



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرأیا
علیها یصی

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

قلب شيعه

تحليل حوادث فاطميه و نه شيوعه
پرسش و پاسخ

۱۱۶

فکر و نظر آیت الله العظمی
مجتهد آية الله العظمی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قلب شيعه: تحليل حوادث فاطميه

نويسنده:

مهدي خداميان آراني

ناشر چاپي:

دار النشر اسلام

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	قلب شیعه: تحلیل حوادث فاطمیه
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۹	فصل اول
۱۹	فصل دوم
۲۸	فصل سوم
۴۶	فصل چهارم
۵۸	فصل پنجم
۷۵	فصل ششم
۸۵	فصل هفتم
۹۵	فصل هشتم
۱۰۷	فصل نهم
۱۳۲	منابع
۱۳۷	درباره مرکز

قلب شیعه: تحلیل حوادث فاطمیه

مشخصات کتاب

سرشناسه: خدامیان آرانی، مهدی، 1353 -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور: قلب شیعه: تحلیل حوادث فاطمیه / مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر: قم: دارالنشر اسلام، 1400.

مشخصات ظاهری: 128 ص.؛ 21/5×14/5 س م.

شابک: 9-291-475-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه: ص. 126 - 139.

عنوان دیگر: تحلیل حوادث فاطمیه.

موضوع: فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- پرسش ها و پاسخ ها

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint -- Questions and answers

موضوع: فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- شهادت

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint -- Martyrdom

رده بندی کنگره: BP27/25

رده بندی دیویی: 297/973

شماره کتابشناسی ملی: 8658479

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

ص: 1

مقدمه

در ایام فاطمیّه سال قبل عدّه ای از جوانان نزد من آمدند و درباره شهادت حضرت فاطمه (علیها السلام) سؤالاتی را پرسیدند، آنان مشتاق بودند تا مطالب بیشتری را فرا بگیرند، من در حدّ توان به سؤالات آنان پاسخ دادم و به تحلیل حوادث فاطمیّه پرداختم.

وقتی سؤالات آنان به پایان رسید، یکی از آنان پیشنهاد داد تا آن گفتگوها را به صورت کتاب درآورم، این پیشنهاد را پسندیدم و قلم به دست گرفتم و نتیجه کار این شد که دیگران هم بتوانند در این بحث و گفتگو شرکت کنند و از آن بهره ببرند.

در این کتاب، هر کجا که حرف "س" را نوشته ام، منظورم "سخن جوانان" است و هر کجا که حرف "ج" را به کار برده ام منظورم "جواب من" است.

امیدوارم که این کتاب بتواند ابهاماتی را که در ذهن جوانان است برطرف کند و آنان را با اهمیّت فاطمیّه بیشتر آشنا کند. با نهایت تواضع و فروتنی منتظر نظرات صاحب نظران هستم تا بر غنای این کتاب افزوده شود.

مهدی خدّامیان آرانی

شهریور 1400 هجری شمسی

س: حاج آقا! مدتی قبل، شخصی در یکی از مساجد این شهر در ضمن سخنرانی گفت: "هجوم به خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) یک پیش آمد بوده است"، وقتی شما این سخن را شنیدید برآشفته شدید، علت این برآشفته‌گی شما چه بود؟

ج: سعی می‌کنم تا به خاطر خطای دیگران برآشفته نشوم، همه ما انسان هستیم و ممکن است خطا کنیم، اما علت برآشفته‌گی من این بود که آن سخنران عقیده باطل خود را در مجلس اهل بیت (علیهم السلام) بازگو کرد، او وقتی این سخن را بازگو می‌کرد، کلمه "پیش آمد" را با صدای ضعیف طوری ادا کرد که از آن، "بی اهمیت بودن این پیش آمد" استفاده شد، آن روز، جوانان زیادی پای منبر او بودند، آنها آمده بودند تا با آموزه های مکتب تشیع آشنا شوند، آن سخنران تلاش کرد تا ماجرای هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) را کمرنگ نشان دهد و آن را در ذهن جوانان بی اهمیت جلوه دهد.

اگر او این سخن را در بالای منبر نمی‌گفت من این گونه برآشفته نمی‌شدم. ما اجازه نمی‌دهیم مجالس اهل بیت (علیهم السلام) محلی برای دفاع از قاتلان حضرت فاطمه (علیها السلام) بشود! این خط قرمز همه کسانی است که عشق فاطمه (علیها السلام) را به سینه دارند. منطقه کاشان، جایی نیست که کسی از قاتلان فاطمه (علیها السلام) دفاع کند! جوانان غیور این شهر دیگر به آن شیخ، اجازه چنین کاری را نمی‌دهند.

س: مگر چه اشکالی دارد ما هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) را یک پیش آمد و اتفاق بدانیم؟ کجای این سخن دفاع از قاتلان حضرت فاطمه (علیها السلام) است؟

ج: کسی که می گوید: فاطمیّه، یک پیش آمد بوده است در واقع می خواهد بگوید: قاتلان حضرت فاطمه (علیها السلام) نمی خواستند آن حضرت را به شهادت برسانند، آنان آمده بودند تا تهدیدی کنند ولی آنچه نباید پیش بیاید پیش آمد و خودشان بعداً پشیمان شدند، آنها می گویند: همه آن اتفاقات، "پیش آمد" بوده است و آنان نمی خواستند محسن (علیه السلام) را شهید کنند و فاطمه (علیها السلام) را بین در و دیوار قرار بدهند! جمعیت زیاد شده، ازدحام و غوغایی بر پا شده، هجوم جمعیت باعث فشار به در شده و در آن شلوغی کسی نفهمیده است که چه پیش می آید و نتیجه آن شده است که نباید می شد!!

س: اگر هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) پیش آمد نبوده است، پس چه بوده است؟

ج: هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) یک برنامه دقیق بود و از قبل طراحی شده بود و دشمنان با اجرای آن برنامه به دنبال آن بودند که به اهداف خود برسند.

س: حاج آقا! یعنی شما بر این باورید که دشمنان با قصد و هدف قبلی به خانه فاطمه (علیها السلام) حمله کردند و آنجا را به آتش کشیدند و آن ظلم ها و ستم ها به صورت اتفاقی روی نداده است؟

ج: منظور من دقیقاً همین است، عزاداری ها در ایام فاطمیّه برای یک

ص: 5

"پیش آمد" نیست، ما عزاداری می کنیم چون می خواهیم از برنامه ریزی آن دشمنان، بیزاری بجوئیم، ما قاتلان حضرت فاطمه (علیها السلام) را کسانی می دانیم که برای شهادت آن حضرت، برنامه ریزی کرده بودند و به دقت، نقشه خود را اجرایی کردند، پشت پرده رفتار آنان، یک مکتب فکری بود، ما از آن مکتب فکری بیزاری می جوئیم زیرا آن مکتب فکری هنوز زنده است و یار و مددکار می جوید، ما در عزای فاطمه گریه می کنیم تا به همه اعلام کنیم در مقابل این مکتب فکری به میدان آمده ایم و با آن مبارزه می کنیم. اگر حرف آنان را قبول کنیم و بگوئیم ماجرای هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) یک اتفاق بوده است، فردا می گویند: "آن اتفاق تمام شد و رفت"، ما نگران قدم بعدی آنان هستیم.

س: مگر قدم بعدی آنان چیست؟

ج: قدم بعدی، همان سخن غزالی است. "غزالی" همان کسی است که او را سرآمد عارفان سنی ها می خوانند و اهل سنت او را "امام" لقب داده اند. او در قرن پنجم زندگی می کرد و برای مردم این گونه می گفت: "اگر کسی جریان کربلا و کشته شدن حسین را برای مردم بگوید، کار حرامی انجام داده است." (1)

آری، وقتی فاطمیّه، یک پیش آمد تاریخی شد، بعد از آن می توان برای مردم گفت که نقل حوادث تاریخی، اهمیتی ندارد. من شنیده ام که عدّه ای می گویند: "نقل حوادث تاریخی چه فایده ای برای امروز ما دارد؟"، ما باید

ص: 6

1- قال الغزالی: یحرم علی الواعظ وغیره روایه مقتل الحسین و حکایتہ.: الصواعق المحرقة ص 221، وراجع الغدير ج 10 ص 211.

دقت کنیم، اگر ما از آن ماجراها بی خبر باشیم، راه را گم می کنیم. آن مصیبت ها، نقل تاریخ نیست، شرح ظلم هایی است که بر اهل بیت (علیهم السلام) گذشته است، حکایتی از گذشته نیست، بلکه زندگی امروز است! اگر ما آن حوادث را ندانیم، در زمین دشمن، بازی می کنیم، با ندانستن، به دشمن کمک می کنیم، به راحتی فریب دسیسه های آنان را می خوریم و راه را گم می کنیم. اگر ما تأکید می کنیم که ایام فاطمیّه را باید با شکوه برگزار کنیم، برای این است که آن برنامه ریزی دشمنان، هنوز هست و در حال جریان است. تنها راه مقابله با آن برنامه ریزی این است که برائت و بیزاری از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) را از یاد نبریم، باید همواره بر آن تأکید کنیم تا از جریان نفاق جدا شویم و راه رستگاری را بییماییم.

س: چرا شما تأکید دارید که اگر از آن ماجراها بی خبر باشیم در زمین دشمن بازی می کنیم؟ این حرف شما چه پشتوانه ای دارد؟

ج: یک روز، جمعی از شیعیان خدمت امام باقر (علیه السلام) بودند، آن حضرت به آنان رو کرد و فرمود: "عده ای هستند که از ظلم و ستم هایی که دشمنان بر ما روا داشته اند، بی خبرند و از آن هیچ اطلاعی ندارند، چنین افرادی شریک دشمنان ما هستند". آری، این حدیث به ما یاد می دهد که اگر ماجرای آتش زدن در خانه فاطمه (علیها السلام) را ندانیم و یا از حوادث کربلا بی خبر باشیم، با این کار خود شریک ظلم هایی هستیم که به اهل بیت (علیهم السلام) شده است. (1)

در اینجا به این نکته اشاره می کنم که راز عزاداری شیعه در ایام فاطمیّه

ص: 7

1- عن أبي جعفر (ع) قال : من لم يعرف سوء ما اتى إلينا من ظلمنا وذهاب حقنا وما ركبنا به، فهو شريك من أتى إلينا فيما ولينا به: بحار الانوار ج 27 ص 55.

تأکید به "برائت" است، شیعه برای کمال و رستگاری به دو بال نیاز دارد، یکی بالِ محبت به اهل بیت (علیهم السلام) و دیگری بالِ برائت و بیزاری از دشمنان حق. عزاداری در مصیبت حضرت فاطمه (علیها السلام)، تأکید بر دو اصل "محبت" و "برائت" است. اگر ما ماجرای هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) را یک پیش آمد بدانیم آن وقت عزاداری ها آرام آرام کمرنگ می شود.

س: شما یک بار در سخنرانی خود گفتید: "دشمنی با قاتلان حضرت فاطمه (علیها السلام) سخن از گذشته نیست بلکه سخن از آینده است" منظور شما از این سخن چیست؟

ج: همه ما مشتاق ظهور امام زمان (علیه السلام) هستیم و دوست داریم از یاران آن حضرت باشیم، وقتی آن حضرت در مکه ظهور می کند صبر می کند تا یارانش یکی یکی از راه برسند و با او پیمان ببندند، بعد از آن است که آن حضرت به سوی شهر مدینه حرکت می کند، همه یاران به همراه او راهی آن شهر می شوند.

حتماً می دانی که آن دو نفری که در حق حضرت فاطمه (علیها السلام) ظلم فراوان کردند در کنار قبر پیامبر دفن شده اند، امام زمان (علیه السلام) به مسجد پیامبر می آید و قبر آن دو نفر را می شکافد و بدن آن دو نفر را از قبر بیرون می آورد، نکته عجیب این است که بدن آن دو نفر، سالم از قبر بیرون می آید، اینجاست که عده ای دچار شک و تردید می شوند، بعد امام زمان پیکر آن دو نفر را بر درخت خشکیده ای آویزان می کند، ناگهان آن درخت سبز می شود، اینجاست که

شک ها و تردیدها افزون می شود و گروهی از کسانی که تا این لحظه در لشکر امام بوده اند در این امتحان مردود می شوند. (1)

آری، در آن روز هر کس که به اندازه ذره ای محبت قاتلان حضرت فاطمه (علیها السلام) را در دل داشته باشد راهش جدا می شود، بعد از این امتحان است که امام زمان از آن دو نفر انتقام می گیرد. وقتی من می گویم دشمنی با قاتلان حضرت فاطمه (علیها السلام) سخن از آینده است منظورم این است، ما امتحان سختی در پیش داریم، ما برای ظهور امام زمان دعا می کنیم ولی آیا خود را برای این امتحان آماده کرده ایم؟ بحث دشمنی با دشمنان خدا بحثی تاریخی نیست، بلکه نکته ای است که هویت شیعه را می سازد، ما باید از خدا بخواهیم تا مبادا ذره ای از محبت دشمنان حضرت فاطمه (علیها السلام) در دلمان جای بگیرد، زیرا اگر دل ما امروز در برائت از دشمنان محکم نباشد فردا راه را به خطا خواهیم رفت و گمراهی بر ما چیره خواهد شد.

س: فلسفه این که امام زمان (علیه السلام) در مدینه آن اقدامات را انجام می دهد چیست؟

ج: عرض کردم که ماجرای فاطمیّه، یک اتفاق و پیش آمد نیست، بلکه یک روند و یک جریان است که تا زمان ظهور امام زمان (علیه السلام) ادامه دارد، آن خط فکری که به خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) هجوم بُرد، هنوز زنده است و یار و مددکار می طلبد و عده ای را به سوی خود جذب می کند، این جریان در مقابل جریان حق و حقیقت است، وقتی امام زمان (علیه السلام) ظهور می کند با این اقدام

ص: 9

1- ثم یدخل المسجد فینقض الحائط حتی یضعه إلى الأرض ثم یخرج الأزرق و زریق لعنهما الله غضین طریقین یکلمهما فیجیبانه فیرتاب عند ذلک المبتلون فیقولون یکلم الموتی فیقتل منهم خمس مائه مرتاب فی جوف المسجد ثم یحرقهما بالحطب الذی جمعاه لیحرقا به علیا و فاطمه والحسن و الحسین و ذلک الحطب عندنا نتوارثه: دلائل الإمامه ص 455.

خود، ریشه این جریان را می سوزاند، آن حضرت ابتدا یاران خود را امتحان می کند و بعد از آن امتحان هاست که این جریان می میرد، آری، روزگار ظهور روزگار نابودی این جریان است.

س: چرا شما بیزاری از قاتلان حضرت فاطمه (علیها السلام) را هویت شیعه می دانید؟

ج: به این حدیث دقت کنید: به امام صادق (علیه السلام) خبر دادند: "یکی از دوستان ما، شما را دوست دارد، ولی در دشمنی با دشمنان شما، ضعیف است، ما او را به خوبی می شناسیم، او هرگز محبتی به دشمنان شما ندارد، اما بیزاری او از دشمنان شما کم است"، امام صادق (علیه السلام) چنین فرمود: "او هرگز از شیعیان ما نیست. کسی که ادعای محبت ما بنماید ولی از دشمنان ما بیزاری نجوید، دروغگویی بیش نیست". (1)

این حدیث را هم بشنوید: یکی از شیعیان نزد امام صادق (علیه السلام) آمد و گفت: یکی از آشنایان من، حضرت علی (علیه السلام) را دوست دارد، اما از دشمنان او، بیزاری نمی جوید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: "چنین شخصی دشمن ماست، پشت سر چنین شخصی، نماز نخوان او شایستگی امام جماعت شدن را ندارد". (2)

آری، کسی که از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) بیزاری نمی جوید، شایستگی امام جماعت ندارد، امروز ما به کجا می رویم؟ آیا نماز جماعت بالاتر است یا سخنرانی کردن؟ روشن است که منبر، ساختار فکری جوانان شیعه را می سازد، آیا کسی که مدح قاتلان حضرت فاطمه (علیها السلام) را می کند شایستگی

ص: 10

1- هیئات، کذب من ادعی محبتنا ولم یتبرأ من اعدائنا، مستطرفات السرائر ص 266، بحار الانوار ج 27 ص 58.

2- هذا مخلط و هو عدو الاتصال خلفه و لاکرامه: تهذیب الاحکام ج 3 ص 28، وسائل الشیعه ج 8 ص 309.

آن را دارد که بالای منبر برود؟ اگر چنین کسانی مجال پیدا کنند جامعه شیعه را از هویت خود دور خواهند کرد، مکتب تشیع از ما می خواهد پشت سر آنان نماز نخوانیم و پای سخنان آنان ننشینیم چرا که اگر به آنان مجال بدهیم هویت مان را خواهند گرفت و راه را گم خواهیم کرد.

س: شنیده ایم که شما به ماجرای "صیحه آسمانی" هم اشاره ای داشته اید، ماجرای آن چیست؟

ج: یکی از نشانه هایی که حتماً قبل از ظهور امام زمان (علیه السلام) پیش می آید، صیحه آسمانی است. صیحه آسمانی یعنی فریادی که از آسمان بلند می شود، در آن سالی که قرار می شود امام زمان ظهور کند، چند علامت روی می دهد، مثلاً در شب 23 ماه رمضان در آغاز شب، صدایی بین زمین و آسمان بلند می شود که همه آن صدا را می شنوند، این جبرئیل است که به امر خدا، همه مردم جهان را به سوی حضرت مهدی (علیه السلام) دعوت می کند. با شنیدن این صدا بسیاری از کسانی که شیعه هم نیستند به امام زمان علاقمند می شوند، اما فردای آن روز، شیطان فریاد برمی آورد که حق با عثمان است و او مظلومانه کشته شده است.

این صدای شیطان در همه جا می پیچد و همه این صدا را می شنوند و اینجاست که خیلی ها دچار شک و تردید می شوند، آنان نمی دانند که این صدای شیطان است بلکه خیال می کنند که این صدا، صدایی آسمانی است و برای همین فریب شیطان را می خورند، در آن هنگام هر کس که در دلش ذره ای از محبت عثمان باشد

دچار گمراهی می شود هر چند که سال ها خود را شیعه دانسته باشد، آری، امتحان سختی در راه است، بحث بیزاری از دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) سخنی برای گذشته نیست، بلکه سخنی از جنس آینده است. (1)

س: چرا شیطان در آن شب از "عثمان" سخن می گوید و نام او را به زبان می آورد و مردم را به سوی او فرا می خواند؟ چرا نام ابوبکر و عمر (عمر بن خطاب) را نمی برد؟

ج: دقت کنید کسی که عثمان (خلیفه سوم) را قبول داشته باشد حتماً ابوبکر و عمر را هم قبول دارد، کسی که عثمان را بر حق بداند، حتماً آن دو نفر را هم بر حق می داند، ولی شیطان در آن شب نام عثمان را مطرح می کند زیرا عثمان از بنی امیه است و سنیانی هم از بنی امیه است و در واقع شیطان می خواهد برای سنیانی، یار و یاور جمع کند، شیطان این گونه احساسات مردم را تحریک می کند و از آن برای گمراهی مردم بهره می جوید.

س: منظور شما از سنیانی همان کسی است که نزدیک ظهور امام زمان، قیام می کند و هدف او مقابله با حق و حقیقت است؟

ج: بله. یکی از نشانه های ظهور امام زمان، قیام سنیانی است. او در سوریه تشکیل حکومت می دهد و اردن و فلسطین را تصرف می کند و سپس به عراق می آید و این کشور را هم تصرف می کند، او تعدادی از شیعیان را در عراق به شهادت می رساند و در شهر کوفه (نجف) مستقر می شود و سپاهی را

ص: 12

1- الصیحه لا تكون إلا في شهر رمضان، لأن شهر رمضان شهر الله، والصیحه فيه هي صیحه جبرائیل إلى هذا الخلق، ثم قال: ینادی مناد من السماء باسم القائم فیسمع من بالشرق ومن بالمغرب.. فإن الصوت الأول هو صوت جبرئیل الروح الأمين... وفي آخر النهار صوت الملعون إبليس اللعین ینادی: ألا إن فلانا قتل مظلوما لیشکک الناس ویفتنهم، فکم فی ذلک الیوم من شک متحیر قد هوی فی النار: الغیبه للنعمانی ص 263، فاذا کان من الغد صعد إبليس اللعین حتی یتواری من الأرض فی جوء السماء ثم ینادی: الا ان عثمان قتل مظلوما فاطلوا بدمه: الغیبه للنعمانی ص 268

به سوی مدینه و مکه می فرستد زیرا شنیده است که امام زمان در آنجاست، ولی خدا امام زمان را یاری می کند و سرانجام سپاه او در دل زمین فرو می رود و بعد از مدتی خودش هم کشته می شود. (1)

نکته مهم این است که سَفِیانی از نسلِ "ابوسفیان" است، او از بنی اُمیّه است، در آغاز قیام سَفِیانی، شیطان، نام عثمان را به زبان می آورد و مردم را به سوی عثمان دعوت می کند تا این گونه مردم را به بنی امیه متمایل کند، همانطور که گفتم عثمان از بنی امیه بود. به این نکته توجه کنید: حکایت همچنان باقی است، اگر کسی ذره ای به عثمان محبت داشته باشد در هنگام صیحه آسمانی راه را گم خواهد کرد، ما باید نسل آینده را بیشتر با برائت آشنا سازیم، آنان باید از کسانی که در حق اهل بیت (علیهم السلام) ظلم کردند بیزاری بجویند تا در آینده راه را گم نکنند، راز زیارت عاشورا همین نکته است، این که از ما خواسته اند هر روز زیارت عاشورا بخوانیم برای این است که راه را گم نکنیم، زیارت عاشورا، درس نامه اعتقادی شیعه است و بیش از همه چیز بر "برائت" تأکید دارد.

ص: 13

1- به باب 14 کتاب الغیبه للنعمانی مراجعه کنید، آنچه اینجا ذکر کردم خلاصه بسیار مختصر از احادیثی است که در آنجا ذکر شده است.

س: چرا شما بر این باورید که دشمنان برای شهادت حضرت فاطمه (علیها السلام) برنامه ریزی کرده بودند و ماجرای هجوم به خانه آن حضرت، یک پیش آمد نبوده است؟

ج: از همان ابتدای اسلام، خط نفاق وجود داشته است، یعنی عده ای در همان زمانی که پیامبر در مکه بود به ظاهر ایمان آورده بودند ولی ایمان آنان، چیزی جز فریب کاری نبود. ما از آنان به "خط نفاق" تعبیر می کنیم، همان کسانی که به طمع ریاست و رسیدن به حکومت، به ظاهر اسلام آوردند ولی ایمان آنان واقعی نبود، آنان سودای رسیدن به حکومت را داشتند و همه ما می دانیم هیچ چیز همچون ریاست و حکومت برای انسان، جذابیت ندارد، کسانی که بعد از پیامبر، حکومت و خلافت را غصب کردند از همان خط نفاق بودند.

س: آیا قرآن هم درباره نفاق در مکه سخن گفته است؟

ج: سوره "عنکبوت" سوره ای است که در مکه نازل شده است، در آیه 11 این سوره چنین می خوانیم: (وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ)، "خدا می داند چه کسانی ایمان آورده اند همانگونه که خدا منافقان را می شناسد". می بینیم که خدا در این آیه از منافقان سخن می گوید و از وجود منافقان در

س: چگونه ممکن است خط نفاق به طمع حکومت، مسلمان شوند در حالی که پیامبر در مکه بود و آن روزگار، روزگار سختی ها و مشکلات بود، هنوز پیامبر به مدینه نیامده بود و حکومتی تشکیل نداده بود، چگونه می شود خط نفاق، سال ها قبل از آن که پیامبر در مدینه حکومت تشکیل دهند به طمع حکومت و ریاست، مسلمان شده باشند؟

ج: یهودیان همواره در پیش گویی سرآمد روزگار خود بوده اند، عده ای از یهودیان در نزدیکی مکه زندگی می کردند، آنان توانسته بودند پیش بینی کنند که پیامبر اسلام سرانجام بر عربستان مسلط می شود و حکومت تشکیل می دهد، سران خط نفاق با آن یهودیان رفت و آمد داشتند و این پیش گویی را از آنان شنیده بودند، آنان به طمع حکومت و ریاست در همان آغاز به ظاهر مسلمان شدند، ولی نور ایمان در دل های آنان تأیید نشده بود، ماجرا گذشت تا این که پیامبر به مدینه رفت و حکومت تشکیل داد، آنان که طمع حکومت، همه وجودشان را گرفته بود به دنبال فرصت بودند تا بعد از پیامبر به آرزوی خود برسند، وقتی پیامبر حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه و جانشین خود معرفی کرد آنان با یکدیگر پیمان بستند که نمی گذاریم حکومت به دست علی (علیه السلام) بیفتد، آنان آینده حکومت را بین یکدیگر تقسیم کردند و مشخص نمودند که به ترتیب چه کسانی بر مسند حکومت بنشینند، آنان حتی برای ترور پیامبر هم نقشه کشیدند که البته خدا جان پیامبر حفظ کرد.

ص: 15

1- «سوره العنکبوت، مکیه و آیاتها تسع وستون مکیه کلها فی قول عکرمه وعطاء والکلبی: مجمع البیان ج 8 ص 55»، وقتی مسلمانان در مکه بودند بت پرستان آنان را شکنجه و اذیت و آزار می کردند، در آیه 10 سوره از شکنجه شدن و اذیت شدن در راه خدا سخن به میان آمده است، این نشان می دهد که این سوره در مکه نازل شده است همانطور که مفسران بزرگ بر مکی بودن این سوره تصریح کرده اند. سوره عنکبوت از جمله سوره هایی است که بر مکی بودن آیات، تصریح شده است و بر اساس روایات ترتیب نزول، در ردیف هشتاد و پنجمین سوره قرآن قرار می گیرد. این مفسرین به مکی بودن کل این سوره اشاره کرده اند: «فخر رازی، قرطبی، طنطاوی سید قطب»

س: آنان در کجا تصمیم به قتل پیامبر گرفتند؟

ج: پیامبر در روز عید غدیر حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان خلیفه و جانشین خود معرفی کرد و از مردم خواست تا با حضرت علی (علیه السلام) به عنوان امام خود بیعت کنند. بعد از آن که بیعت مردم تمام شد، پیامبر به سوی مدینه حرکت کرد و به منطقه ای کوهستانی رسید، راه از میان دره ای تنگ و باریک می گذشت، هوا تاریک شده بود، آنجا را گردنه "هرشا" می گفتند، عدّه ای از منافقان در بالای گردنه کمین کرده بودند و می خواستند سنگ های فراوان به پایین پرتاب کنند تا شتر پیامبر رم کند و آن حضرت در آن دره خطرناک سقوط کند، اینجا بود که جبرئیل ماجرا را زودتر به پیامبر خبر داد و این گونه جان پیامبر را حفظ کرد. (1)

س: بعد از این ماجرا، منافقان چه برنامه های دیگری را اجرا کردند؟

ج: پیامبر در روزهای آخر زندگی خود از همه خواست که در لشکر اسلام حضور پیدا کنند و به سمت سپاه روم بروند، پیامبر فرماندهی این لشکر را به "أسامه" سپرد و از او خواست تا هر چه زودتر لشکر را حرکت دهد، خط نفاق با این دستور پیامبر مخالفت کرد و مانع آن شد تا لشکر أسامه حرکت کند، زیرا آنان فهمیده بودند که پیامبر به زودی از دنیا می رود و آنان مشتاق بودند در آن لحظه های حساس در مدینه باشند و برای به دست گرفتن حکومت برنامه های خود را اجرا کنند.

ص: 16

1- قعدوا له فی العقیه وهی عقیه ارشی (هرشی) بین الجحفه والأبواء، فقعدوا عن یمین العقبه: تفسیر القمی ج 1 ص 174، بحار الأنوار ج 31 ص 632 اتفقوا علی أن ینفروا بالنبی ناقته علی عقبه هرشی، وقد کانوا عملوا مثل ذلک فی غزوه تبوک: بحار الأنوار ج 28 ص 97

س: ما شنیده ایم که بزرگان خط نفاق در لشکر اُسامه بودند و آماده رفتن به سمت روم بودند، چه شد که آنان به مدینه بازگشتند؟

ج: در اینجا به نقش عایشه (که همسر پیامبر و دختر ابوبکر بود) اشاره می‌کنم، در همان شبی که فردا قرار بود لشکر اُسامه حرکت کند، عایشه متوجه شد که حال پیامبر رو به بهبودی نیست و دیگر امیدی به شفای او نیست. لشکر اُسامه تقریباً در ده کیلومتری مدینه اردو زده بود، ابوبکر و عُمَر و دیگر دوستان آنان در آنجا بودند و قرار بود فردا همه به سوی روم حرکت کنند، پیامبر طوری برنامه ریزی کرده بود تا در آن روزهای سرنوشت ساز آنان در مدینه نباشند و حضرت علی (علیه السلام) بتواند بدون مخالفت کسی، حکومت را به دست بگیرد و امور را سامان بدهد، ولی عایشه در آن شب حساس، شخصی را به سوی اردوگاه فرستاد تا از پدرش (ابوبکر) بخواهد هر چه سریع تر به مدینه بازگردد. وقتی ابوبکر از ماجرای شدت یافتن بیماری پیامبر با خبر شد دوستان خود را آگاه کرد و آنان در همان شب به مدینه بازگشتند.

سحر که فرارسید، پیامبر به زحمت از جا بلند شد، در حالی که دو نفر زیر بغل های او را گرفته بودند، به قبرستان بقیع رفت و به کسانی که همراه او بودند چنین فرمود: "آگاه باشید فتنه ها همچون شب های تاریک به سوی شما می آیند". (1)

این سخن اشاره ای به بازگشت خط نفاق به مدینه بود، پیامبر تلاش کرد تا به مردم پیام مهمی را برساند. وقتی اذان صبح شد ابوبکر به مسجد رفت و

ص: 17

1- أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم يتبع بعضها بعضاً، يتبع آخرها أولها، الأخره شر من الأولى!... : مسند أحمد ج 3 ص 488، وفيه «يركب بعضها بعضاً» بدل «يتبع آخرها أولها»، سنن الدارمی ج 1 ص 36، المستدرک ج 3 ص 54، المعجم الكبير ج 22 ص 347، تاریخ بغداد ج 8 ص 218، وراجع : الإرشاد ج 1 ص 181، مناقب آل أبي طالب ج 1 ص 201، بحار الأنوار ج 21 ص 409 و ج 22 ص 466 و 472

در محراب قرار گرفت تا جای پیامبر نماز بخواند، او به اختیار خودش، این کار را کرد، هرگز پیامبر او را برای نماز به محراب نفرستاده بود. این که سنی‌ها می‌گویند: "پیامبر او را به جای خود فرستاد تا امام جماعت باشد"، دروغ بزرگی است.

به هر حال، ابوبکر در رکعت اول بود که پیامبر خودش را به زحمت به مسجد رساند و ابوبکر را کنار زد و خودش نماز را از اول آغاز کرد، بعد از نماز رو به ابوبکر کرد و گفت: "چرا از لشکر اُسامه به اینجا آمده اید؟"، ابوبکر پاسخ داد: "آمدیم تا دیداری با شما تازه کنم"، اینجا بود که پیامبر فرمود: "با لشکر اُسامه به سوی روم حرکت کنید، خدا لعنت کند کسی را که از لشکر اُسامه تخلف کند".⁽¹⁾

افسوس که این سخن باعث نشد تا ابوبکر و همراهان او به اردوگاه برگردند، از طرف دیگر در اردوگاه لشکر هم اتفاقی افتاد، صبح که شد این شایعه در لشکر اسلام پیچید: "پیامبر از دنیا رفته است" و برای همین عده‌ای دیشب به مدینه باز گشته اند، به دنبال آن، همه اردوگاه را ترک کردند و به مدینه بازگشتند، دیگر جمع کردن آن همه نیرو و باز گرداندن آنان به اردوگاه کار سختی شد و عملاً رفتن لشکر اُسامه به طرف روم به شکست انجامید.

س: در واقع نظر شما این است که بازگشتن خط نفاق از لشکر اُسامه به مدینه، گام اول آنها برای غصب حق حضرت علی (علیه السلام) بود؟

ج: بله. پیامبر برنامه ریزی کرده بود که خط نفاق در آن روزهای حساس در

ص: 18

1- ثم قال: ألم أمر أن تنفذوا جيش أسامة؟ فقالوا: بلى يا رسول الله، قال: فلم تأخرتم عن أمري؟ قال أبو بكر: إني كنت قد خرجت ثم رجعت لأجدد بك عهداً، وقال عمر: يا رسول الله، إني لم أخرج لأنتى لم أحب أن أسأل عنك الركب! فقال النبي: نفذوا جيش أسامة، نفذوا جيش أسامة: بحار الأنوار ج 22 ص 468.

مدینه نباشند، ولی آنان خلاف دستور پیامبر عمل کردند و با مخالفت خود، طرح و برنامه پیامبر را به هم زدند، اینجا بود که پیامبر تصمیم گرفت تا وصیت نامه ای مکتوب برای امت اسلام به یادگار بگذارد و در آن وصیت نامه از مردم بخواهد پیرو علی (علیه السلام) باشند و از فتنه گران دوری کنند، پس در یکی از روزها که عده ای از بزرگان به عیادت پیامبر آمده بودند از آنان خواست تا قلم و دواتی بیاورند تا برای آنان وصیت نامه بنویسد، اینجا بود که عمر فریاد برآورد: "این مرد هذیان می گوید، قرآن ما را بس است". (1)

س: چرا پیامبر زودتر تصمیم به نوشتن این وصیت نامه نگرفت؟ چرا آن حضرت صبر کرد تا بیمار شد و در آن شرایط تصمیم گرفت این کار را انجام بدهد؟

ج: پیامبر در روز عید غدیر، حجت را بر همه تمام کرد و همه مردم با حضرت علی (علیه السلام) بیعت کردند، سپس پیامبر برنامه لشکر آسامه را طرح ریزی کرد و خط نفاق مجبور شدند به اردوگاه بروند و از مدینه دور شوند، در این شرایط، دیگر نیازی به وصیت نامه مکتوب نبود و همه چیز طبق طرح پیامبر پیش می رفت، متأسفانه خط نفاق از لشکر آسامه تخلف کردند و به مدینه بازگشتند و طرح و برنامه پیامبر را بر هم زدند، اینجا بود که پیامبر به فکر آن افتاد تا آن وصیت مکتوب را در میان مردم باقی گذارد. به هر حال خط نفاق فهمید که اگر این وصیت نامه نوشته شود دیگر آنان نمی توانند به حکومت برسند، پس به شدت با این امر مخالفت کردند.

ص: 19

1- فقال له عمر : ارجع ؛ فإنه يهجر، فرجع..... : الإرشاد ج 1 ص 183، بحار الأنوار ج 22 ص 468؛ قال عمر : إن الرجل ليهجر : كشف الغمه ج 2 ص 47، كشف اليقين ص 472؛ فقال عمر : لا تأتوه بشيء؛ فإنه قد غلب عليه الوجد وعندكم القرآن : الأمالي للمفيد ص 36؛ فقال : ائتوني بدواه وكنف أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا، فتنازعوا، ولا ينبغي عند نبي تنازع، فقالوا : ما شأنه هجر: مسند أحمد ج 1 ص 222، وراجع : صحيح البخاری ج 4 ص 65، صحيح مسلم ج 5 ص 75، عمده القاری ج 15 ص 90، مسند الحمیدی ص 242، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 54، إمتاع الأسماع ج 14 ص 448، سبل الهدى والرشاد ج 12 ص 247.

س: درست است که عُمَر آن سخن ناروا را گفت، ولی او که همیشه در کنار پیامبر نبود، چرا پیامبر در فرصت دیگری، آن وصیت نامه را نوشت؟

ج: دقت کنید کاری که عُمَر کرد ترور شخصیتی پیامبر بود، او در ذهن خیلی از مردم چنین القاء نمود که پیامبر بیمار است و مطالبی را که بازگو می کند هذیان است! او اعتبار سخن پیامبر را در ذهن بسیاری از افراد از بین برد، زمانی آن وصیت نامه نزد همه ارزش داشت که عُمَر آن سخن را نگفته بود، او که جرأت کرد و آن سخن را بازگو کرد، معلوم است اگر پیامبر بعداً وصیت نامه ای می نوشت، او و همفکرانش می گفتند: "این وصیت نامه اعتباری ندارد زیرا پیامبر در زمانی که بیمار بوده است آن را نوشته و هذیانی بیش نیست"، همه مصیبت ها از همان زمانی آغاز شد که عُمَر نگذاشت پیامبر وصیت خود را بنویسد، از آن لحظه بود که قداست و عظمت پیامبر در بین مردم عادی شکسته شد و در نگاه آنان، پیامبر از شخصیتی که سخن او "وحی آسمانی" است به کسی که هذیان می گوید تغییر پیدا کرد و این ضربه بسیار بزرگی بر پیکره حق و حقیقت بود، بارها تأکید کرده ام خط نفاق برای غصب خلافت، طرح و برنامه داشت و قدم به قدم جلو می آمد، قدم دوم آنان در این مسیر همین جمله ناروایی است که در کنار بستر پیامبر بر زبان عُمَر جاری شد.

س: آیا همه مردم مثل عُمَر فکر می کردند؟

ص: 20

ج: بسیاری از مردم به تازگی از بت پرستی به اسلام رو آورده بودند، هنوز در زوایای وجودشان، آثار فرهنگ جاهلیت به چشم می خورد، تغییر فرهنگ جامعه نیاز به زمان زیادی دارد، درست است که پیامبر خیلی تلاش کرد که مردم را با فرهنگ اسلام آشنا سازد ولی خیلی از آن مردم آن قدر به حدّ رشد و آگاهی نرسیده بودند که در زمان فتنه بتوانند مسیر حق را برگزینند، آنان مردمی بودند که در زمان آرامش، دیندار بودند و اما مرد میدان فتنه ها نبودند، ارزش ایمان هم در پایداری در فتنه ها مشخص می شود، در روایات ما آمده است: "مردم بعد از پیامبر از دین خدا بیرون رفتند مگر سه نفر". این روایات اشاره به چه نکته ای می کند؟(1)

در سال های آخر زندگی پیامبر، اوضاع سیاسی - اجتماعی مدینه آرام شد، پیامبر حکومت قدرتمندی تشکیل داد، در سایه این قدرت سیاسی - اجتماعی، خیلی از مردم به اسلام علاقمند شدند و این دین را برگزیدند، ولی وقتی پیامبر در بستر بیماری افتاد و فتنه ها یکی بعد از دیگری فرارسیدند، آنان دچار لغزش شدند، در آن لحظه ای که عُمَر مانع شد که پیامبر وصیت نامه اش را بنویسد، عدّه ای با عُمَر مخالفت کردند، ولی مخالفت آنان دیگر سودی نداشت، زیرا سخن عُمَر به پشتوانه فرهنگ جاهلی که در میان مردم رسوخ داشت در دل ها شک و تردید ایجاد کرد، خیلی ها پیش خود خیال کردند که پیامبر هم انسانی همانند آنها است، هر انسانی که دچار تب شدید می شود، هذیان می گوید، دشمنان پیامبر را مسموم کرده بودند، اثر آن سم این بود که پیامبر دچار تب بسیار شدید می شد، تا آنجا که بعضی

ص: 21

1- عن أبي جعفر (ع) قال: ارتد الناس بعد النبي صلى الله عليه وآله إلا ثلاثة نفر: المقداد بن الأسود، وأبوذر الغفاري وسلمان الفارسي، ثم إن الناس عرفوا ولحقوا بعده اختصاصاً ص 6

وقت ها، آب زیادی بر بدن پیامبر می ریختند، آری، بدن پیامبر در تب می سوخت، آنان پیامبر را با یک انسان معمولی مقایسه کردند. اشکال اساسی در همین نکته بود، شناخت و معرفت آنان از پیامبر درست نبود و برای همین سخن عُمر توانست در آنان شک و شبهه ایجاد کند.

ص: 22

س: حاج آقا! شما از رسوخ فرهنگ جاهلیت سخن گفتید، این فرهنگ چه تأثیر دیگری در آن فتنه ها داشت؟

ج: برای مردم آن روزگار سخت بود که یک جوان بر آنان فرمانروایی کند، حضرت علی (علیه السلام) تقریباً 33 سال داشتند، قبول اطاعت از فرمان های فردی در این سن و سال در فرهنگ آن مردم، امری سخت بود، آنان دوست داشتند که رهبرشان، ریش سفید باشد و سن و سالی از او گذشته باشد، برای همین است که وقتی در "سقیفه" عُمَر می خواست مردم را به بیعت با ابوبکر فرا بخواند این جمله را گفت: "ای مردم! بیایید با کسی که از همه ما پیرتر است بیعت کنیم". این جمله نشان می دهد که او چقدر به زنده کردن فرهنگ جاهلی، امید بسته و به پشتوانه این اقدام به میدان آمده بوده است. (1)

س: یک بار در سخنرانی شما شنیدیم که گفتید سران خط نفاق، بسیار فریبکار و سیاستمدار بوده اند، منظور شما چه بود؟

ج: عدّه ای خیال می کنند آنان که غصب خلافت کردند چند پیرمرد بودند که از سیاست چیزی نمی دانستند و انسان هایی ساده لوح بودند که مردم به آنان رو کردند و حکومت و قدرت را به آنان سپردند، در حالی که این تفکر باطل است، آنان بسیار باهوش، زیرک و سیاستمدار بودند و می دانستند چگونه

ص: 23

مردم را قدم به قدم از حقیقت دور کنند.

عمر برنامه ای را طرح ریزی و اجرا کرد که تا زمان ظهور امام زمان با قدرت ادامه خواهد داشت، او توانست مسیر تاریخ را تغییر دهد و هنوز هم که هنوز است خط فکری او، زنده و پویا است.

وقتی پیامبر وضو می گرفت، مردم نمی گذاشتند آب وضوی پیامبر به روی زمین بریزد و آن را برای تبرک بر صورت خود می پاشیدند، ولی خط نفاق کاری کرد تا همان کسانی که آب وضوی پیامبر را برای تبرک می بردند، هیزم آوردند تا دخترش فاطمه (علیها السلام) و فرزندانش را در آتش بسوزانند! (1)

چگونه می شود آن مردمی که برای پیامبر از جان و دل، مایه می گذاشتند، سرانجامشان به اینجا برسد؟ مگر خط نفاق به آنان چه گفت؟ دستگاه تبلیغاتی آنان موجی از دروغ و فریب را در جامعه رواج دادند، این کار حکومت، یک شاهکار در نیرنگ و فریب است، زیرا آنان عده ای را با پول به طمع انداختند و به عده ای وعده دادند که سهمی از حکومت را به آنان بدهند و عده ای را هم ترسانند و گروه دیگر را فریب دادند و به اسم دین خدا آنان را گمراه کردند.

س: منظور شما همان سیاست زر و زور و تزویر است؟

ج: منظور از "زر"، طلا و پول است، منظور از زور هم که مشخص است یعنی عده ای را به قتل می رسانند تا مردم دچار ترس و وحشت شوند، "تزویر" هم یعنی فریب و نیرنگ. وقتی تاریخ را می خوانیم می بینیم که حکومت های

ص: 24

1- وإذا وضأ النبی صلی الله علیه وسلم کادوا یقتلون علی وضوئه: بحار الأنوار ج 20 ص 332، نیل الأوطار ص 23، مسند أحمد ج 4 ص 329، صحیح البخاری ج 1 ص 5، عمده القاری ج 14 ص 3، 4.

باطل مردم را این گونه خام کرده اند، در ماجرای عاشورا هم حکومت یزید با همین روش مردم را به جنگ امام حسین (علیه السلام) آورد، ابتدا سکه های زیادی بین مردم پخش کردند و عده ای را به طمع انداختند و آنان برای دریافت جایزه های فراوان به جنگ امام زمان خود رفتند. (1)

بعد از آن نوبت به تزویر رسید، ابن زیاد، شخصی را به نام ابن سعد به عنوان فرمانده سپاه انتخاب کرد، ابن سعد استاد نیرنگ و فریب بود و برای مردم این گونه سخنرانی کرد: "ای مردم! راه بهشت از جنگ در کربلا می گذرد! بشتابید! اگر می خواهید از اسلام دفاع کنید برخیزید و به جنگ با حسین بروید! حسین از دین اسلام منحرف شده است. او می خواهد در جامعه اسلامی، آشوب به پا کند. او با خلیفه پیامبر سر جنگ دارد"، او در صبح روز عاشورا چنین فریاد برآورد: "ای لشکر خدا! بشتابید و جنگ با حسین را آغاز کنید". (2)

این همان سیاست تزویر و نیرنگ است که به اسم دین خدا به جنگ امام زمان می آید، بعد از سیاست زر و تزویر، نوبت به سیاست زور رسید تا ترس و وحشت را در دل ها نهادینه کند، مردم دیدند که سربازان ابن زیاد در کوچه های کوفه به راه افتادند و فریاد برآوردند که هر کس به جنگ حسین (علیه السلام) نرود و در کوفه بماند به قتل خواهد رسید. به خاطر این سیاست بود که سی هزار نفر از مردم کوفه شمشیر به دست گرفتند و در کربلا جمع شدند تا امام حسین (علیه السلام) را به شهادت برسانند، مردمی که امام حسین (علیه السلام) را به کوفه دعوت کرده بودند برای قتل آن حضرت به کربلا رفتند، همان کسانی که نامه برای

ص: 25

1- «جمع عیید الله بن زیاد الناس إلى مسجد الكوفة، ثم خرج فصعد المنبر، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أيها الناس! إنكم قد بلوتم آل سفیان فوجدتموهم علی ما تحبون، وهذا یزید قد عرفتموه أنه حسن السیره، محمود الطریقه...»: الفتح، ج 5، ص 89 مقتل الحسین علیه السلام، للخوارزمی، ج 1، ص 242.

2- فأتانی آت وقال: هذا عمر بن سعد یندب الناس إلى الحسین: تاریخ الطبری، ج 5، ص 409؛ تاریخ دمشق، ج 45، ص 49، یا خیل الله اركبی وأبشری... فرکب فی الناس، ثم زحف نحوهم بعد صلاه العصر، وحسین جالس أمام بیته محتبیا بسیفه، إذ خفق برأسه علی ركبته: تاریخ الطبری، ج 5، ص 416؛ أنساب الأشراف، ج 3 ص 391

امام نوشته بودند به جنگ او آمدند، این قدرت سیاست زر و زور و تزویر است. (1)

س: متن نامه های مردم کوفه چه بود؟

ج: کوفیان دوازده هزار نامه برای امام حسین (علیه السلام) فرستادند، در آن نامه ها آمده بود: "ای حسین! ما جان خود را در راه تو فدا می کنیم. به سوی ما بیا، ما همه، سرباز تو هستیم"، "ای حسین! بشتاب که همه ما در انتظار تو هستیم. در شهر ما لشکری صد هزار نفری خواهی یافت که برای یاری تو سر از پا نمی شناسند". (2)

س: این تحلیل شما ما را به فکر فرو برد.

ج: اکنون که دانستید چگونه دشمنان، مردم کوفه را فریب دادند، دیگر می توانید اقدامات خط نفاق را در روزهای بعد از رحلت پیامبر تحلیل کنید، دقت کنید: سیاست های حکومت ها هرگز باعث نمی شود که اختیار را از انسان ها بگیرد، این سیاست ها زمینه ها را فراهم می کند، سرانجام این خود انسان است که تصمیم می گیرد و او مسؤول همه تصمیم های خود است، این که می بینیم در روز عاشورا چند نفری توبه می کنند و به لشکر امام حسین (علیه السلام) ملحق می شوند نشانه آن است که در آن شرایطی که زر و زور و تزویر، همه جا را فرا گرفته بود باز عده ای حق را شناختند و به سوی آن آمدند، آنان حق را انتخاب کردند و رستگار شدند، در ماجرای فاطمیّه هم

ص: 26

-
- 1- فأیما رجل وجدناه بعد یومنا هذا متخلفه عن العسکر برئت منه الذمه : أنساب الأشراف، ج 3، ص 1386
 - 2- «وتواترت الكتب حتى اجتمع عنده فی توب متفرقه اثنا عشر ألف کتاب»: بحار الأنوار، ج 44، ص 334؛ أعیان الشیعه، ج 1، ص 589 «شخص الحسین پرید العراق حین تواترت علیه کتبهم وترادفت رسلهم بیعته والسمع والطاعه له»: التنبیه والإشراف للمسعودی، ص 262، «ونحن مقاتلون معک وباذلون أنفسنا من دونک، فأقبل إلینا فرحا مسرورا مأمون مبارک، سدیده وسیدیه امیره مطاعاً»: الفتوح، ج 5، ص 27 و 193، «وکتب إليه شبت بن ربیع ویزید بن الحارث و... : أما بعد، فقد اخضر الجناب، وأینعت الثمار، وطمت الجمام، فإذا شئت فأقدم علی جند مجنده لک، والسلام»: تاریخ الطبری، ج 4، ص 262؛ «إنا معک، ومعنا منه ألف سیف، إنا قد حبسنا أنفسنا علیک، ولسنا نحضر الصلاه مع الولاه، فأقدم علینا فنحن فی منه ألف سیف»: حیاة الإمام الحسین، ج 2، ص 334

می بینیم که افرادی همچون سلمان، فریب آن فتنه ها را نخوردند و حق را برگزیدند.

س: منظور شما از سیاست "زر" در ماجرای غصب خلافت چیست؟

ج: در سال آخر زندگی پیامبر، مناطق مختلفی که قبلاً مسلمان نشده بودند اسلام آوردند، در همان روزهای آخر زندگی پیامبر، پول زیادی از آن مناطق به مدینه رسیده بود، این پول به عنوان "بیت المال" بود، ولی وقتی پیامبر از دنیا رفت معلوم نشد آن پول ها کجا رفت، ما بر این باوریم حکومتی که روی کار آمد همه آن پول ها را میان سران قبایل تقسیم کرد، هر که را که می شد با پول خریدند و این اولین قدم برای تثبیت حکومت بود، حتی مقداری از آن پول را در میان زنان مدینه تقسیم کردند.⁽¹⁾

به این نکته دقت کنید: لازم نبود که حکومت به تک تک مردم پول بدهد، کافی بود رئیس قبیله را با پول بخرد، وقتی رئیس یک قبیله با خلیفه بیعت می کرد، همه مردم آن قبیله از او پیروی می کردند.

ما امروزه درک خوبی از نظام قبیله گری نداریم، در نظام قبیله گری، خیلی از تصمیمات به عهده رئیس قبیله بود، از شما می خواهم تا درباره فرهنگ قبیله گری، تحقیق بیشتری کنید. کسی که از این موضوع بی خبر باشد نمی تواند ماجرای فاطمیّه را به خوبی تحلیل کند، در زمان ما مثلاً در انتخابات اگر بزرگ فامیل به شخصی رأی بدهد یا نظری بدهد، جوانان اصلاً اهمیتی به این موضوع نمی دهند و کار ندارند که آن پیرمرد به چه کسی

ص: 27

1- قسم قسمه أبو بکر للنساء، فقالت: أترشونی عن دینی؟... والله لا آخذ منه شیئاً أبداً..: کنز العمال ج 5 ص 606 الطبقات الکبری ج 3 ص 182، تاریخ دمشق ج 30 ص 276

رای داده است، جوانان امروز راه خود را از پیرمردها جدا کرده اند و هر کسی برای خود، حق انتخاب قائل است، ولی در نظام قبیله گری چنین نبود، اگر بزرگ قبیله با کسی بیعت می کرد همه جوانان و افراد آن قبیله با آن شخص بیعت می کردند.

حکومتی که بعد از پیامبر روی کار آمد کافی بود فقط سران قبیله ها را با پول بخرد یا آنان را به طمع بیاورد که آنان را در حکومت شریک می کند، آن وقت دیگر کار تمام بود و بعد از بیعت رئیس قبیله، همه افراد قبیله (بدون هیچ اعتراضی) از رئیس قبیله پیروی می کردند. آری، تعصبات قبیله گری نقش بسیار پررنگی در فرهنگ آن روزگار داشت. بار دیگر تأکید می کنم: برای فهم دقیق ماجرای فاطمیّه باید فرهنگ قبیله گری را به خوبی شناخت و به آن آگاهی پیدا کرد. خط نفاق از همه ظرفیت های آن فرهنگ برای پیشبرد هدف خود بهره برده است.

س: شما در سخنرانی خود اشاره کردید که حکومت می خواست عباس (عموی پیامبر) را به طمع اندازد، ماجرای آن چیست؟

ج: عباس، عموی پیامبر بود، او ریش سفید بنی هاشم بود، اگر او با ابوبکر بیعت می کرد باعث تقویت حکومت او می شد، یک شب ابوبکر همراه با عمر و چند نفر دیگر به خانه عباس رفتند، ابوبکر چنین گفت: "ای عباس! چقدر خوب است تو هم مانند بقیّه مردم با من بیعت کنی. اگر تو این کار را بکنی من قول می دهم که بعد از خود، تو را به عنوان جانشین معرفی کنم، اگر تو با ما بیعت

کنی هم به نفع خودت و هم به نفع اسلام است"، ولی عباس با این سخنان فریب نخورد و حاضر نشد آنان را یاری کند، از این ماجرا متوجه می شویم که دیدار با ریش سفیدان و بزرگان قبایل، یک برنامه حکومت ابوبکر بود و خیلی ها با وعده های آنان رام شدند ولی تنها کسی که فریب نخورد عباس بود. (1)

در اینجا به ماجرای ابوسفیان اشاره می کنم، او در ابتدا با خلافت ابوبکر مخالفت کرد و چون او بزرگ بنی امیه بود، بنی امیه هم از بیعت با ابوبکر خودداری کردند تا این که به او قول دادند که فرزندان او را در حکومت سهیم کنند، اینجا بود که او حاضر شد با ابوبکر بیعت کند و با بیعت او، همه بنی امیه با ابوبکر بیعت کردند، این که می بینیم معاویه (پسر ابوسفیان) سال های سال بر شام حکومت کرد به دلیل همین قولی بود که به پدر معاویه داده بودند.

س: سیاست "زر" در دستگاه خلافت را بازگو کردید، سیاست "زور" و "تزویر" چگونه بود؟

ج: درباره سیاست "زور" در فصل بعد سخن خواهم گفت، در اینجا درباره سیاست "تزویر" سخن می گویم: دستگاه خلافت برای این که بتواند مردم را فریب بدهد، برنامه های مختلفی اجرا کرد، مهمترین کاری که کرد این بود که در ذهن مردم این نکته را حک کرد که حضرت علی (علیه السلام) مخالف وحدت است، زیرا بعد از ماجرای سقیفه و بیعت مردم با ابوبکر می بینیم که حضرت

ص: 29

1- فانطلق أبو بكر وعمر وأبو عبيدة بن الجراح والمغيرة حتى دخلوا على العباس ليلا، فحمد أبو بكر الله وأثنى عليه: تاريخ اليعقوبي ج 2 ص 124، الإمامة والسياسة ج اص 32، وراجع شرح نهج البلاغه ج 2 ص 21

علی (علیه السلام) حاضر نشد با ابوبکر بیعت کند و به خانه خود رفت و صبر پیشه کرد، ولی حکومت انتظار داشت علی (علیه السلام) با ابوبکر بیعت کند و این نوع خانه نشینی را نمی پسندید، این سخن عُمر است که به ابوبکر گفته است: "تا زمانی که علی بیعت نکند بیعت بقیه مردم فایده ای ندارد". (1)

اینجا بود که دستگاه خلافت تصمیم گرفت تا هر طور هست علی (علیه السلام) را از خانه بیرون بکشد و او را وادار به بیعت با ابوبکر کند، ولی آنان به دنبال بهانه بودند، بهانه ای که بتوان مردم را با آن فریب داد و چه بهانه ای بهتر از شرکت نکردن در نماز جماعت!

وقتی مردم با ابوبکر به عنوان خلیفه بیعت کردند، در وقت نماز همه به مسجد می آمدند و پشت سر او نماز می خواندند، در همان روزها علی (علیه السلام) در خانه بود و به مسجد نمی آمد، اینجا بود که دستگاه خلافت این سخن را در ذهن ها نشانند که هر کس سه روز بدون عذر به نماز جماعت نیاید منافق است و باید خانه اش را به آتش کشید! آنان این سخن را به پیامبر نسبت دادند و عده ای که از حکومت پول گرفته بودند به دروغ از پیامبر نقل کردند که هر کس سه روز به مسجد نیاید و از جماعت مسلمانان فاصله گیرد باید خانه اش را آتش زد!

شاید شنیده باشی که اهل سنت نماز جماعت را واجب می دانند، در حالی که نماز جماعت در فقه شیعه، مستحب است، علت این که اهل سنت این قدر به نماز جماعت تأکید می کنند و آن را واجب می دانند به خاطر این است که این مسأله برای آنان یک مسأله سیاسی است، آنان نمی توانند به مستحب بودن

ص: 30

1- قال له عمر: يا هذا، ليس في يدك شيء منه ما لم يبائعك علي، فابعث إليه حتى يأتيك، فإنما هؤلاء رعاة... تفسير العياشي ج 2 ص 66، بحار الأنوار ج 28 ص 227.

نماز جماعت فتوا بدهند، زیرا اگر چنین کاری بکنند مردم از آنان خواهند پرسید: اگر نماز جماعت مستحب است پس چرا به خانه علی (علیه السلام) حمله کردند و آنجا را به آتش کشیدند؟

اگر به کتاب های اهل سنت مراجعه کنیم می بینیم آنها احادیثی را از پیامبر نقل کرده اند و به این احادیث هم فتوا داده اند، ابهریره از پیامبر این مطلب را به دروغ نقل می کند: "من تصمیم گرفتم تا دستور دهم تا مردم هیزم جمع کنند، پس از آنکه هیزم ها جمع شد به در خانه کسانی بروم که هیچ عذری ندارند ولی به مسجد نمی آیند، پس خانه آنان را آتش بزنم!"⁽¹⁾

به همین علت است که اهل سنت نماز جماعت را واجب می دانند، چهره ای که آنان از پیامبر ترسیم کرده اند این است که اگر کسی به نماز جماعت حاضر نشود باید خانه او را در آتش سوزانند! آن قدر دستگاه تبلیغاتی حکومت این مطلب را تکرار کرد و آن را در ذهن مردم نهادینه کرد که مردم آن را باور کردند و این همان تزویر است، علی (علیه السلام) در خانه نشسته بود و مأمور به صبر بود، کسانی که فریب این سخنان حکومت را خورده بودند هیزم های فراوانی کنار خانه علی (علیه السلام) جمع کردند و آنجا را به آتش کشیدند، خود ابوبکر و عمر هم آن جماعت را همراهی می کردند.

س: یعنی مردم باور کرده بودند باید خانه علی (علیه السلام) را آتش بزنند؟

ج: وقتی دستگاه خلافت، دین خدا را به بازی گرفت و به بهانه نماز جماعت، مردم را برای آتش زدن خانه علی (علیه السلام) گسیل داشت. دقت کنید چقدر مولای

ص: 31

1- لقد هممت أن آمر فتيتي فيجمعوا حزما من حطب، ثم آتی قوما یصلون فی بیوتهم لیس بهم عله فأحرقها علیهم: مسند احمد ج 2 ص 227، سنن ابی داوود ج 1 ص 133.

ما مظلوم بود، آن کسی که خودش اصل و اساس دین است، متهم شد که از دین بیرون رفته است، کار به آنجا رسید که حکومت، علی (علیه السلام) را به عنوان "مُحَارِب" معرفی کردند. این عنوان، یک عنوان فقهی است و در قرآن آمده است. مُحَارِب به کسی می گویند که به جنگ خدا و پیامبر آمده است و یا سلاح در دست گرفته است و جان و مال مردم را تهدید کرده است. این تهمت ناروایی بود که به حضرت علی (علیه السلام) زدند و او را به عنوان "مُحَارِب" معرفی کردند.

س: در کجا این تهمت را به علی (علیه السلام) زدند؟

ج: آنان فاطمه (علیها السلام) را میان در و دیوار قرار دادند و علی (علیه السلام) را به مسجد بردند، ابوبکر بالای منبر نشسته بود، عُمر رو به او کرد و گفت: "علی مُحَارِب است، یا باید با تو بیعت کند یا این که دستور بده ما گردن او را بزنیم". این سخن نشان می دهد که آنان در فضای جامعه، این مطلب را القاء کرده بودند که علی (علیه السلام) مُحَارِب است. (1)

س: شنیده ایم که خط نفاق، علی (علیه السلام) را به عنوان شخصی معرفی کردند که در امت اسلامی، اختلاف انداخته است!

ج: وقتی دستگاه خلافت به دیدار عباس رفت تا او را فریب دهد به او چنین گفتند: "یک نفر می خواهد میان مسلمانان اختلاف بیاندازد و او تو را که عموی پیامبر هستی به عنوان یار و یاور خود معرفی می کند"، منظور آنان از

ص: 32

1- فقام عمر فقال لأبي بكر: ما يجيشك فوق المنبر وهذا جالش محارب، لا يقوم فيبايعك، أو تأمر به فضرب عنقه: كتاب سليم بن قيس ص 107، بحار الأنوار ج 28 ص 276

این سخن، حضرت علی (علیه السلام) بود. همچنین در کتاب های اهل سنت این حدیث را به پیامبر نسبت داده اند: "هر گاه امت من بر حکومت فردی توافق کردند، همه باید از آن فرد اطاعت کنند و هر کس که مخالفت کرد باید کشته شود". آری، آنان از وحدت مسلمین سخن گفتند، وحدتی که در سایه خلافت ابوبکر بنا شده بود و از همه می خواستند این وحدت را حفظ کنند و چون علی (علیه السلام) با ابوبکر بیعت نکرده بود به عنوان کسی که مخالف وحدت است مطرح شد و باید کشته شود!!⁽¹⁾

همین سه مطلبی که بازگو کردم می تواند مقداری فضای جامعه آن روز را برای شما به تصویر بکشد، خط نفاق صبح از خواب بیدار نشد که یکباره تصمیم بگیرد به در خانه علی (علیه السلام) برود و آنجا را به آتش بکشد. آنها طرح و برنامه داشتند، قدم به قدم جلو می آمدند، ابتدا حضرت علی (علیه السلام) را ترور شخصیتی کردند، او را منافق قلمداد کردند زیرا به نماز جماعت نمی آمد و در خانه نشسته بود، بعد او را مخالف وحدت معرفی کردند و در نهایت او را محارب (دشمن خدا و دشمن پیامبر) معرفی کردند، زیرا حاضر نبود با ابوبکر (که در نگاه آنان خلیفه پیامبر بود) بیعت کند.

س: ما از این مطالب آگاهی نداشتیم و نمی دانستیم خط نفاق این قدر ماهرانه برای دشمنی با حضرت علی (علیه السلام) برنامه ریزی کرده است.

ج: اکنون سؤالی را مطرح می کنم: چرا دستگاه خلافت، حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان "محارب" و "دشمن خدا" معرفی کرد؟
جواب روشن است: زیرا

ص: 33

1- فانطلق أبو بكر وعمر وأبو عبيدة بن الجراح والمغيرة حتى دخلوا على العباس ليلا، فحمد أبو بكر الله وأثنى عليه: تاريخ اليعقوبي ج 2 ص 124، الإمامة والسياسة ج 1 ص 32، وراجع شرح نهج البلاغه ج 2 ص 21، «فمن أراد أن يفرق أمر هذه الأمة وهي جميع، فاضربوه بالسيف، كائنا من كان»: المحلي، ج 11، ص 112؛ مسند أحمد، ج 4، ص 341؛ صحيح مسلم، ج 6 ص 22: السنن الكبرى، ج 8 ص 168؛ صحيح ابن حبان، ج 10، ص 255؛ كنز العمال، ج 10، ص 255

حضرت علی (علیه السلام) حاضر نمی شد با ابوبکر بیعت کند، خوب، دقت کنید: فاطمه (علیها السلام) هم با ابوبکر بیعت نکرده بود و از علی (علیه السلام) حمایت می کرد، پس در نگاه دستگاه خلافت، فاطمه (علیها السلام) هم، "دشمن خدا" است، او هم وحدت مسلمانان را به هم می زند، پس باید کشته شود! هرگز از یاد نبرید که هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) به یکباره اتفاق نیفتاد، قبل از آن، ترور شخصیتی این خاندان روی داد، اگر خط نفاق به یکباره به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم می برد چه بسا مردم، طاقت آن را نداشتند و اعتراض می کردند، به راستی چرا مردم ساکت شدند و کسی اعتراض نکرد؟ زیرا دستگاه تبلیغاتی در طی مدّت کوتاهی، چنان تبلیغات کرد که این خاندان به عنوان "منافق" و "دشمن خدا" و "مخالف وحدت" معرفی شدند، آری، حکومت سه تهمت اساسی مطرح کرد: "علی (علیه السلام) با خلیفه پیامبر بیعت نمی کند، پس مخالف وحدت است"، "علی (علیه السلام) محارب است"، "علی (علیه السلام) در نماز جماعت حاضر نمی شود پس منافق است"، افسوس که مردم هم این سه تهمت را باور کردند. جادوی تبلیغات می تواند روز را شب نشان بدهد، این خاندان که اساس ایمان و جلوه نور بودند بر اثر تبلیغات خط نفاق به آن عنوان ها معرفی شدند و این همان مظلومیت این خاندان است که باید بر آن گریست.

س: ما از جادوی تبلیغات سخن هایی شنیده بودیم ولی نمی دانستیم این قدر می تواند در توده مردم اثر بگذارد.

ج: یادتان هست برای شما گفتم سران خط نفاق، بسیار باهوش، زیرک و

سیاستمدار بودند، آنان می دانستند چگونه مردم را قدم به قدم از حقیقت دور کنند، سیاست های تزویر آنان به همین مواردی که گفتم خلاصه نمی شود، آنان از سیاست "گریه کردن" و "تحریک عواطف مردم" هم استفاده می کردند تا مردم را فریب بدهند. این کار آنان جلوه ای از تزویر بود.

س: لطفاً در این باره توضیح بدهید.

ج: وقتی خط نفاق تصمیم گرفت به خانه فاطمه(علیها السلام) حمله کند، هیزم های زیادی جمع شد، عُمَر شعله آتش در دست گرفت و بر هیزم ها نهاد، فاطمه(علیها السلام) پشت در بود، صدای فاطمه(علیها السلام) در همه جا پیچید: "خدایا، از فراق پیامبر و ستم این مردم به تو شکایت می کنم".⁽¹⁾

در تاریخ آمده است که در این لحظه ابوبکر شروع به گریه کرد، این گریه همان گریه تزویر بود، او گریه کرد و سپس به مسجد باز گشت و کار را به عُمَر سپرد، اگر او واقعا از این کار پشیمان بود باید دستور می داد کسی به خانه فاطمه(علیها السلام) حمله نکند، ولی او سکوت کرد، وقتی او به مسجد رفت، عُمَر پشت در آمد و لگد محکمی به در زد و فاطمه(علیها السلام) بین در و دیوار قرار گرفت و...

گریه آن وقت ابوبکر برای این بود که احساسات گروهی از مردم را کنترل کند، همان عدّه کمی که آن منظره را دیدند و ممکن بود اعتراض کنند که چرا خانه تنها دختر پیامبر را می خواهید به آتش بسوزانید؟ ولی وقتی آنان گریه ابوبکر را دیدند، گریه کردند و این گریه آن هیجان را آرام کرد، ابوبکر به سوی مسجد رفت و آنان هم که به اندازه سر سوزنی می خواستند اعتراض کنند

ص: 35

1- فقالت وهي باكية: اللهم إلیك نشكو فقد نبیک ورسولک وصفیک..... بحار الأنوار ج 53 ص 19.

همراه ابوبکر به مسجد رفتند، در واقع ابوبکر با این کار، آن زمینه اعتراض را مدیریت کرد، او آن افراد را از صحنه دور کرد تا عُمَر بتواند مأموریت خود را به خوبی انجام دهد. (1)

س: از دیگر سیاست های فریب کارانه حکومت باز هم برای ما بگویید.

ج: در اینجا می خواهم سخنی از عُمَر را بازگو کنم که شاید کمتر به آن توجه شده باشد، وقتی او به در خانه فاطمه (علیها السلام) آمد چنین فریاد زد: "ای فاطمه! به علی بگو از خانه بیرون بیاید، و اگر این کار را نکند من این خانه را آتش می زنم"، فاطمه (علیها السلام) پاسخ داد: "ای عُمَر! آیا می خواهی این خانه را آتش بزنی؟"، او پاسخ داد: "آری، زیرا این کار باعث تقویت دینی می شود که پدر تو آورده است". (2)

این سخن او بیانگر یک مکتب فکری است که تا امروز هم طرفداران او، آن را باور دارند، عُمَر با این سخن خود نوع نگاه خود به موضوع خلافت را بازگو می کند و پیام مهم غدیر را انکار می کند. در روز عید غدیر پیامبر به فرمان خدا، علی (علیه السلام) را به عنوان امام و خلیفه معرفی کرد، پیام غدیر این بود که امامت و خلافت، امری آسمانی است و این خداست که امام را انتخاب می کند. امامت عهدی الهی است. شیعه بر این عقیده است و از آن کوتاه نمی آید.

ولی خط نفاق در سقیفه، خلیفه انتخاب کرد و مردم هم با آن خلیفه بیعت کردند، نکته مهم این بود که آنان این خلیفه را به خدا وصل کردند و تلاش

ص: 36

1- قال سلمان: فلقد رأيت أبا بكر ومن حوله يبكون، ما فيهم إلا بالي، غير عمر و خالد بن الوليد والمغيرة بن شعبه... كتاب سليم بن قيس ص 152، بحار الأنوار ج 28 ص 270، غايه المرام ج 5 ص 317.

2- فجاء عمر ومعه قيس، فتلقته فاطمه على الباب، فقالت فاطمه: يا ابن الخطاب! اتراك محرفا على داري، قال: نعم و ذلك اقوى فيما جاء به ابوك...: أسباب الأشراف ج 2 ص 268، بحار الأنوار ج 28 ص 1389

کردند این باور را در مردم ایجاد کنند که حکومت و خلافت ابوبکر از طرف خداست، آنان می دانستند که اگر بخواهند بر مردم حکومت کنند باید از دین خدا، مایه بگذارند و این حکومت را حکومتی اسلامی معرفی کنند. آنان می دانستند هر حکومتی، دشمنانی دارد، حکومتی موفق است که دشمنان خود را دشمنان خدا معرفی کند!

وقتی عمر می خواست خانه فاطمه (علیها السلام) را به آتش بکشد به اطرافیان خود چنین پیام داد که من این کار را برای حفظ اسلام انجام می دهم، اکنون ابوبکر خلیفه خدا است! او جانشین پیامبر است، او قداست و احترام دارد، اهل این خانه حاضر نیستند با ابوبکر بیعت کنند، پس دین اسلام در خطر است، کار اهل این خانه، دشمنی با خداست. این بزرگ ترین فریب کاری خط نفاق بود که حکومت خود را به عنوان "حکومت خدا" معرفی کردند و مخالفت با آن حکومت را مخالفت با خدا قلمداد کردند و متأسفانه مردم هم این حرف باطل را قبول کردند.

س: آیا جریان "الله اکبر" گفتن در لحظه هجوم هم اشاره به همین مطلب شماست؟

ج: آری، وقتی که هواداران حکومت به سوی خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم آوردند با صدای بلند "الله اکبر" می گفتند، این دستور حکومت بود، حکومت از آنان خواسته بود که این کار را انجام بدهند، وقتی که ریسمان به گردن علی (علیه السلام) انداختند "الله اکبر" گفتند و با این صدا علی (علیه السلام) را به سوی مسجد بردند.

مسلمانان عادت داشتند وقتی به سوی کفار حمله می کردند با صدای بلند "الله اکبر" می گفتند، این شعار آنان بود و باعث تقویت اسلام می شد، حکومت می خواست در ذهن مردم این مطلب را بنشانند که اکنون که به خانه فاطمه (علیها السلام) حمله می شود در واقع می خواهیم اسلام را تقویت کنیم و دین خدا را یاری کنیم. این فریب و نیرنگی بود که انجام شد و گروه زیادی فریب خوردند.

س: آیا این حکومت با همین فریب ها بود که توانست دوام پیدا کند.

ج: آری. وقتی عُمَر به خلافت رسید از بیداری جوانان در هراس بود، برای همین تصمیم گرفت تا شهر مدینه را از جوانان خلوت کند، در زمان او شهر مدینه، شهری شده بود که فقط پیرمردها در آن بودند، علی (علیه السلام) در آن شهر بود و گروهی از پیرمردان سالخورده!

س: عُمَر چگونه شهر مدینه را از جوانان خالی کرد؟

ج: او برنامه "فتوحات" را طرح ریزی کرد، جوانان را در سپاهیان بی شمار به سوی کشورهای مختلف گسیل داشت تا به خیال خود، اسلام را نشر دهد، اما هدف اصلی او چیز دیگر بود، او می خواست نیروی رزمنده ای در شهر مدینه نباشد تا مبادا کسی علی (علیه السلام) را یاری کند، حتی عُمَر دستور داد تا شهر کوفه را بسازند تا نیروهای رزمنده، زن و بچه های خود را هم از مدینه ببرند تا دیگر برای دیدن زن و بچه خود هم به مدینه نیایند. از طرف دیگر، فتح کشورها

ص: 38

باعث می شد که غنائم به دست آید و پول به مدینه برسد، او این پول ها را به پیرمردها می داد و آنان از حکومت راضی و خشنود بودند و صدای هیچ کس به اعتراض بلند نمی شد، مردم همه چیز را خوب و عالی می دیدند، حکومت به آنان پول می داد و کسی دغدغه این را نداشت که حقّ حجّت خدا غصب شده است، آنان در خوشی بودند و کسی به این فکر نمی کرد که امام زمانش در چه حالی است.

س: ما می بینیم که برنامه های آنان، دقیق و منظم بود و درست در همان زمان و موقعیت مناسب، فکر و نقشه ای به ذهن آنان می رسید و آن را اجرایی می کردند. به راستی این فکرها چگونه به ذهن آنان می رسید؟

ج: قبلاً گفتم که آنها بسیار زیرک بودند، زیرکی خود آنان در این برنامه ها نقش مهم داشت، ولی ما نباید از "الهام شیطانی" غافل شویم، قرآن هم در رابطه شیطان با انسان های گمراه، سخن می گوید، به این دو آیه دقت کنید:

1 - آیه 121 سوره اَنعام: "همانا شیطان ها به دوستانِ خود، الهام می کنند". (1)

2 - آیه 221 سوره شعراء: "آیا به شما خبر بدهم که شیاطین بر چه کسی نازل می شوند؟ آنان بر گنهکارانِ دروغگو نازل می شوند". (2)

همان گونه که ما "وَلِيِّ اللَّهِ" داریم در نقطه مقابل "وَلِيِّ الشَّيْطَانِ" هم داریم، شیطان در هر زمان به وَلِيِّ خود، الهام می کند و با همه وجود او را یاری می کند.

ص: 39

1- (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ...)

2- (هَلْ أَتَيْكُمْ عَلَىٰ مِنْ تَنَ الشَّيَاطِينَ...)

روز غدیر وقتی پیامبر حضرت علی (علیه السلام) را به عنوان امام انتخاب کرد و مردم با او بیعت کردند، شیطان ناله ای سر داد و آهی از دل کشید، آن روز، روز غم و غصه شیطان بود، او سوگند یاد کرده است که زمینه گمراهی انسان ها را فراهم سازد، پس او بی کار نشست، اصل این برنامه ها از شیطان بود که به روح و جان آن افراد، الهام می شد.

ص: 40

س: از سیاست "زر" و "تزویر" در غضب خلافت سخن گفتید، دیگر وقت آن است که درباره سیاست "زور" برایمان سخن بگویید.

ج: از قدیم گفته اند: "مستمع صاحب سخن را بر سر ذوق آورد"، وقتی می بینم شما این قدر مشتاق و پیگیر این مطالب هستید انرژی می گیرم، اکنون می خواهم مردم آن روزگار مدینه را به پنج گروه تقسیم کنم:

1 - دسته ای که مؤمنان واقعی بودند و تا پای جان در مسیر حق باقی ماندند و هیچ کدام از سیاست های حکومت آنان را از امام زمانشان جدا نکرد. (سلمان، مقداد و...)

2 - گروهی که با حضرت علی (علیه السلام) دشمنی داشتند و از نور ایمان بی بهره بودند، آنان به دلیل کینه ای که از حضرت علی (علیه السلام) به دل داشتند از سیاست های خط نفاق دفاع می کردند.

3 - گروهی که می شد با طلا- و پول، آنها را خرید، خط نفاق این مأموریت را انجام داد و همه آنان را با وعده هایی خرید و آنان را به سکوت واداشت.

4 - گروهی ساده لوح که به خیال خود، دین خود را با پول عوض نمی کردند، پس خط نفاق آنان را با تزویر فریب دادند.

5 - گروهی که آن قدر مهم نبودند که حکومت برای آنان پول خرج کند و به سادگی هم فریب نمی خوردند، اینجا بود که حکومت برای آنان سیاست زور

(ترس و وحشت) را به کار برد و به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم برد و آن ظلم ها و ستم ها را به اهل بیت (علیهم السلام) روا داشت.

س: مناسب است به آنچه در ماجرای هجوم روی داد اشاره ای کنید.

ج: ماجرای هجوم زمانی آغاز شد که عُمَر همراه با گروهی از طرفداران خود به سوی خانه علی (علیه السلام) به راه افتاد، عُمَر جلو آمد در خانه را زد و فریاد می زد: "بروید هیزم بیاورید"، عده ای می روند و هیزم زیادی می آورند. لحظاتی گذشت، هیزم زیادی در اطراف خانه جمع شد، عُمَر شعله آتشی را در دست گرفت و از آن سو آمد و فریاد زد: "این خانه را با اهل آن به آتش بکشید". (1)

عُمَر جلو آمد، شعله آتش را به هیزم ها گذاشت، آتش شعله کشید، در خانه نیم سوخته شد و لگد محکمی به در زد، فاطمه (علیها السلام) بین در و دیوار قرار گرفت، صدای ناله اش بلند شد. عُمَر در را فشار داد، صدای ناله فاطمه (علیها السلام) بلندتر شد. میخ در که از آتش داغ شده بود در سینه فاطمه (علیها السلام) فرو رفت. (2)

فریاد فاطمه (علیها السلام) در فضای مدینه پیچید: "بابا! یا رسول الله! ببین با دخترت چه می کنند". اینجا بود که فاطمه (علیها السلام) بر روی زمین افتاد، عُمَر و هوادارانش وارد خانه شدند و علی را به سوی مسجد بردند... (3)

س: حکومت با این کارها به دنبال چه چیزی بود؟

ج: یکی از اهداف حکومت این بود که می خواست ترس و وحشت را در دل مردم نهادینه کند، مردمی که این صحنه ها را دیدند با خود گفتند: "وای!

ص: 42

1- وقلت لخالد بن الولید: أنت ورجالک هلموا فی جمع الحطب: بحار الأنوار ج 28 ص 293، بیت الأحران ص 120، کنت ممن حمل الحطب مع عمر إلی باب فاطمه حین امتنع علی وأصحابه عن البیعه: بحار الأنوار ج 28 ص 339، فجاء عمر ومعه قیس، فتلقته فاطمه علی الباب، فقالت فاطمه: یا بن الخطاب إتراک محرقه علی بایی؟! قال: نعم!؛ أنساب الأشراف ج 2 ص 268، بحار الأنوار ج 28 ص 389؛ وراجع: الأمالی للمفید ص 49، بحار الأنوار ج 28 ص 231: الملل والنحل ج 1 ص 57

2- فضرب عمر الباب برجله فکسره، وکان من سعف، ثم دخلوا فأخرجوا علیا علیه السلام ملیبه: تفسیر العیاشی ج 2 ص 67، بحار الأنوار ج 28 ص 227، عصر عمر فاطمه خلف الباب، ونبت مسمار الباب فی صدرها وسقطت مریضه حتی ماتت: مؤتمر علماء بغداد ص 181.

3- وهی تجهز بالبکاء تقول: یا أبتاه یا رسول الله، ابنتک فاطمه ضربه الهدایه الکبری ص 407 وراجع بحار الأنوار ج 30 ص 294،

خانه دختر پیامبر را آتش زدند، همان خانه ای که پیامبر کنار آن می ایستاد و بر اهل آن، سلام می داد وقتی با تنها یادگار پیامبر این گونه رفتار می کنند پس اگر ما مخالفت کنیم با ما چه خواهند کرد؟"، حکومت دقیقاً به دنبال همین نکته بود تا مردم بترسند که ما به تنها یادگار پیامبر رحم نکرديم، شما که ديگر کسی نیستید اگر مخالفت کنید دودمان شما را به آتش می کشیم!

به راستی چرا حکومت مثلاً در دل شب به خانه فاطمه (علیها السلام) حمله نکرد؟ چرا با هیاهو جمعیت زیادی را در خانه فاطمه (علیها السلام) جمع نمود؟ چرا آن صحنه را به گونه ای مدیریت کرد که مردم باخبر شوند و در صحنه حاضر شوند؟ حکومت به دنبال چه بود؟ چرا دود و آتش و هیزم؟

هرگز از یاد نبرید که ترس، یک نیروی بسیار قوی در تحریک توده مردم است و همواره حکومت های باطل از آن برای مهار مردم استفاده کرده اند، ترس و وحشت چنان جوئی در جامعه ایجاد می کند که مردم سر تسلیم در برابر حکومت باطل فرود می آورند. کسی می تواند تاریخ را به خوبی تحلیل کند که با علم روانشناسی و تأثیر ترس بر افراد جامعه آگاهی داشته باشد. روانشناسی ترس، همان حلقه مفقوده ای است که اگر ما از آن بی خبر باشیم نمی توانیم فاطمیّه را تحلیل کنیم. حکومت با استفاده از قدرت ترس، فضای جامعه را به گونه ای رقم زد که خیلی از افراد، دچار وحشت و اضطراب شدند و با خود گفتند: "وقتی با دختر پیامبر این گونه رفتار می کنند پس اگر ما مخالفت کنیم با ما دیگر چه خواهند کرد!"، برای همین بود که تسلیم شدند.

س: شما در سخنرانی خود به سیاست صدام در عراق اشاره کردید، آیا منظورتان همین سیاست زور بود؟

ج: صدام سال‌ها سال در عراق حکومت کرد، او وحشت عجیبی را در دل مردم ایجاد کرد، هر وقت یکی از بزرگان دست به قیام می‌زد، صدام مستقیم رهبر آن قیام را دستگیر و شکنجه می‌کرد و او را به قتل می‌رساند، پس از آن بود که توده مردم دچار ترس شدید می‌شدند و قیام مردمی، خاموش می‌شد. صدام با همین سیاست توانست خیلی از قیام‌های آزادی خواهان را سرکوب کند، ولی بعضی از کشورها وقتی بزرگی دست به قیام می‌زد، حکومت آن کشور، مردم عادی را دستگیر، شکنجه و اعدام می‌کرد اما رهبر آن جریان را اعدام نمی‌کرد، برای همین آن جریان و قیام، ادامه پیدا کرده و توده مردم به اعتراض خود ادامه می‌دادند و سرانجام به نتیجه هم می‌رسیدند. موفقیت صدام در کنترل ده‌ها قیام مردمی در این بود که به رهبر مردمی، امان نمی‌داد، با شکنجه شدن و کشته شدن رهبر، ترس و وحشت در دل توده مردم نهادینه می‌شد.

این مثال را بازگو کردم تا با سیاست خط نفاق آشنا شوید، خط نفاق به جای این که با صدها نفر درگیر شود با اهل بیت (علیهم السلام) درگیر شد، به جای آن که افراد زیادی را به قتل برساند تنها فرزند پیامبر را به شهادت رساند و این همه ظلم و ستم در حق او روا داشت، با این کار توده مردم دچار ترس شدند و صحنه را خالی کردند.

ص: 44

س: پس برای همین بود که هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام) طوری برنامه ریزی شده بود که مردم آن منظره ها را ببینند.

ج: آری. تمام آن ماجراها به گونه ای بود که مردم با خبر بشوند و تا آنجا که امکان داشت مردم در محله بنی هاشم جمع شوند، آتش زدن خانه هم به این علت بود که از دور آشکار بود و مردم باخبر می شدند که اتفاقی روی داده است.

س: باز هم از سیاست "زور" سخن بگویید.

ج: در تاریخ آمده است: "در لحظه ای که پیامبر چشم از این جهان بستند ابوبکر در مدینه حضور نداشته است، او به باغی در اطراف مدینه رفته بود، او باغی در منطقه سُنْح داشت". ولی من بر این باورم که این یک دروغ بزرگ است، گفتیم که ابوبکر همراه با دوستان خود از اردوگاه اُسامه خارج شد و به مدینه آمد تا در آن لحظه های سرنوشت ساز در مدینه باشد، چگونه ممکن است او در آن شرایط هوس کند که آب و هوایی تازه کند و به باغ خود برود؟ کسی که تحلیل گر تاریخی است و با مسائل سیاسی آشنایی دارد نمی تواند این سخن را بپذیرد، در روزهایی که قدرت انتقال می یابد همه تلاش می کنند حضور خود را پررنگ کنند، از مدت ها قبل، بزرگان خط نفاق توافق کرده بودند که ابوبکر خلیفه اول خواهد شد، پس چرا در آن لحظات او غایب است؟ چه رازی در میان است؟ (1)

قبلاً تأکید کردم که سران خط نفاق، بسیار زیرک و باهوش بودند، این از

ص: 45

1- اقبل ابوبکر علی فرسه من مسکنه بالشح حتی نزل فدخل المسجد... صحیح البخاری ج 2 ص 70.

ساده لوحی ما است اگر خیال کنیم آنها ساده لوح بودند، من بر این باورم که ابوبکر به مأموریت مهمی رفته بود که البته تاریخ درباره مأموریت او سکوت کرده است، زیرا این سفر محرمانه بوده است و برای همین هم ما در تاریخ هیچ گزارشی درباره آن نمی بینیم، ولی سال ها مطالعه و تحقیق در زمینه فاطمیّه، مرا به نکته ای رسانده است. من حدس می زنم که ابوبکر نزد قبیله "أسلم" رفته بود (و او هرگز به باغ خود نرفته بود).

س: قبیله أسلم چه کسانی بودند و چرا بر این باورید که ابوبکر به آنجا رفته بود؟

ج: این قبیله در بیابان زندگی می کردند و به شجاعت معروف بودند، آنها انسان هایی ترس و پر دل و جرأت بودند، ابوبکر نزد عدّه ای از آنان رفت و به آنان پول زیادی داد و از آنان خواست که بعد از رحلت پیامبر به مدینه بیایند و از حکومت ابوبکر دفاع کنند. شجاعت اگر در مسیر حق استفاده شود کمال و زیبایی است، اما عدّه ای از این قبیله، این شجاعت را در راه باطل به کار بردند و برای همین من از آنان چنین تعبیر می کنم: "انسان های بی رحم". قرار بر این شد که این افراد به یاری ابوبکر بیایند تا هیچ کس جرأت نکند دست به مخالفت بزند.

س: ابوبکر چه زمانی به مدینه بازگشت؟

ج: هنوز پیامبر زنده بود که ابوبکر به نزد آنان رفت و با آنان گفتگو کرد، وقتی

ابوبکر در میان آنان بود پیامبر از دنیا رفت، عُمَر در مدینه بود، لحظات حساسی بود، او باید چه می کرد؟ اینجا بود که سیاست فریب را فعال کرد، شاید شنیده باشید که در آن لحظات، عُمَر شمشیرش را در دست گرفت و به مسجد آمد و فریاد برآورد: "به خدا قسم هر کس بگوید پیامبر مرده است، گردنش را می زنم. پیامبر نمرده است، همانگونه که موسی چهل شب از میان قومش رفت و سپس بازگشت، پیامبر ما هم برمی گردد". (1)

مردم با شنیدن این سخن دچار حیرت و سرگردانی شدند، هر کسی، چیزی می گفت، اما هدف اصلی عُمَر این بود که زمان را به دست آورد تا ابوبکر خود را به مدینه برساند. عُمَر شمشیر خود را بالای سرش می چرخاند و فریاد می زد... دو سه ساعتی گذشت، ابوبکر از راه رسید، او مستقیم کنار پیکر پیامبر رفت، نگاهی به چهره پیامبر کرد و گفت: "واویلا! واویلا!". او با این سخن به عُمَر فهماند که دیگر وقت آن است که او مرگ پیامبر را قبول کند. وقتی عُمَر این سخن را شنید، شمشیرش را روی زمین انداخت و گفت: "پیامبر از دنیا رفته است"، اینجا بود که همه هیاهوها تمام شد و همه قبول کردند پیامبر از دنیا رفته است. (2)

س: قبیله اَسَلَم چه زمانی به مدینه رسیدند؟

ج: از وقتی ابوبکر به خلافت رسید تا زمانی که به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم بردند چند روز طول کشید، حکومت صبر کرد تا قبیله اَسَلَم به مدینه برسد بعداً هجوم را آغاز نمود، نکته عجیب این است که آن قدر تعداد افراد این قبیله

ص: 47

1- و الله لأسمع احدا يقول : هات رسول الله الا-قتلته ان الرسول لم يموت و انما غاب عنا كما غاب موسى عن قومه اربعين ليلة و الله ليرجعن رسول الله إلى قومه: شرح نهج البلاغه لان ابی الحدید ج 12 ص ص 200.

2- فقام عمر يقول: والله ما مات رسول الله: صحيح البخاری ج 4 ص 194، اقبل ابوبکر علی فرسه من مسكنه بالستح حتى نزل فدخل المسجد... صحيح البخاری ج 2 ص 70، فجاء أبو بكر فكشف عن وجه رسول الله. جلس عمر فحمد الله أبو بكر وأثنى عليه، وقال: ألا من كان يعبد محمدا فإن محمدا قد مات، ومن كان يعبد الله فإن الله عز وجل حي لا يموت: بحار الأنوار ج 30 ص 590، مسند أحمد ج 6 ص 220، صحيح البخاری ج 2 ص 70، سنن ابن ماجه ج 1 ص 520، فتح الباری ج 8 ص 110.

زیاد بود که کوچه های مدینه را پر کردند. به این جمله دقت کنید: "حَتَّى تَضَائِقَتْ بِهِم السِّكِّكُ"، یعنی آن قدر نیرو از آن قبیله آمد که کوچه ها و راه های عبور پر شد و دیگر رفت و آمد به زحمت صورت می گرفت. حضور نیروهای قبیله اَسْلَم، نکته مهمی است که ما کمتر به آن توجه کرده ایم، به تعبیر امروز در مدینه، حکومت نظامی برقرار شد و بعد از آن به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم بردند. این جمله تاریخی عُمَر است: "من زمانی به پیروزی یقین کردم که قبیله اَسْلَم به مدینه رسید"، یعنی در آن چند روزی که ابوبکر خلیفه شده بود ولی هنوز قبیله اَسْلَم به مدینه نیامده بود، هنوز عُمَر یقین به پیروزی نداشت و احتمال می داد که کودتای آنان، شکست بخورد، وقتی نیروهای بی رحم و خشن آن قبیله به مدینه رسیدند دیگر عُمَر یقین کرد که به هدف خود رسیده است و این حکومت پابرجا است. (1)

اکنون بهتر می فهمیم که ماجرای غصب خلافت، یک پیش آمد نبوده است، بلکه برای آن، برنامه ریزی دقیق شده بود و حضور نیروهایی نظامی که مردم را بترسانند نقش مهمی در این ماجرا داشت، حکومت آن قدر نیرو آورده بود که نه تنها کوچه بنی هاشم بلکه همه کوچه ها پر از مأمور شده بود، در این فضای خفقان، دیگر کسی جرأت نمی کرد مخالفت کند.

در اینجا می خواهیم از افرادی همانند سلمان فارسی دفاع کنم، من شنیدم که سخنرانی نسبت به این بزرگواران اعتراض می کرد که چرا آنان دست به اقدامی نزدند، آن سخنران اصلاً از تاریخ اطلاع دقیقی نداشت و در ذهن خود خیال می کرد که مثلاً عُمَر با دو یا سه نفر دیگر به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم

ص: 48

1- واقیلث «اَسْلَم» (= بنو اَسْلَم) بجماعتها حتی تضایقت بهم السکک فبايعوه فکان عمر يقول: ما هو إلا أن رایت «اَسْلَم» فایقنت بالن تاریخ الطبری ج 2 ص 458.

برده اند و گروه سه نفری سلمان، مقداد و ابوذر می توانستند با آنان مقابله کنند ولی این کار را نکرده اند، عده ای از افراد ساده لوح که مرید آن سخنان بودند دیگر رعایت ادب و احترام را حتی نسبت به سلمان نمی کنند و می گویند: "ای سلمان! چرا از مولا دفاع نکردی؟ اگر ما بودیم نمی گذاشتیم حق مولا غصب شود!".

وقتی این سخن او را شنیدم خیلی ناراحت شدم، کار ما به کجا رسیده که بعد از هزار و چهارصد سال، امروز خیال بافی می کنیم و به افرادی همچون سلمان اعتراض می کنیم که چرا کاری نکردند.

اکنون برای شما روشن است که این سه نفر در برابر نیروهای زیادی قرار داشتند، نیروهایی که همه کوجه های مدینه را پر کرده بودند، آیا سه نفر می توانستند در مقابل آن همه نیرو کاری از پیش ببرند؟ از طرف دیگر، این سه نفر گوش به فرمان امام خود بودند، اگر در آن شرایط حضرت علی (علیه السلام) فرمان مقابله با آن گروه را می دادند سلمان و مقداد و ابوذر از جان خود می گذشتند، ولی شواهد نشان می دهد که حضرت علی (علیه السلام) صلاح ندیدند در آن لحظه مقابله ای صورت بگیرد زیرا سه نفر در مقابل آن همه نیرو نمی توانستند کاری از پیش ببرند، البته اگر دستور امام در میان بود آنان جانشان را فدا می کردند، ولی شواهد نشان می دهد در آن شرایط نظر امام بر صبر بود.

گاهی عده ای در لاف عشق گرفتار می شوند و سخن ها می گویند و به مثل سلمان اعتراض می کنند، اما اگر روز معرکه آنجا بودند، آنان اولین کسی بودند

که فرار می کردند، این که پای منبر بنشیننی و بر پشتی تکیه زنی و چای بنوشی و توهم بزنی که اگر من بودم چنین و چنان می کردم، کار آسانی است، امان از وقتی که محک تجربه به میان آید! شخصی را می شناسم که خیلی توهم داشت و زیاد سخن می گفت و اهل لاف عشق بود، در سفری که به عربستان رفته بود، چند روز، گرفتار زندان شد، خودش به من گفت که در روزهای آخر دیگر به اصل وجود خدا هم شک کرده بودم!

س: شما قبلاً اشاره کردید که حکومت تصمیم گرفته بود که اگر علی (علیه السلام) بیعت نکند او را به شهادت برساند، چه شد که این اقدام را انجام ندادند؟

ج: وقتی به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم بردند، فاطمه (علیها السلام) را میان در و دیوار قرار دادند، او را اذیت و آزار کردند، محسن او را شهید کردند، بعد از آن علی (علیه السلام) را به سوی مسجد بردند، ابوبکر در مسجد منتظر بود، علی (علیه السلام) را وارد مسجد کردند، در اطراف ابوبکر عده ای با شمشیر ایستاده بودند، عمر شمشیر خود را بالای سر علی (علیه السلام) نگه داشته بود. (1)

عمر رو به ابوبکر کرد و فریاد زد: "چرا بالای منبر نشسته ای و هیچ نمی گویی؟ آیا دستور می دهی تا من گردن علی (علیه السلام) را بزنم؟" (2)

شمشیرها در دست هواداران خلیفه می چرخید، ابوبکر چنین گفت: "ای علی! برخیز و بیعت کن، زیرا اگر این کار را نکنی ما گردن تو را می زنیم"، ناگهان فریادی بلند شد: "پسرعمویم، علی را رها کنید! به خدا قسم، اگر او را رها نکنید، نفرین خواهم کرد".

ص: 50

1- وعمر قائم بالسیف علی رأسه و خالد بن الولید وأبو عبیده الجراح وسالم مولی ابي حذیف: کتاب سلیم بن قیس ص 151، الاحتجاج ص 109، بحار الأنوار ج 28 ص 270.

2- فقام عمر فقال لأبي بكر: ما يجلسك فوق المنبر وهذا جالس محارب لا يقوم فيبايعك، أو تأمر به فنضرب عنقه: کتاب سلیم بن قیس ص 107، بحار الأنوار ج 28 ص 276

این فاطمه (علیها السلام) بود که (با بدن زخمی و پهلوی شکسته) به یاری علی (علیه السلام) آمده بود، عُمَر و هواداران او، از دیدن فاطمه (علیها السلام) تعجب می کنند، آنان که فاطمه (علیها السلام) را نقش بر زمین کرده و محسن او را کشته بودند، پس او چگونه توانسته خود را به اینجا برساند؟ فاطمه (علیها السلام) آمده بود تا از امام خود دفاع کند، صدای فاطمه (علیها السلام) به گوش رسید: "به خدا قسم، اگر علی را رها نکنید، شما را نفرین می کنم!". ناگهان لرزه بر ستون های مسجد افتاد، گویا زلزله ای شد، همه نگران شدند، چشم های آنان به ستون های مسجد خیره مانده بود که چگونه به لرزه درآمده بودند، عذاب خدا نزدیک بود. خلیفه دید که اینجا دیگر، دنیای او هم در خطر است، او مرگ را در جلوی چشم خود دید، ترس همه وجود او را فرا گرفت، پس دستور داد علی (علیه السلام) را رها کنند، بعد از آن بود که علی (علیه السلام) همراه با فاطمه (علیها السلام) به خانه خود بازگشت. (1)

آری، حکومت تصمیم داشت که علی (علیه السلام) را به شهادت برساند ولی این فاطمه (علیها السلام) بود که مانع این کار شد.

س: آنچه شما برای سیاست زر و زور و تزویر گفتید برای ما تازگی داشت و آن را نشنیده بودیم.

ج: اگر به این سخنان خوب دقت کنیم دیگر متوجه می شویم که چرا حکومت توانست مردم را از حضرت علی (علیه السلام) جدا کند، عده ای به ما شیعیان می گویند: "شما می گویند: روز غدیر بیش از صد هزار نفر با علی (علیه السلام) بیعت کردند، چگونه ممکن است که با وجود این صد هزار نفر، حکومت توانست حق

ص: 51

1- أدرک ابنه محمد فإنی أری جنبتی المدینه تکفئان، فوالله لئن فعلت لا یناظر بالمدینه أن یخسف بها وبمن فیها، قال : فلحقها سلمان فقال : یا بنت محمد إن الله تبارک و تعالی إنما بعث أباک رحمه فانصرفی، فقالت : یا سلمان ما علی صبر فدعنی حتی أتی قبر أبی، فأصبح إلی ربی، قال سلمان : فإن علیا بعثنی إلیک وأمرک بالرجوع الاختصاص ص 186، بحار الأنوار ج 28 ص 228، تفسیر العیاشی ج 2 ص

علی (علیه السلام) را غصب کند"، جواب این سخن آنان روشن است: غدیر بعد از مراسم حج برگزار شد، بیشتر آن جمعیت صد هزار نفری که در مراسم حج آمده بودند از مناطق دیگر بودند، همه آنها که از مدینه نبودند، مردم مکه و طائف و دیگر مناطق به این مراسم آمده بودند، ماجرای هجوم به خانه علی (علیه السلام) در شهر مدینه روی داد، مردم مدینه هم که گرفتار سیاست های زر و زور و تزویر شدند، وقتی کسی با این سیاست های حکومت به خوبی آشنا شود می تواند تاریخ را به خوبی تحلیل کند.

ص: 52

س: چرا علمای راستین شیعه همواره تأکید دارند که باید فاطمیّه را باشکوه برگزار کرد؟

ج: فاطمیّه، یک پیش آمد تاریخی نیست، بلکه مسیر حرکت امروز ماست، هویت شیعه در زنده نگاه داشتن آن است، فاطمیّه، اردوگاه حق و باطل را از هم جدا می کند، وقتی فردی دچار سانحه می شود، پزشک بالای سر او می آید و ابتدا نبض او را می گیرد، اگر نبض او می زند می فهمد که او زنده است، اشک بر مظلومیت فاطمه (علیها السلام) نبض شیعه است، ضربان قلب اوست، اگر زمانی برسد که شیعه به این موضوع بی تفاوت شود، روزگار مرگ او فرا می رسد، آن روز دیگر فقط نامی از تشیع می ماند ولی روح تشیع دیگر باقی نخواهد ماند، فاطمیّه زمان برائت از دشمنان خداست، در هر زمان و هر نسل باید فاطمیّه باشکوه برگزار شود تا تشیع راستین باقی بماند، شیعه هر چه دارد از فاطمیّه است، در فاطمیّه است که غدیر زنده می شود و پیام آن به همه نسل ها می رسد، با همت شیعیان غیور، پرچم فاطمیّه هرگز بر روی زمین نخواهد افتاد.

س: پیام مهم فاطمیّه چیست؟

ج: جواب این است: "یاری کردن امام زمان (علیه السلام)". ما باید به زنده کردن نام و یاد

امام زمان همت کنیم، باید یاد او را در دل ها زنده نگاه داریم، دل ها را به مهربانی آن حضرت پیوند زنیم، این درس بزرگ فاطمیّه است.

ساختمانی را در نظر بگیرید که چند ستون دارد و آن ساختمان بر آن ستون ها بنا می شود، ستون ها نقش اساسی در حفظ ساختمان دارند. این حدیث امام باقر (علیه السلام) است: "دین اسلام هم بر این پنج ستون استوار است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت اهل بیت (علیهم السلام)"، سپس فرمود: "ولایت ما از همه مهم تر است". فاطمیّه می خواهد این نکته را به ما یادآور شود. (1)

اگر به جهان امروز نگاه کنید می بینید که در آتش ظلم و ستم می سوزد، این آتش، شراره ای از همان آتشی است که خانه فاطمه (علیها السلام) را سوزاند، خط نفاق مسیر جامعه را عوض کرد و جامعه را در راه شیطان قرار داد، اگر ولایت امام معصوم در جامعه شکل می گرفت وضع جهان این گونه نبود، دیگر از این همه ظلم و ستم خبری نبود. بشر برای نجات از این جهنم ظلم و ستم باید از فاطمه (علیها السلام) درس بگیرد تا رمز و راز رهایی از گرفتاری ها را فراگیرد و با عمل به آن به رهایی و آزادی برسد. فاطمه (علیها السلام) به میدان آمد تا از امام زمانش یاری کند، ما هم باید به میدان بیاییم و راه او را بیماییم.

شما اگر به این مطالب دقت کنید متوجه می شوید که این مطالب فقط برای فاطمیّه نیست، ما باید نام و یاد فاطمه (علیها السلام) را زنده نگاه داریم، در طول سال هم در فرصت مناسب، غم ها و غصه های او را بازگو کنیم و مجلس روضه فاطمی برپا کنیم.

ص: 54

1- بنی الإسلام علی خمسہ اشیاء: علی الصلاه والزکاه والحج والصوم والولایه، قال زراره: فقلت: وأی شیء من ذلك أفضل؟ فقال: الولایه أفضل، لأنها مفتاحهن والوالی هو الدلیل علیهن: الکافی ج 2 ص 18، المحاسن ج 1 ص 286، وسائل الشیعه ج 1 ص 13، بحار الانوار ج 65 ص 332.

س: راز غم و غصّه های فاطمه(علیها السلام) چه بود؟

ج: این سخن فاطمه(علیها السلام) است:

"مصیبت هایی به سوی من آمدند که اگر آن ها بر روزهای روشن فرود می آمدند روزها را تیره و تاریک می کردند"، این مصیبت ها کدام مصیبت بودند؟ آیا گریه او فقط به خاطر این بود که شوهرش خانه نشین شده است یا این که داغ پدر دیده است یا فدک را از او گرفته اند؟ راز گریه های بی پایان او چیز دیگری بود، او برای غم علی(علیه السلام) می سوخت زیرا علی(علیه السلام) امام زمان او بود، غصه های او از جنس دیگر بود، گریه او از جنس گریه برای شوهر نبود.

افسوس که بعضی از افراد نگاه این گونه به گریه های فاطمه(علیها السلام) دارند و عمق گریه های او را درک نکرده اند، فاطمه(علیها السلام) گریه می کرد چون می دید دین خدا به بازی گرفته شده است و شیطان در جامعه جولان می دهد و حجت خدا در غربت و مظلومیت است، گریه او برای این بود که جامعه انسانی امام خود را از یاد برده است و به سراشیبی سقوط افتاده است، او گرفتاری نسل های بشر را می دید و بر آن افسوس می خورد، او می دید که دین خدا، بازیچه قدرت های فاسد می شود و مظلومان بیشماری به اسم خدا کشته می شوند، او لبخند شیطان را می دید و اشک حق و حقیقت را به وضوح نظاره گر بود.

امروز صدای غربت امام زمان ما به گوش می رسد، بیش از هزار سال است که در زندان غیبت گرفتار است و آواره و غریب است و مردم زمانه، سرگرم دغدغه های این دنیا شده اند و هر کس به فکر آرزوهای خود است و بسیاری هم اصلاً فراموش کرده اند امام زمانی دارند، آنان به این روزگار غیبت، عادت

ص: 55

کرده اند، آنان نمی دانند همه گرفتاری ها برای آن است که حجت خدا را از یاد برده اند و به دنبال دیگران رفته اند، چشمه آب زندگانی را رها کرده و به سرابی دروغین دل خوش کرده اند.

س: چرا شما می گوئید: امام زمان(علیه السلام) در زندان غیبت گرفتار است و آواره و غریب است؟

ج: ابوبصیر یکی از شیعیان امام باقر(علیه السلام) بود، یک روز امام باقر(علیه السلام) برای او از شباهت یوسف(علیه السلام) و مهدی(علیه السلام) سخن گفت، شباهت این دو در این است که هر دو در زندان گرفتار شدند. (1)

اکنون امام زمان(علیه السلام) در زندان سختی ها گرفتار است، او در این ویژگی، شبیه یوسف(علیه السلام) است، درست است که امام ما، قدرت فراوان دارد و نیروی امامت در دست اوست، ولی در روزگار غیبت، دست او بسته است، مصلحت بر این است که او از قدرت امامت (برای رهایی از این زندان) استفاده نکند، او بلاها و سختی های شیعیان خود را هم می بیند، ولی باید مثل کسی که در زندان است صبر کند، او می بیند که دشمنان چه دروغ هایی را به او نسبت می دهند، ادعاهای دروغین را به اسم او مطرح می کنند و دین خدا را به بازی می گیرند، ولی او باید صبر کند...

ما نباید خیال کنیم در این روزگار، مولای ما در خوشی و راحتی است، ما باید برای رهایی او از این زندان، دعا کنیم.

شما در سؤال خود پرسیدید که چرا گفتم امام زمان(علیه السلام)، آواره و غریب است، در

ص: 56

1- عن أبي بصير قال سمعت أبا جعفر الباقر يقول في صاحب هذا الأمر سنن من أربعه أنبياء سنه من موسى و سنه من عيسى و سنه من يوسف و سنه من محمد صلوات الله عليهم أجمعين فقلت ما سنه موسى قال خائف يترقب قلت و ما سنه عيسى فقال يقال فيه ما قيل في عيسى قلت فما سنه يوسف قال السجن والغيبه قلت و ما سنه محمد ص قال إذا قام سار بسيره رسول الله ص إلا أنه يبين آثار محمد الغيبه للنعماني ص 165، بحار الانوار ج 52 ص 347، عن أبي بصير قال سمعت أبا جعفر يقول في صاحب هذا الأمر أربع سنن من أربعه أنبياء ع سنه من موسى و سنه من عيسى و سنه من يوسف و سنه من محمد فأما من موسى فخائف يترقب و أما من يوسف فالحبس و أما من عيسى فيقال إنه مات ولم يمّت و أما من محمد فالسيف: كمال الدين ج 1 ص 327.

اینجا حدیثی دیگر از امام باقر (علیه السلام) را بازگو می‌کنم که درباره مهدی (علیه السلام) چنین فرمود: "او آواره، طرد شده، غریب و تنهاست". (1)

از راز گریه فاطمه (علیها السلام) سخن گفتیم، هنوز هم گریه او ادامه دارد، او امروز بر مظلومیت مهدی (علیه السلام) اشک می‌ریزد و از ما می‌خواهد او را از یاد نبریم که هر کس بیشتر فاطمی است بیشتر به یاد مهدی (علیه السلام) است. فاطمیّه چیزی جز فریاد اعتراض به فراموشی حجت خدا نیست!

س: اقدامات دیگر فاطمه (علیها السلام) چه بود؟

ج: آن حضرت از هر فرصتی برای یاری امام زمان خود استفاده می‌کرد، حتی نزد انصار (مردم مدینه) رفت و با آنان سخن گفت و از آنان خواست تا حق را یاری کنند.

س: بعضی می‌گویند که آن حضرت چهل شب به در خانه انصار رفت، اگر آن حضرت در ماجرای هجوم آسیب دیده بود چطور چهل شب از خانه بیرون آمد؟

ج: در منابع معتبر آمده است که فاطمه (علیها السلام) به مدت سه شب نزد انصار رفت و این سه شب دقیقاً قبل از ماجرای هجوم دوم بوده است، در آن زمان، فاطمه (علیها السلام) صحیح و سالم بودند و شب‌ها همراه با علی (علیه السلام) نزد انصار می‌رفتند و با آنان سخن می‌گفتند، همچنین در بعضی از نقل‌های تاریخی آمده است که انصار جلسه تشکیل می‌دادند و فاطمه (علیها السلام) در آن حضور پیدا می‌کرد و

ص: 57

1- لقیة ابا جعفر محمد بن علی (ع) فی حج او عمره... فقال: ان الشرید الطرید الفرید الوحید المغرد من اهله الموتور بوالده.. الغیبه للتحمانی ص 178، بحار الانوار ج 51 ص 37.

برای آنان سخن می گفت، خیر این ماجرا به دستگاه خلافت رسید برای همین بعد از شب سوم، آنان به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم بردند و دقیقاً هدف آنان این بود که به فاطمه (علیها السلام) آسیب جسمی برسانند تا دیگر نتواند به راحتی از خانه بیرون بیاید.

س: منظور شما از "هجوم دوم" چیست؟

ج: دقت کنید: حکومت دو بار به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم برد:

* هجوم اول: وقتی علی (علیه السلام) پیکر پیامبر را به خاک سپرد سه روز در خانه ماند و مشغول نوشتن قرآن شد و در این سه روز از خانه بیرون نیامد، بعد از سه روز، علی (علیه السلام) قرآن را به مسجد آورد و به مردم عرضه کرد، ولی این قرآن را از علی (علیه السلام) نپذیرفتند، پس علی (علیه السلام) به خانه بازگشت. آن وقت بود که عده ای از افرادی که هنوز به غدیر وفادار بودند در خانه فاطمه (علیها السلام) جمع شدند و تحصن کردند (سلمان، مقداد، ابوذر، عمار، طلحه، زبیر و...).

تعداد آنان، زیاد نبود، ولی این تحصن برای حکومت خطرناک بود، پس در مرحله اول، عمر با گروه زیادی به سوی خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم برد و فریاد برآورد: "ای کسانی که در این خانه هستید هر چه سریع تر بیرون بیایید و گرنه این خانه را آتش می زنم"، بعد نیروهای حکومت هياهو به پا می کنند و همه آنها را دستگیر می کنند و این گونه است که تحصن شکسته می شود. (1)

* هجوم دوم: چند روز می گذرد، این بار حکومت تصمیم می گیرد تا به خانه علی (علیه السلام) هجوم ببرد، در خانه کسی غیر از علی و فاطمه و فرزندان او نیستند،

ص: 58

1- أتى عمر بن الخطاب منزل علی وفيه طلحه والزبير ورجال من المهاجرين تاريخ الطبری ج 3 ص 202، فخرجوا الواحد بعد الواحد يبایع .: تاريخ اليعقوبی ج 2 ص 126، فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرک؟ فقال: لا أكرهه علی شیء، ما كانت فاطمه إلى جنبه... الإمامه والسیاسه ج 1 ص 19، الغدير ج 5 ص 373.

این بار هدف آنان این است که علی (علیه السلام) را برای بیعت با ابوبکر به مسجد ببرند و اگر علی (علیه السلام) بیعت نکند او را به شهادت برسانند.

س: هجوم دوم در چه روزی اتفاق افتاده است؟

ج: هفت روز بعد از رحلت پیامبر که روز پنجم ربیع الاول می شود. دقت کنید: مدّتی قبل، شخصی این سخن را مطرح کرد: "دشمنان 75 روز بعد از رحلت پیامبر به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم آوردند"، ولی این سخن، باطل است و شواهد تاریخی آن را تأیید نمی کند. در کتاب "روز هجوم" در این درباره سخن گفته ام و به شبهاتی که در این باره مطرح شده است پاسخ داده ام، خواندن این کتاب را به شما توصیه می کنم.

س: چرا حضرت علی (علیه السلام) در ماجرای هجوم صبر کردند؟ چرا دست به شمشیر نبردند؟

ج: آرزوی حکومت همین بود که علی (علیه السلام) دست به شمشیر ببرد، در آن روز، آن حضرت فقط چند یار و یاور داشت، این چند نفر در مقابل سپاه بزرگی که از قبیله اَسَلَم تشکیل شده بود چه کاری می توانست از پیش ببرد؟ حکومت دوست داشت که علی (علیه السلام) را به عنوان شورشگر معرفی کند، اگر علی (علیه السلام) دست به شمشیر می برد بهترین بهانه به دست حکومت می افتاد که علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و نسل آنها را از بین ببرد، اگر آنان موفق می شدند علی (علیه السلام) را می کشتند، به همه می گفتند که علی (علیه السلام) بر ضدّ حکومت اسلامی دست به

ص: 59

شمشیر برده است و سزای شورشگر "مرگ" است، اگر هم موفّق به کشتن علی (علیه السلام) نمی شدند، اختلاف در جامعه می افتاد، سپاه کشور روم هم منتظر چنین فرصتی بودند تا بین مسلمانان اختلاف بیفتد و آنان به مدینه حمله کنند و طومار اسلام را برچینند.

به ظاهر، این حکومت می خواست به زور از علی (علیه السلام) بیعت بگیرد، اما هدف اصلی چیز دیگر بود، این حکومت می خواست اهل بیت (علیهم السلام) را از میان بردارد، پیامبر بیش از همه چیز به اهل بیت (علیهم السلام) اهمیت می داد، روح و حقیقت دین، چیزی جز محبّت به اهل بیت (علیهم السلام) نبود، آنان می خواستند حقیقت دین را نابود کنند تا دیگر اثری از خاندان پیامبر باقی نماند، اما علی و فاطمه (علیهما السلام) با فداکاری خود، مانع شدند حکومت به این هدف خود برسد.

عمر دوست داشت علی (علیه السلام) دست به شمشیر ببرد، این به نفع خط نفاق بود، اما علی (علیه السلام) با صبر خود، داغی بزرگ بر دل این حکومت ستمگر نهاد و همه برنامه های آنان را باطل کرد.

خط نفاق بهره ای از ایمان نداشت، دلش برای اسلام نمی سوخت، اگر کشور روم هم به مدینه حمله می کرد و اسلام را به کلی نابود می کرد، خط نفاق ناراحت نمی شد، زیرا این خط به دنبال منافع خودش بود، اگر سپاه روم به نزدیک مدینه می رسید، همین خط نفاق با آنان وارد معامله می شد و به آنان کمک می کرد تا زودتر اسلام را نابود کنند.

شاید شنیده باشید که یک بار بین یک مادر و یک دایه بر سر بچه ای دعوا شد، قرار شد بچه را از وسط نصف کنند، نصف را به مادر بدهند و نصف را به

دایه. دایه سکوت کرد و چیزی نگفت و با سکوت خود رضایت خود را اعلام کرد، اما مادر تا این سخن را شنید فریاد برآورد: "من از حق خود گذشتم، بچه ام را به دایه بدهید".

آن مادر چرا این کار را کرد؟ چون او بچه اش را دوست داشت، چون مادر بود، آن بچه را از جان و دل دوست داشت، اما دایه، یک غریبه بود، او چنین حسی به آن بچه نداشت.

آن زمان که سپاه روم منتظر بود تا هر چه زودتر به مدینه حمله کند و اساس اسلام را از بین ببرد، علی (علیه السلام) دست به شمشیر نبرد، او صبر کرد همانگونه که پیامبر از او خواسته بود تا در آن شرایط صبر کند و با صبر خود، دین را جاودانه کند.

س: چرا فاطمه (علیها السلام) به میدان آمد؟

ج: نیروهای حکومت به خانه فاطمه (علیها السلام) هجوم بردند و هیزم زیادی در اطراف آن خانه قرار دادند، ما شنیده ایم که: "در خانه فاطمه (علیها السلام) را آتش زدند"، اما این همه ماجرا نبود، هدف حکومت این نبود، حکومت به دنبال چیز دیگری بود، در خانه فاطمه (علیها السلام) که از جنس چوب بود، آتش زدن آن نیاز به این همه هیزم نداشت، عمر دستور داد تا هیزم زیادی بیاورند، عده ای جلو می آیند و به عمر می گویند:

-- در این خانه فاطمه، حسن و حسین هستند.

-- باشد! هر که می خواهد باشد! من این خانه را آتش می زنم. (1)

ص: 61

1- والذی نفس عمر بیده، تخرجن أو لأحرقنها علی من فیها، فقیل له: یا أبا حفص، لان فیها فاطمه! قال: وإنه الغدیر ج 5 ص 372، الإمامه والسیاسة ج 1 ص 19.

اگر فاطمه (علیها السلام) به میدان نمی آمد، اگر او آن گونه فریاد بر نمی آورد، حکومت آن خانه را چنان در آتش می سوزاند که دیگر نسلی از پیامبر باقی نمی ماند، فاطمه (علیها السلام) به میدان آمد تا از امامت دفاع کند، او جان خود را فدای امامت کرد، اگر چه خودش آماج ظلم ها قرار گرفت، اما نسل پیامبر حفظ شد. در واقع پیروز این میدان، کسی جز فاطمه (علیها السلام) نیست.

س: دلیل شما برای این که حکومت می خواست نسل پیامبر را از بین ببرد چیست؟

ج: فاطمه (علیها السلام) از خانه بیرون آمد و دید که هیزم ها را در اطراف خانه چیده اند و عُمَر هم شعله آتش در دست دارد، پس به عُمَر گفت: "آیا می خواهی این خانه را آتش بزنی؟"، او پاسخ داد: "به خدا قسم این خانه را آتش می زنم"، فاطمه (علیها السلام) فهمید که هدف او چیست، پس چنین فریاد برآورد: "آیا می خواهی نسل پیامبر را از روی زمین برداری؟". (1) اینجا بود که فاطمه (علیها السلام) به داخل خانه بازگشت، عُمَر با شعله آتشی که در دست داشت جلو آمد تا هیزم ها را بسوزاند، عده ای جلو آمدند و به عُمَر گفتند: "در این خانه فاطمه، حسن و حسین هستند"، او گفت: "باشد! هر که می خواهد باشد! من این خانه را آتش می زنم". (2)

س: عُمَر شخص دوم حکومت بود، چرا او خودش شعله آتش را آورد؟

ج: سؤال جالبی پرسیدید. در آنجا این همه هوادار از قبیله اَسَلَم بود، ما باید

ص: 62

1- فجاء عمر ومعه قیس، فتلقته فاطمه علی الباب، فقالت فاطمه: یابن الخطاب: أنساب الأشراف ج 2 ص 268، بحار الأنوار ج 28 ص 389، ویحک یا عمر، ما هذه الجرأه علی الله وعلی رسوله؟ أتريد أن تقطع نسله من الدنيا و تطفی نور الله: الهدایه الکبری ص 407، بحار الأنوار ج 53 ص 18

2- والذی نفس عمر بیده، تخرجن أو لأحرقتها علی من فیها، فقیل له: یا أبا حفص، إن فیها فاطمه! قال: وإنه الغدیر ج 5 ص 372، الإمامه والسیاسه ج 1 ص 19.

فکر کنیم و ببینیم چرا خودِ عُمَر، شعله آتش را آورده است، او فقط باید دستور می داد و دیگران، دستورش را اجرا می کردند، در زمان ما اگر مغازه ای مثلاً عوارض شهرداری را پرداخت نکند، هیچ وقت شهردار نمی آید آن مغازه را پلمپ کند، بلکه نیروهای او این کار را می کنند، پس چرا در ماجرای هجوم، خود عُمَر، شعله آتش را آورد و آنجا را آتش زد؟ درست است که هواداران او، فریفته حکومت شده بودند اما آنان به خاطر داشتند که پیامبر چقدر در کنار این خانه می ایستاد و به اهل این خانه سلام می داد، آنان جرأت این کار را نداشتند، هنوز در عمق وجودشان، ذره ای از انصاف باقی مانده بود، فقط هفت روز از رحلت پیامبر گذشته بود، اینجا خانه دختر پیامبر بود، در این خانه حسن و حسین (علیهما السلام) بودند، آنان جرأت بر این کار نداشتند، گویا عُمَر هر چه فریاد زده است که بروید شعله آتش بیاورید کسی اطاعت نکرده است و خودش مجبور شده است این کار را انجام دهد. (1)

س: شما گفتید که هدف اصلی این بود که خانه و اهل خانه را به آتش بکشند پس چرا موفق نشدند این کار را انجام بدهند؟ چرا آتش فقط به در خانه سرایت کرد ولی کل خانه را نسوزاند؟

ج: در پاسخ به این سؤال باید از نقش فاطمه (علیها السلام) و صبر علی (علیه السلام) سخن بگوییم، وقتی در خانه نیم سوخته شد، دشمنان هجوم آوردند و فاطمه (علیها السلام) بین در و دیوار قرار گرفت و فریاد برآورد: "بابا! یا رسول الله! بین با دختری چه می کنند!"، این صدای فاطمه (علیها السلام) وجدان های خفته را بیدار کرد، کسانی که

ص: 63

1- فجاء عمر ومعه قیس، فتلقته فاطمه علی الباب، فقالت فاطمه: یا بن الخطاب: أنساب الأشراف ج 2 ص 268، بحار الأنوار ج 28 ص

برای تماشا آمده بودند به گریه افتادند، این همان تحریک احساسات برای دفاع از حق و حقیقت بود، ما فاطمه (علیها السلام) را به خوبی نشناخته ایم، ناله سوزناک او برای بیداری مردم بود، مردم به یاد آوردند که فاطمه (علیها السلام) تنها یادگار پیامبر است و پیامبر چقدر درباره او سفارش کرده است، وقتی دشمنان وارد خانه شدند علی (علیه السلام) دست به شمشیر نبرد، آنان ریسمان به گردنش انداختند و او را به مسجد بردند، با صبر او، بهانه از دشمن گرفته شد، نیروهای حکومت، علی (علیه السلام) را به سوی مسجد بردند، همه شجاعت علی (علیه السلام) را دیده بودند، نگران بودند مبادا علی (علیه السلام) شجاعت حیدری از خود نشان دهد و ریسمان را پاره کند و شمشیر یکی از اطرافیان را بگیرد و به همه حمله کند، این ترس در دل همه بود، برای همین نیروهای حکومت، علی (علیه السلام) را محاصره کرده بودند و همه حواس آنان به او بود، با رفتن نیروها به سوی مسجد، اطراف خانه خالی شد، خاندان بنی هاشم یا همان کسانی که برای تماشا آمده بودند آتش را خاموش کردند و نگذاشتند خانه در آتش بسوزد.

س: شنیده ایم که خانه فاطمه (علیها السلام) دو در داشته است، یکی به مسجد باز می شده است و دیگری به سمت کوچه. کدام در را آتش زدند؟

ج: دشمنان آن دری را آتش زدند که به کوچه باز می شد، آتش زدن آن در که داخل مسجد پیامبر بود باعث می شد سقف مسجد آتش بگیرد (سقف مسجد کوتاه و از شاخه های خرما بود، آتش زدن آنجا باعث آتش گرفتن کل مسجد پیامبر می شد)، البته وقتی بعداً مسجد پیامبر توسعه پیدا کرد کل آن

کوچه داخل مسجد قرار گرفت پس آن دری که سمت کوچه بود داخل مسجد شد. الان اگر ما به مدینه برویم می بینیم آنجایی که آتش برافروختند در داخل مسجد پیامبر است.

س: سخن در این بود که عُمَر، خودش شعله آتش آورد و هیزم ها را آتش زد، پس از آن چه اتفاقی افتاد؟

ج: تا اینجا را برای شما بازگو کردم که وقتی هیاهو به پا شد، فاطمه (علیها السلام) از خانه بیرون آمد، عُمَر فریاد زد: "به علی بگو از خانه بیرون بیاید و اگر این کار را نکند من این خانه را آتش می زنم"، فاطمه (علیها السلام) گفت: "چگونه شده که تو جرأت این کار را پیدا کرده ای؟ آیا می خواهی نسل پیامبر را از روی زمین برداری؟"، عُمَر پاسخ داد: "ای فاطمه! ساکت شو، محمّد مرده است، دیگر از وحی و آمدن فرشتگان خبری نیست، همه شما باید برای بیعت بیرون بیایید. اکنون، اختیار با خودتان است، یکی از این دورا انتخاب کنید: بیعت با خلیفه، یا آتش زدن همه شما". (1)

اینجا بود که فاطمه (علیها السلام) به داخل خانه رفت و در خانه را بست، عُمَر دستور داد هیزم آوردند و خودش هم شعله آتش آورد و آنجا را به آتش کشید. در خانه نیم سوخته شد. عُمَر جلو آمد و لگد محکمی به در زد. فاطمه (علیها السلام) بین در و دیوار قرار می گیرد، صدای ناله اش بلند می شود. عُمَر در را فشار می دهد، صدای ناله فاطمه (علیها السلام) بلندتر می شود. میخ در که از آتش داغ شده است در سینه فاطمه (علیها السلام) فرو می رود. (2)

ص: 65

-
- 1- کفی یا فاطمه، فلیس محمد حاضره ولا الملائکه آتیہ بالأمر والنهی والزجر من عند الله وما علی إلا کأحد من المسلمین، الهدایه الکبری ص 407 وراجع أنساب الأشراف ج 2 ص 268، بحار الأنوار ج 28 ص 389؛ تاریخ الطبری ج 3 ص 202، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 56. الإمامه والسیاسه ج 1 ص 30، وراجع الاحتجاج ج 1 ص 207 ح 38، بحار الأنوار ج 28 ص 356.
 - 2- فضرِب عمر الباب برجله فکسره، وکان من سعف، ثم دخلوا، فأخرجوا علیا 7 ملیبه: تفسیر العیاشی ج 2 ص 67، بحار الأنوار ج 28 ص 227، عصر عمر فاطمه خلف الباب، ونبت مسمار الباب فی صدرها وسقطت مریضه حتی ماتت: مؤتمر علماء بغداد ص 181.

س: ماجرای تازیانه زدن به بازوی فاطمه (علیها السلام) در کجا اتفاق افتاده است؟

ج: مرحوم طبرسی در کتاب "احتجاج" چنین می نویسد: "فاطمه (علیها السلام) کنار در بود و مانع شد تا دشمنان به علی (علیه السلام) دسترسی پیدا کنند، اینجا بود که قُنْفُذ با تازیانه به بازوی فاطمه (علیها السلام) زد". (1)

شرح این ماجرا این گونه است: در خانه نیم سوخته شده بود، وقتی به آن لگد زدند در شکسته شد، آنها می خواستند وارد خانه شوند، فاطمه (علیها السلام) از جا بلند شد، در راهروی (دهلیز) خانه ایستاد، این دهلیز تقریباً به اندازه عبور یک انسان بود، فاطمه (علیها السلام) به دیوار تکیه داد، دستش را روی دیوار مقابل قرار داد و این گونه راه عبور بر خانه را بست. اینجا بود که عُمَرُ به قُنْفُذ دستور داد تا با تازیانه به بازوی فاطمه (علیها السلام) بزند تا او دستش را رها کند و راه عبور باز شود. قُنْفُذ، مردی درشت اندام و بی رحم بود، آن قدر به دو بازوی فاطمه (علیها السلام) تازیانه زد که دیگر دستش بی تاب شد و راه باز شد.

عُمَرُ و یارانش وارد خانه شدند، خالد کسی بود که او را "شمشیر اسلام" لقب داده اند، او شمشیرش را از غلاف بیرون کشید تا فاطمه (علیها السلام) را به قتل برساند، اینجا بود که علی (علیه السلام) با شمشیرش جلو آمد، خالد تا برق شمشیر علی (علیه السلام) را دید شمشیرش را رها کرد و فرار کرد، علی (علیه السلام) به سوی عُمَرُ رفت، گریبان او را گرفت، عُمَرُ می خواست فرار کند، علی (علیه السلام) او را محکم به زمین زد و مشتی به بینی و گردن او کوبید. هیچ کس جرأت نداشت برای نجات عُمَرُ جلو بیاید، همه ترسیده بودند، بعضی ها فکر می کردند که علی (علیه السلام) دیگر عُمَرُ را رها

ص: 66

1- و حال فاطمه بین زوجها و بینهم عند باب البيت، فضربها قنفذ بالسوط علی عضدها..... الاحتجاج ص 109 وراجع بحار الأنوار ج

28 ص 283.

نخواهد کرد و خون او را خواهد ریخت، ولی علی (علیه السلام) عُمَرَ را رها کرد و گفت: "ای عُمَرَ! پیامبر از من پیمان گرفت که در چنین روزی، صبر کنم. اگر وصیت پیامبر نبود، تو هرگز جرأت نمی کردی وارد این خانه شوی". (1)

س: بعد از آن چه اتفاقی افتاد؟

ج: خانه فاطمه (علیها السلام) تقریباً صد متر مساحت داشت، نیروهای فراوان آمدند، تمام خانه پر از مأموران حکومت شد، آنان علی (علیه السلام) محاصره را کردند، آن لحظه علی (علیه السلام) تک و تنها بود، هیچ یار و یابوری نداشت، آنها می خواستند علی (علیه السلام) را از خانه بیرون ببرند، عُمَرَ دستور داد تا ریسمانی آورند و آن را بر گردن علی (علیه السلام) انداختند، عُمَرَ فریاد زد: "الله اکبر، الله اکبر"، همه جمعیت با او هم صدا شدند و خواستند علی (علیه السلام) را از خانه بیرون ببرند، اینجا بود که فاطمه (علیها السلام) راه را بر آنان بست، پس عُمَرَ دستور داد تا با دسته شمشیرش به پهلوی فاطمه (علیها السلام) بزنند. (وقتی کسی می خواهد شمشیر را در دست بگیرد، دسته شمشیر را در مشت خود می گیرد تا بتواند شمشیر بزند، دسته شمشیر محکم ترین و ضخیم ترین قسمت شمشیر است و از فولاد سخت درست شده است).

در اینجا سخن نویسنده کتاب "دلایل الامامه" که از علمای بزرگ شیعه در قرن پنجم است را ذکر می کنم: او حدیثی را از امام صادق (علیه السلام) بازگو می کند، در آن حدیث چنین آمده است: "أَنَّ فُتُفُذًا لَكَرَّهَا بِنَعْلِ السَّيْفِ". (2)

ترجمه این حدیث چنین می شود: "فُتُفُذٌ بِدَسْتِهِ شَمَشِيرٌ بِفَاطِمَةَ (علیها السلام) زِد"، خود عُمَرَ هم جلو آمد و لگد محکمی به فاطمه (علیها السلام) زد اینجا بود که محسن

ص: 67

1- فوثب علی (ع) فأخذ بتلابيبه ثم نثره فصرعه و وجأ أنفه و رقبتة و هم بقتله فذكر قول رسول الله كتاب سليم بن قيس ص 586

2- دلایل الامامه ص 134

ضربه های دسته شمشیری که از جنس آهن است با جسم فاطمه (علیها السلام) چه کرد؟ اینجا بود که صدای فاطمه (علیها السلام) بلند شد، او خدمتکار خود را صدا زد: "ای فِضَّة مرا دریاب! به خدا محسن مرا کشتند". (1)

دیگر راه خروج از خانه باز شده بود و مانعی در کار نبود پس دشمنان علی (علیه السلام) را از خانه بیرون و به مسجد بردند و شمشیر بالای سر او گرفتند و آماده بودند او را بکشند که ناگهان صدای فاطمه (علیها السلام) در همه جا پیچید: "پسر عمویم، علی را رها کنید! به خدا قسم، اگر او را رها نکنید، نفرین خواهم کرد". ستون های مسجد شروع به لرزیدن کرد، دشمنان ترسیدند و علی (علیه السلام) را رها کردند.

س: دل هر شیعه ای با شنیدن این سخنان به درد می آید، از خدا می خواهیم تا ظهور امام زمان را برساند و انتقام سختی از دشمنان بگیرد.

ج: در پایان این فصل باید نکته ای را بازگو کنم، عده ای می گویند: "علی (علیه السلام) برای حفظ اسلام، سکوت کرد"، این سخن، باطل است، صحیح این است که علی (علیه السلام) دست به شمشیر نبرد و صبر کرد، اما او هرگز سکوت نکرد، او برای دفاع از حق خود، بارها سخن گفت و با سخنان کوبنده خود، زمینه هدایت را برای همه فراهم ساخت، وقتی او را به مسجد برده بودند شمشیرهای برهنه بالای سر او جولان می دادند، اما در آن شرایط حق را بازگو کرد و سکوت نکرد، او به ابوبکر چنین گفت: "ای ابوبکر! شنیده ام که

ص: 68

مردم را به دلیل خویشاوندی خود با پیامبر به بیعت خود فرا خوانده ای. اکنون، من هم به همان دلیل تو را به بیعت با خود فرا می خوانم! تو خود می دانی من به پیامبر از همه شما نزدیک تر هستم". (1)

ابوبکر به فکر فرو رفت و جوابی نداشت بدهد، آری او در سقیفه از خویشاوندی خود با پیامبر سخن گفت و با همین نکته توانست مردم را به بیعت خود فرا خواند، اگر قرار است مقام خلافت به خویشاوندی با پیامبر باشد که علی (علیه السلام) از همه به پیامبر نزدیک تر است، او پسرعموی پیامبر است و تنها کسی است که پیامبر با او پیمان برادری بسته است. (ابوبکر فقط پدرزن پیامبر است، اما علی (علیه السلام) هم پسر عموی پیامبر است و هم داماد اوست و هم این که پیامبر با او پیمان برادری بست و او را برادر خود خطاب کرد).

آری، این صدای علی (علیه السلام) بود که از حلقوم تاریخ بیرون آمد و برای همیشه ثابت کرد که حق با اوست: "ای ابوبکر! اگر تو با رأی گیری به این مقام رسیدی، چگونه شد که بنی هاشم را برای رأی دادن خبر نکردی؟ اگر به دلیل خویشاوندی با پیامبر به این مقام رسیدی، من که از تو به پیامبر نزدیک تر بودم". (2)

این درس بزرگی برای شیعیان است، شیعه هرگز سکوت نمی کند، او همواره از حق و حقیقت دفاع می کند.

ص: 69

-
- 1- أخذتم هذا الأمر من الأنصار واحتجتم عليهم بالقرايه من رسول الله، فأعطوكم المقاده... الاحتجاج ج 1 ص 95، بحار الأنوار ج 28 ص 185، الغدير ج 5 ص 371 السقیفه وفدک ص 62 شرح نهج البلاغه ج 6 ص 11.
 - 2- فإن كنت بالشورى ملكت أمورهم*** فكيف بهذا المشيرون غيب وإن كنت بالقربى خججت خصيمهم*** فغيرك أولى بالنبي وأقرب نهج البلاغه ج 4 ص 43، خصائص الأئمه ص 111، بحار الأنوار ج 29 ص 609، المراجعات ص 340

س: خطبه یا سخنرانی حضرت فاطمه(علیها السلام) چه زمانی بود؟

ج: وقتی دشمن به خانه آن حضرت هجوم برد، آن حضرت آسیب زیادی دیدند، محسن او شهید شد، برای همین چند روزی استراحت کردند، بدن او مجروح بود، سینه اش از میخ در گداخته و زخمی بود، اما هنوز می توانست با زحمت راه برود، وقتی حال ایشان مقداری بهتر شد (تقریباً بعد از ده روز) به مسجد پیامبر آمدند و خطبه خواندند و با آن سخنان خود حق را آشکار کردند و آبروی باطل را بردند.

خطبه فاطمه(علیها السلام) به این موضوعات می پردازد: "توحید و یکتاپرستی"، "یادی از پیامبر"، "جایگاه امامت"، "فضائل علی(علیه السلام)", "فتنه گری شیطان"، "ظلم حکومت"، "فریاد اعتراض". من در کتاب "اشک مهتاب" به شرح آموزه های این خطبه پرداخته ام که می توانید آن کتاب را مطالعه کنید.

س: قسمتی از این خطبه را برای ما بازگو کنید.

ج: فاطمه(علیها السلام) در خطبه خود به مردم چنین گفت: "وقتی پیامبر از دنیا رفت، نفاق آشکار شد و شما خدا را از یاد بردید، بعد از پیامبر، منافقان به میدان آمدند و شیطان شما را به سوی خود فرا خواند، شیطان می دانست که دعوت

او را اجابت می‌کنید و هر چه او بگوید عمل می‌کنید، او شوق شما به سمت باطل را دید و دانست به سمت باطل جذب خواهید شد، پس از شما خواست تا با حق دشمنی کنید و به سمت باطل بروید. شما برای این کار آمادگی داشتید و دشمنی با حق و حقیقت در دل‌های شما جای گرفته بود و این گونه بود که حق علی (علیه السلام) را غصب کردید و کسی را خلیفه کردید که شایستگی آن را نداشت". (1)

س: بعد از آن چه اقدامات دیگری انجام دادند؟

ج: اگر چه آن حضرت بیمار بودند، ولی باز مسیر روشنگری را ادامه می‌دادند، برای زنان مدینه سخن می‌گفتند، گاهی به "قبرستان اُحد" می‌رفتند، بیشتر روزها هم به قبرستان بقیع می‌رفتند و در مکانی به نام "بیت الأحران" گریه می‌کردند، این گریه برای حکومت بدتر از هر چیزی بود، این یک گریه سیاسی بود، زیرا همه مردم با خود می‌گفتند: "چرا باید تنها یادگار پیامبر این قدر گریه کند؟ چرا حکومت با او چنین رفتاری کرد؟"، این گریه، سکوت ذهن را می‌شکست و برای آنان علامت سؤال بزرگی ایجاد می‌کرد.

س: ما شنیده بودیم که آن حضرت وقتی آسیب جسمی دیدند دیگر نتوانستند از بستر بلند شوند، اما شما می‌گویید: "آن حضرت بعد از ماجرای هجوم به مسجد رفت و خطبه خواند و به بقیع می‌رفت".

ج: دقت کنید: آنچه شما شنیده اید مربوط به ماجرای "قباله فدک" است. در

ص: 71

1- فلما اختار الله لنييه دار أنبيائه و مأوى أضيائه ظهر فيكم حسكة النفاق و سمل جلباب الدين و نطق كاظم الغاوين و نبع حامل الأقلين و هدر فنيق المبطلين فخطر في عرصاتكم و أطلع الشيطان رأسه من مغرزه هاتفا بكم فألقاكم دعوه مستجيبين و للعزه فيه ملاحظين ثم استنهضكم فوجدكم خفافاً و أحمشكم فألقاكم غضابا فوسمتم غير إبلکم و وردتم غير مشربکم: الاحتجاج ج 1 ص 100.

ماجرای هجوم به خانه فاطمه (علیها السلام)، آن حضرت آسیب دیدند و بعد از ده روز استراحت توانستند از جا بلند شوند و به زحمت فراوان خودشان را به مسجد رساندند و به بقیع هم می رفتند، اما بعد از ماجرای قباله فدک دیگر نتوانستند از بستر برخیزند.

س: لطف کنید بیشتر، توضیح دهید.

ج: تقریباً یک ماه که از ماجرای هجوم گذشت، یک روز آن حضرت نزد ابوبکر رفت و درباره فدک با او سخن گفت و دلیل های روشن و واضح آورد که پیامبر فدک را به او بخشیده است، ابوبکر چاره ای ندید و حکمی نوشت که فدک از آن فاطمه است. ما از آن به قباله فدک یاد می کنیم، در آن لحظه عمر نزد ابوبکر نبود، خبر به گوش عمر رسید، با عجله آمد، در کوچه به حضرت فاطمه (علیها السلام) رسید، به او گفت: "قباله فدک را به من بده"، اما فاطمه (علیها السلام) قباله را به او نداد، پس او لگدهای محکمی به فاطمه (علیها السلام) زد و قباله فدک را گرفت و پاره کرد. این لگدها خیلی محکم بود، فاطمه (علیها السلام) دیگر توانایی راه رفتن نداشت، دستی به پهلو و دستی به دیوار گرفت و هر طوری بود خودش را به خانه رساند، وقتی او به خانه رسید در بستر بیماری افتاد و دیگر نتوانست از خانه بیرون آید (گویا استخوان های آن حضرت آسیب فراوان دیده بود و دیگر قادر به حرکت نبود)، آنچه شما شنیده اید که فاطمه (علیها السلام) نمی توانست از بستر برخیزد درباره ماجرای قباله فدک است که دل هر شیعه ای را به درد می آورد و اشک او را جاری می کند.

ص: 72

س: چرا شما ماجرای قباله فدک را به عنوان اوج مظلومیت فاطمه(علیها السلام) می دانید.

ج: وقتی حکومت به خانه فاطمه(علیها السلام) هجوم برد، هدف این بود که علی(علیه السلام) را به مسجد ببرند تا با ابوبکر بیعت کند، اما فاطمه(علیها السلام) به میدان آمد و مانع دشمنان شد، پس دشمنان برای این که به علی(علیه السلام) دسترسی پیدا کنند فاطمه(علیها السلام) را زدند تا او ناتوان شود، بعد از آن که فاطمه(علیها السلام) میان در و دیوار قرار گرفت و بی هوش بر روی زمین افتاد آنان توانستند علی(علیه السلام) را به مسجد ببرند، اما وقتی یک ماه از ماجرای هجوم گذشت، ماجرای قباله فدک پیش آمد، در اینجا هدف دقیقاً حذف فاطمه(علیها السلام) بود برای همین بود که این جا عُمَر لگدهای محکم به فاطمه(علیها السلام) زد تا آنجا که استخوان های آن حضرت شکست.

س: دلیل شما برای این مطلب چیست؟

ج: به این عبارت دَقَّت کنید: "فَرَفَسَهَا بِرَجْلِهِ"، خیلی ها این جمله را این گونه معنا می کنند: "پس عُمَر لگد به فاطمه(علیها السلام) زد"، ولی برای فهم این جمله نیاز است که دَقَّت بیشتری کنیم، در زبان عربی واژه "رَكَلَ" به معنای "لگد زد" است ولی در اینجا از این واژه استفاده نشده است، بلکه از واژه "رَفَسَ" استفاده شده است، وقتی به زبان عربی مراجعه می کنیم می بینیم این واژه را وقتی به کار می برند که کسی غذایی بکوبد و آن را له کند. عرب ها چنین می گویند: "رَفَسَ الطَّعَامَ" یعنی: "غذا را کوبید و آن را له کرد". (1)

ص: 73

1- یا بنت محمد، ما هذا الكتاب الذی معک؟ فقالت: کتاب کتب لی أبو بکر بفدک فقال: «هلمیه إلی»، فأبت أن تدفعه الیه فرقتها برجله الاختصاص ص 185، رفس اللحم وغيره من الطعام فسأ: قه: لسان العرب ج 7 ص 100.

آن فرد با لگدهای متعدد و پشت سر هم کاری کرد که دیگر فاطمه (علیها السلام) قادر به راه رفتن نباشد، زیرا او از دست فاطمه (علیها السلام) بسیار عصبانی بود، در ماجرای هجوم، فاطمه (علیها السلام) را زد تا آنجا که محسن او شهید شد، اما باز هم فاطمه دست بردار نبود، به مسجد رفت و خطبه خواند، به بقیع می رفت و روشنگری می کرد، آن روز هم به نزد ابوبکر آمده بود و ابوبکر را قانع کرده بود که سند و قباله فدک را به او بدهد، اگر فاطمه (علیها السلام) را رها می کرد فردا می آمد و خلافت را از ابوبکر می گرفت، برای همین بود که آن فرد، احساس خطر کرد و با خود گفت: "باید کاری کنم که دیگر فاطمه (علیها السلام) هرگز نتواند از خانه بیرون آید، باید کار را یکسره کنم!"، کوچه هم که خلوت بود، رهگذری در آنجا نبود، پس آن قدر با لگدهای محکم به فاطمه (علیها السلام) زد، همان ضربه های هولناک و شدید، کار خودش را کرد، آن ضربه ها آن قدر کاری بود که دیگر فاطمه (علیها السلام) را زمین گیر کرد. نمی دانم فاطمه (علیها السلام) چگونه خود را به خانه رساند، وقتی استخوان های کسی می شکنند، اول، بدنش هنوز گرم است و خیلی درد را متوجه نمی شود، دردهای جانکاه، مدتی بعد آغاز می شود...

س: چرا شما این مصیبت ها را این قدر واضح بازگو می کنید؟ آخر عده ای می گویند: "نباید روضه مکشوف خواند"، منظور آنان این است که نباید مصیبت های اهل بیت (علیهم السلام) را شفاف و واضح بازگو کنیم زیرا اگر کسی اشکش جاری نشود باعث قساوت قلب می شود.

ج: یک بار در ایام فاطمیّه به یکی از جلسات برای سخنرانی دعوت داشتم،

شخصی قبل از من روضه خواند، سخن او در این فضا بود: "شب آخر زندگی فاطمه(علیها السلام) بود، او چشم خود را باز کرد، گفت: شوهرم! بیا کنارم بنشین. من تو را خیلی دوست دارم، تو امید زندگی من بودی. علی(علیه السلام) آمد کنار بستر فاطمه(علیها السلام) نشست، به صورت او خیره شد و گفت: فاطمه جان! تو بروی من تنها می شوم و دیگر یاری مهربان ندارم...". من به سخن او دقت کردم، او فقط در سخنانش این مطالب را بازگو کرد و فاطمیّه را حدّ یک رابطه زن و شوهر مطرح نمود و اصل و اساس پیام فاطمیّه (که بیزاری از دشمنان حقّ و حقیقت است) را به فراموشی سپرد (اگر کسی اصل پیام فاطمیّه را بازگو کند و در کنارش از گفتگوی شب آخر علی(علیه السلام) با فاطمه(علیها السلام) هم سخن بگوید، خیلی به جا است).

من بعد از او سخنرانی کردم، ظلم ها و ستم هایی که به فاطمه(علیها السلام) شده بود را بازگو کردم، جوانان در حالی که اشک می ریختند به سخنانم گوش می کردند، گویا آنان کمتر این سخنان را شنیده بودند، ناگهان همان شخص به من اعتراض کرد: "حاج آقا! چرا روضه مکشوف و باز می خوانید!". من چه جوابی باید به او می دادم؟ من او را به خوبی می شناختم، او کسی بود که اصلاً به زیارت عاشورا و آموزه های آن باور نداشت، هرگز از برائت سخن نمی گفت و روضه های فاطمیّه را هم جلوه ای از عشق یک زن و شوهر به هم معرفی کرده بود.

من در پاسخ گفتم: وقتی ما به روش علمای شیعه مراجعه می کنیم می بینیم که آنها مصیبت های اهل بیت(علیهم السلام) را شفاف و واضح بازگو کرده اند، قبلاً برای

شما ذکر کردم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: "قنفذ با دسته شمشیر به فاطمه ضربه زد تا آنکه محسن سقط شد"، آیا روضه خوانی دیگر از این بازتر می شود؟⁽¹⁾

به او گفتیم: اگر ما ظلم ها و ستم هایی که دشمنان به اهل بیت (علیهم السلام) روا داشتند را بازگو نکنیم جوانان چگونه با حقایق، آشنا شوند؟ با این فکری که امثال تو دارید نسل آینده خیال خواهد کرد که حضرت فاطمه (علیها السلام) بیمار شد و از دنیا رفت! ما می دانیم که هدف پنهان افرادی که می گویند روضه مکشوف نخوانید چیست، ما هرگز نمی گذاریم بیزاری از دشمنان از یادها برود، نمی گذاریم که جوانان شیعه فریب این سخنان را بخورند.

س: آیا اگر مصیبت اهل بیت (علیهم السلام) را بشنویم و اشک نریزیم قلبمان قساوت می گیرد؟

ج: ابتدا مقدمه ای را بازگو می کنم: در زبان عربی به حالت حزن و اندوهی که در قلب ایجاد می شود "بُكاء" می گویند، اگر این حزن و اندوه زیادتر شود و باعث شود در چشم اشک جمع شود به آن "دَمَعَه" می گویند، ما وظیفه داریم وقتی مصیبت های اهل بیت (علیهم السلام) را می شنویم حالت بُكاء داشته باشیم البته اگر اشک هم همراه آن شود بسیار بهتر است، ولی گاهی به هر دلیل، اشک ما جاری نمی شود ولی چون حالت غم و اندوه در دل داریم پس حالت بُكاء را داریم، عدّه ای واژه "بُكاء" را به معنای "گریه کردن و اشک ریختن" معنا کرده اند و به خاطر همین است که این سؤال برای شما ایجاد شده است، اگر

ص: 76

شما روضه را بشنوی و بی خیال باشی، قساوت قلب می گیری، اما اگر روضه را بشنوی و حالت حزن و اندوه به تو دست بدهد (هر چند اشک تو جاری نشود) تو حالت بُکاء را داشته ای و از قساوت قلب به دور هستی.

تأکید می کنم: شیعه واقعی وقتی می شنود چه ظلم هایی در حق فاطمه (علیها السلام) روا داشتند، اندوهناک می شود و دل او به درد می آید، اینجاست که او حالت بُکاء را به خود گرفته است و از قساوت قلب به دور شده است، اگر روضه مکشوف خوانده شود، ممکن است که من به هر دلیل، اشکم جاری نشود، ولی اگر حالت حزن و اندوه داشته باشم، از قساوت دل به دور می شوم، پس نباید به این بهانه (که شنیدن روضه مکشوف و اشک نریختن، قساوت می آورد) از بازگو کردن حقیقت خودداری کنیم، هر کس که شیعه است با شنیدن روضه مکشوف، حالت حزن به خود می گیرد و دلش به درد می آید و همین مقدار، کافی است، البته چقدر خوب است که کسی سعادت داشته باشد و اشک از چشمش جاری شود که فقط خدا می داند این اشک چقدر ثواب دارد.

س: ما قبلاً جرأت نمی کردیم کتاب های روضه را بخوانیم زیرا گاهی حالت اشک نداشتیم، اکنون فهمیدیم که مهم، حالت حزن و اندوه است که اگر با اشک همراه شود، بسیار بهتر است.

ج: شما به خوبی می دانید که منظور من از این سخنان، جواب دادن به کسانی است که می گویند اگر اشک چشم نداری، روضه مکشوف و باز نشنو! من این حرف را رد کردم. وقتی کسی مثلاً در ایام اربعین به کربلا می رود، او چندین

روز پیاده روی کرده است، خسته است، در آن لحظه که به حرم امام حسین (علیه السلام) می رسد چه بسا حالت اشک و گریه نداشته باشد، او نباید نگران باشد، همین قدر که او در حرم، دلش برای مولای مظلومش می سوزد و اندوهناک است، کافی است، زیرا به حالت بُکاء رسیده است، وقتی او مقداری استراحت کند و فردای آن روز به حرم بیاید، اشک چشمش هم جاری می شود.

ما باید از خدا بخواهیم که توفیق اشک را هم به ما عطا کند که به هر کس اشک عطا کرده اند گنج بزرگی به او داده اند.

س: چرا شما اشک را گنج بزرگ می دانید؟

ج: هر چیزی، ثوابی مشخص دارد، اگر نماز بخوانی خدا مقدار مشخصی به تو ثواب می دهد، اگر روزه بگیری باز هم ثواب مشخصی دارد، اگر حج بروی باز هم خدا به تو پاداش مشخصی می دهد، اگر دو برادر با هم قهر کنند و تو آنان را صلح دهی باز هم ثواب مشخصی نزد خدا خواهی داشت، آری، هر کار خوب و زیبایی در این دنیا انجام بدهی، ثواب تو مشخص است (هر چند که ثواب تو بسیار زیاد باشد)، وقتی کربلا می روی به هر قدمی که بر می داری خدا به تو ثواب یک حج می دهد، پس کربلا رفتن ثوابش، حدّ و اندازه دارد (هر چند ثواب آن هزاران هزار حج باشد).

آیا می دانی ثواب اشک، هیچ اندازه و مقداری ندارد؟ امام صادق (علیه السلام) فرمودند: "ثواب هر کار خوبی، اندازه دارد، فقط ثواب اشک بر مظلومیّت ما است که اندازه و مقدار ندارد". (1)

ص: 78

1- لکل شیء ثواب الا الدمعه فینا: کامل الزیارات ص 106، بحار الانوار ج 44 ص 287، وسائل الشیعه ج 14 ص 597.

این حدیث را "ابن قولویه" در کتاب "کامل الزیارات" نقل کرده است، او یکی از علمای بزرگ شیعه در قرن چهارم بود و در بغداد زندگی می کرد، کسانی که با کتاب های شیعه آشنایی دارند می دانند که کتاب او، یکی از معتبرترین و بهترین کتاب های شیعه است.

ص: 79

س: شنیده ایم که زنان مدینه به عیادت حضرت فاطمه (علیها السلام) رفتند، این اتفاق در چه زمانی بوده است؟

ج: حکومت رفت و آمد به خانه فاطمه (علیها السلام) را ممنوع کرده بود و اجازه نمی داد کسی به خانه آن حضرت برود، زیرا آنان از روشنگری فاطمه (علیها السلام) در هراس بودند، آری، وقتی که دیگر حکومت احساس کرد که روزهای آخر عمر فاطمه (علیها السلام) است اجازه داد تا زنان مدینه به عیادت او بروند، زیرا عیادت زنان از فاطمه (علیها السلام)، مقدمه ای بود برای این که ابوبکر و عمر به عیادت آن حضرت بروند.

این خبر به گوش زنان مدینه رسید که حکومت اجازه داده است تا به عیادت فاطمه (علیها السلام) بروند، پس گروهی از آنان راهی خانه آن حضرت شدند، سلام کردند و جواب شنیدند و در کنار بستر فاطمه (علیها السلام) نشستند، آن حضرت رو به آنان کرد و چنین گفت: "از شوهران شما ناراضی هستم، زیرا آنها ما را تنها گذاشتند و به دنبال هوس های خود رفتند. عذاب بسیار سختی در انتظار آنها می باشد وای بر کسانی که دشمن ما را یاری کردند." (1)

زنان با شنیدن این سخنان به گریه افتادند و سپس نزد شوهران خود رفتند و سخن فاطمه (علیها السلام) را بازگو کردند، پس عده ای از بزرگان شهر مدینه تصمیم گرفتند نزد فاطمه (علیها السلام) بروند و از او عذرخواهی کنند، پس به سوی خانه

ص: 80

1- لقا مرضت سیدتنا فاطمه (س) المرضیه التي توفیت فیها، دخلت علیها نساء المهاجرین والأَنْصار لیعدنھا..... الاحتجاج ج 1 ص 146، بحار الأنوار ج 43 ص 159، أعیان الشیعه ج 1 ص 320.

علی(علیه السلام) حرکت کردند. وقتی وارد خانه شدند چنین گفتند: "ای سرور زنان!

اگر علی زودتر از بقیه به سقیفه می آمد ما با او بیعت می کردیم ولی ما چه کنیم؟ علی به سقیفه نیامد و ما ناچار شدیم با ابوبکر بیعت کنیم"، آنان می خواستند برای بیوفایی خود عذر بیاورند، اما خودشان هم می دانند این عذر بدتر از گناه است! آنان خودشان هم می دانستند که علی(علیه السلام) در آن روز، مشغول غسل دادن پیکر پیامبر بود، آیا درست بود که او پیکر پیامبر را رها کند و به سقیفه برود؟

اینجا بود که فاطمه(علیها السلام) رو به آنها کرد و گفت: "بعد از روز غدیر دیگر برای کسی عذری باقی نمی ماند! شما در آن روز با علی(علیه السلام) پیمان بسته بودید، چرا بر سر پیمان خود نماندید؟ اکنون از پیش من بروید، من نمی خواهم شما را ببینم، آیا بهانه دیگری هم دارید که بگویید؟ شما مقصّر هستید که در حق ما کوتاهی کردید". همه، سرهای خود را پایین انداختند. (1)

س: آیا ابوبکر و عمر هم به عیادت فاطمه(علیها السلام) رفتند؟

ج: بله. در همان روزهای آخر زندگی فاطمه(علیها السلام) بود که آن دو نفر تصمیم به این کار گرفتند، مردم می دانستند که فاطمه(علیها السلام) از ابوبکر و عمر ناراضی است، پس آن دو نفر می خواستند افکار عمومی را تحریف کنند، برای همین تصمیم گرفتند به عیادت فاطمه(علیها السلام) بروند. این خبر به فاطمه(علیها السلام) رسید، فاطمه(علیها السلام) می خواست از این فرصت استفاده کند تا نارضایتی خود از آن ظالمان را برای تاریخ بیشتر آشکار کند. روی فاطمه(علیها السلام) به سمت دیوار بود، آن دو وارد خانه فاطمه(علیها السلام) شدند. سلام کردند و فاطمه(علیها السلام) جواب سلام آنان را

ص: 81

1- فأعادت النساء قولها علی رجالهن، فجاء إليها قوم من وجوه المهاجرين والأنصار معتذرين: بحار الأنوار ج 43 ص 161.

نداد، زیرا جواب سلام مؤمن واجب است و فاطمه(علیها السلام) آن دو نفر را مؤمن نمی دانست.

آن دو نفر از جا بلند شدند و رو به روی فاطمه(علیها السلام) نشستند، پس فاطمه(علیها السلام) به زنانی که اطراف او بودند چنین گفت: "روی مرا از سمت این دو نفر بگردانید". به این جمله دقت کنید، چرا فاطمه(علیها السلام) خودش صورتش را برنگرداند؟ مگر چقدر جسم آن حضرت آسیب دیده بود که دیگر نمی توانست صورتش را سریع به سمت دیگر بچرخاند؟ مادر مظلوم شیعه، فقط هیجده سال داشت، آن دشمنان با او چه کردند؟ مگر چگونه او را لگدهای محکم زدند که دیگر نمی توانست حتی صورتش را هم بچرخاند؟ شیعه برای این ظلم ها و ستم هاست که می سوزد و اشک می ریزد، غیرت شیعه هرگز اجازه نمی دهد که این دردها فراموش شود.

در اینجا متن عربی این ماجرا را ذکر می کنم: "قَالَتْ لِنِسْوَةِ حَوْلَهَا: حَوْلْنِ وَجْهِي". در آن روز، عده ای از زنان بنی هاشم نزد فاطمه(علیها السلام) بودند، پس به آنان گفت: "صورت مرا بگردانید".

این سند مظلومیت فاطمه(علیها السلام) است، آنان که از روی عمد، سکوت می کنند و این رنج های فاطمه(علیها السلام) را بازگو نمی کنند در روز قیامت باید جوابگو باشند، فاطمه(علیها السلام) بعد از ماجرای قباله فدک، دیگر نتوانست فرزندان خود را در آغوش بگیرد یا گیسوی زینب را شانه کند...

س: در ماجرای عیادت چه روی داد؟

ص: 82

ج: ابوبکر چنین گفت: "ای فاطمه! ای عزیز دل پیامبر! تو می دانی که من تو را بیش از دخترم، عایشه دوست دارم". ابوبکر منتظر بود تا فاطمه (علیها السلام) جواب بدهد، اما فاطمه (علیها السلام) سکوت کرده بود، ابوبکر در حالی که گریه می کرد، چنین ادامه داد: "ای دختر پیامبر! آیا می شود مرا ببخشی؟ من برای به دست آوردن رضایت شما، از خانه، ثروت، زن و بچه و هستی خود دست می کشم!". (1)

فاطمه (علیها السلام) که رویش طرف دیگر بود گفت: "مگر حرمت ما را نگاه داشتی تا من تو را ببخشم؟"، ابوبکر سر خود را پایین انداخت، فاطمه (علیها السلام) از آنها پرسید: آیا شما از پیامبر این سخن را نشنیدید: "فاطمه، پاره تن من است و من از او هستم، هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزرده است؟". آنان پاسخ دادند: "آری، ای دختر پیامبر! ما این حدیث را از پیامبر شنیدیم"، آن وقت فاطمه (علیها السلام) از سوز دل چنین گفت: "بار خدایا! تو شاهد باش، این دو نفر مرا آزار دادند و من از آنها راضی نیستم، به خدا قسم! هرگز از شما راضی نمی شوم، من منتظر هستم تا به دیدار پدرم بروم و از شما نزد او شکایت کنم". (2)

اینجا بود که ابوبکر به گریه پناه برد، شاید بتواند راه نجاتی برای خود بیابد! او فکر می کرد که می تواند با گریه، فریب کاری کند، پس با صدای بلند گریه کرد و گفت: "وای بر من! من از غضب تو به خدا پناه می برم! امان از عذاب خدا، ای کاش، به دنیا نیامده بودم و چنین روزی را نمی دیدم!"، پس فاطمه (علیها السلام) چنین فرمود: "من بعد از هر نماز، شما دو نفر را نفرین می کنم". اینجا بود که آن دو بلند شدند و رفتند. (3)

ص: 83

1- فتکلم أبو بکر فقال: یا حبیبہ رسول اللہ واللہ إن قرابہ رسول اللہ أحب إلی من قرایتی، وإنک لأحب إلی من عائشہ ابنتی: الإمامہ والتبصرہ ج 1 ص 20، بحار الأنوار ج 28 ص 37، الغدير ج 7 ص 229، قاموس الرجال ج 12 ص 328، أعيان الشيعة ج 1 ص 218، هامش مؤتمر علماء بغداد ص 186، ثم أقبل يعتذر إليها ويقول: ارضی عنی یا بنت رسول اللہ: بحار الأنوار ج 29 ص 32 وراجع عمده القاری ج 15 ص 20، کنز العمال ج 5 ص 05 عن سیر أعلام النبلاء ج 2 ص 121، تاریخ الإسلام للذهبی ج 3 ص 47، البدایه والنہایه ج 5 ص 310، السیره النبویہ لابن کثیر ج 4 ص 575.

2- فقالت: یا عتیق، أتیتنا من ماتت، أو حملت الناس علی رقابنا: بحار الأنوار ج 29 ص 157، قالت: نشدتکما باللہ، هل سمعتما رسول اللہ يقول: فاطمه بضعه منی فمن آذاها فقد آذانی... کتاب سلیم بن قیس ص 391، بحار الأنوار ج 28 ص 303، علل الشرائع ج 1 ص 187، بحار الأنوار ج 43 ص 203، لا واللہ لا أرضی عنکما أبداً حتی ألقى أبی رسول اللہ وأخبره بما صنعتما، فیکون هو الحاکم فیکما... کتاب سلیم بن قیس ص 391، بحار الأنوار ج 28 ص 303 و ج 43 ص 199

3- فقال أبو بکر: أنا عائد باللہ من سخطه وسخطک یا فاطمه، ثم انتحب أبو بکر بیکی حتی کادت نفسه أن تزھق: الإمامہ والسیاسیہ ج 1 ص 20، الغدير ج 7 ص 229، قاموس الرجال ج 12 ص 328، أعيان الشيعة ج 1 ص 318

آن روز، ابوبکر گریه کرد ولی نمی دانست که فاطمه(علیها السلام) هرگز با دیدن چند قطره اشک، دست از آرمان خود برنمی دارد. گریه کردن کاری ندارد، اگر ابوبکر واقعاً توبه کرده بود و واقعاً می خواست فاطمه(علیها السلام) را راضی کند باید دست علی(علیه السلام) را می گرفت و به مسجد می برد و در حضور مردم اعلام می کرد که حق با علی(علیه السلام) است و از همه می خواست با علی(علیه السلام) بیعت کنند. این معنای توبه ابوبکر بود، اما ابوبکر محکم به حکومت و قدرت چسبیده بود و فقط حاضر بود برای توبه کردن، گریه کند. این گریه، هیچ فایده ای ندارد و فقط با آن می تواند یک مشت از مریدان خود را خام کند. ابوبکر خیال می کرد که با این گریه می تواند فاطمه(علیها السلام) را هم فریب بدهد ولی زهی خیال باطل! شیعه باید مواظب باشد، چه بسا عده ای با گریه بخواهند فریب کاری کنند و مردم را از حق و حقیقت جدا کنند.

ابوبکر و عمر می دانستند که فاطمه(علیها السلام) از دست آنان ناراضی است ولی باز هم به عیادت او رفتند، زیرا خیال می کردند فاطمه(علیها السلام) هم مثل خیلی از زن ها، احساسی است و وقتی گریه های ابوبکر را ببیند، احساسات بر او غلبه می کند و ابوبکر را می بخشد، ولی آنان فاطمه(علیها السلام) را به خوبی شناختند، درست است که او مدت ها است در بستر بیماری است و توانایی حرکت ندارد، ولی هر گونه شک و شبهه را از دل ها می زداید. فاطمه(علیها السلام) تأکید می کند که بعد از هر نماز آن دو نفر را نفرین می کند و همه می دانیم که نفرین چیزی بالا-تر از لعنت کردن است و فاطمه(علیها السلام) این گونه خشم خویش را نسبت به این دو نفر نشان می دهد تا پیروان او، راه او را ادامه دهند.

س: ما همیشه این سؤال را پیش خود مطرح می کردیم که چرا فاطمه (علیها السلام) قبول کرد آن دو نفر به عیادت او بیایند، اکنون فهمیدیم که فاطمه (علیها السلام) از این فرصت استفاده کرد تا حق آشکارتر شود.

ج: همین طور است، فاطمه (علیها السلام) داغی به دل آن دو نفر و پیروان آنها نهاد که تا روز قیامت، دل آنها در آتش این داغ می سوزد، آنها به خیال خود آمده بودند تا ماجرا را سرپوش بنهند ولی نتیجه چیز دیگر شد، اکنون پیروان فاطمه (علیها السلام) می دانند که بعد از هر نماز باید دشمنان حق و حقیقت را لعنت کنند.

س: ما شنیده ایم که امام صادق (علیه السلام) بعد از هر نماز، چهار مرد و چهار زن را لعنت می کرد، پس آن حضرت هم از مادرش پیروی می کرده است.

ج: ابن ثویر یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) بود که یک سفر با آن حضرت به حج رفت، در این سفر او دید که امام صادق (علیه السلام) بعد از هر نماز واجب، چهار مرد و چهار زن را لعنت می کرد، همان کسانی که در حق اهل بیت (علیهم السلام) ظلم و ستم فراوان کردند، امام نام آن ها می برد و آنان را لعنت می کرد. (1)

س: بعد از این ماجرای عیادت، مهمترین ماجرا چیست؟

ج: آن روزها، روزهای آخر زندگی فاطمه (علیها السلام) بود، برای همین او وصیت مهم خود را برای علی (علیه السلام) بازگو کرد، وصیت مهم او این بود: "علی جان! نگذار کسانی که به من ظلم و ستم کردند بر پیکر من نماز بخوانند، من می خواهم

ص: 85

1- سمعنا أبا عبد الله (ع) وهو يلعن في دير كل مكتوبه أربعة من الرجال، وأربعة من النساء: التیمی والعدوی وفعلان، ومعاویه، وسمیهم، وفلانہ وفلانہ وهندا وأم الحکم أخت معاویه: الکافی ج 3 ص 342، وسائل الشیعه ج 6 ص 462، بحار الانوار ج 83 ص 58

قبرم مخفی باشد." علی (علیه السلام) به فاطمه (علیها السلام) وعده داد و به این وعده هم عمل کرد، وقتی فاطمه (علیها السلام) از دنیا رفت، در دل شب بر پیکر او نماز خواند و او را دفن کرد و نگذاشت دشمنان باخبر شود، علی (علیه السلام) چهل صورت قبر در بقیع درست کرد تا کسی نفهمد کدام قبر فاطمه (علیها السلام) است. (1)

صبح که شد، خلیفه منتظر بود تا پیکر فاطمه (علیها السلام) را به مسجد بیاورند و او بر آن نماز بخواند. خبری در شهر پیچید: "دیشب، علی، بدن فاطمه را به خاک سپرده است." مردم به سوی قبرستان بقیع رفتند، می خواستند قبر فاطمه (علیها السلام) را پیدا کنند، اما با چهل قبر تازه رویه رو شدند. مردمی که در بقیع جمع شده بودند با خود می گفتند: "چرا فاطمه (علیها السلام) را مخفیانه به خاک سپردند؟ چرا قبر او نامعلوم است؟"، این کار پیام سیاسی مهمی برای همه داشت، این کار، فریاد بلند اعتراض بود.

عمر از این موضوع بسیار عصبانی شد. او می دانست که مخفی بودن قبر فاطمه (علیها السلام)، برای تاریخ، یک علامت سؤال بزرگ است.

هر کس که تاریخ را بخواند با خود خواهد گفت: "چرا قبر فاطمه (علیها السلام) مخفی است؟"، جواب این سؤال، آبروی خلافت را می برد. او می خواهد هر طور شده است این علامت سؤال را پاک کند. عمر تصمیم گرفت تا آن قبرها را بشکافد و پیکر فاطمه (علیها السلام) را از قبر بیرون بیاورد تا خلیفه بر آن نماز بخواند. (2)

خبر به علی (علیه السلام) رسید، او شمشیر ذوالفقار را در دست گرفت و به سوی بقیع آمد، عمر جلو آمد و گفت: "ای علی! ما پیکر فاطمه را از قبر بیرون می آوریم تا خلیفه بر آن نماز بخواند." علی (علیه السلام) دست برد و عمر را با یک ضربه بر

ص: 86

-
- 1- فأصنع فی البقیع لیلہ دفنت فاطمه أربعون قبرا جددا: بحار الأنوار ج 30 ص 349، الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء ج 15 ص 193، وراجع مناقب آل ابی طالب ج 3 ص 138، بحار الأنوار ج 43 ص 183
 - 2- والله لقد هممت أن أنبشها فأصلی علیها: کتاب سلیم بن قیس ص 393، بحار الأنوار ج 28 ص 305 و ج 43 ص 199؛ وراجع علل الشرائع ج 1 ص 189، بحار الأنوار ج 43 ص 205؛ عیون المعجزات ص 48، بحار الأنوار ج 31 ص 593

زمین زد و روی سینه او نشست و گفت: "تا امروز هر کاری کردید من صبر نمودم، اما به خدا قسم، اگر دست به این قبرها بزنید با شمشیر به جنگ شما می آیم، به خدا، زمین را از خون شما سیراب خواهم نمود". (1)

همه علی (علیه السلام) را می شناختند، اگر علی (علیه السلام) سوگند یاد کند به آن عمل می کند، ابوبکر جلو می آید و می گوید: "ای علی! تو را به حق پیامبر قسم می دهم عمر را رها کن، ما از تصمیم خود منصرف شدیم، ما هرگز این کار را انجام نمی دهیم". و این گونه بود که مردم به خانه های خود بازگشتند. (2)

س: برای این که نظم و ترتیب حوادث فاطمیّه به خوبی در ذهن ما نقش ببندد، آن را به صورت خلاصه بازگو کنید.

ج: من در اینجا ده حادثه مهم را به ترتیب بازگو می کنم:

1 - وقتی علی (علیه السلام) پیکر پیامبر را به خاک سپرد سه روز در خانه ماند و مشغول نوشتن قرآن شد و در این سه روز از خانه بیرون نیامد.

2 - بعد از سه روز، علی (علیه السلام) قرآن را به مسجد آورد و به مردم عرضه کرد (ولی مردم آن قرآن را قبول نکردند، پس علی (علیه السلام) به خانه بازگشت).

3 - گروهی از یاران علی (علیه السلام) (سلمان، مقداد، ابوذر، عمار و...) در خانه آن حضرت تحصّن کردند که حکومت به آنجا هجوم برد و آنان را متفرق کرد. این همان هجوم اول است. در این هجوم، هیچ آسیبی به فاطمه (علیها السلام) نرسید.

4 - به مدت سه شب، علی (علیه السلام) همراه با فاطمه (علیها السلام) نزد انصار می رفتند، فاطمه (علیها السلام) از آنان می خواست تا پیمانی که در روز غدیر با علی (علیه السلام) بسته بودند

ص: 87

1- فبلغ ذلك أمير المؤمنين، فخرج مغضيه قد احمرت عيناه ودرت أوداجه، وعليه قباة الأصفر الذی كان يلبسه فی كل كریهه. الهدایه الكبرى، ص 180، بحار الأنوار ج 43 ص 171، أعيان الشیعه ج 1 ص 322؛ وراجع علل الشرائع ج 1 ص 189، بحار الأنوار ج 43 ص 205؛ عیون المعجزات ص 48، بحار الأنوار ج 31 ص 593

2- فقالوا: والله لا نرضی بهذا... وكادت أن تقع فتنه، فتفرقا: علل الشرائع ج 1 ص 189، بحار الأنوار ج 43 ص 205؛ وراجع الهدایه الكبرى ص 180، بحار الأنوار ج 43 ص 171، أعيان الشیعه ج 1 ص 322.

را به یاد بیاورند و علی (علیه السلام) را یاری کنند.

5 - سه شب گذشت، روز 5 ربیع الاول فرارسید (هفت روز از رحلت پیامبر گذشته بود)، حکومت تصمیم گرفت تا هجوم دوم را انجام دهد پس دستور داد تا هیزم زیادی آوردند، عُمَر شعله آتش در دست گرفت و هیزم ها را آتش زد و لگد به در زد و فاطمه (علیها السلام) بین در و دیوار قرار گرفت و محسن او شهید شد. دشمنان علی (علیه السلام) را به مسجد بردند، فاطمه (علیها السلام) نیز به مسجد رفت و تصمیم گرفت نفرین کند که نشانه زلزله آشکار شد و دشمنان ترسیدند و علی (علیه السلام) را رها کردند.

6 - فاطمه (علیها السلام) در ماجرای هجوم دوم، آسیب بدنی دیده بود ولی بعد از ده روز استراحت، حال او مقداری بهبود یافت پس به مسجد رفت و خطبه خواند و از حق و حقیقت دفاع کرد. او گاهی به قبرستان اُحُد و گاهی به قبرستان بقیع می رفت و تا آنجا که می توانست روشنگری می کرد.

7 - تقریباً یک ماه گذشت، یک روز او نزد ابوبکر رفت و از او قباله فدک را گرفت، عُمَر از ماجرا باخبر شد، در میانه کوچه راه را بر او بست و او را با لگدهای محکم و فراوان زد، این لگدها، همان ضربه های کاری بود که باعث شد وقتی فاطمه (علیها السلام) به خانه رسید دیگر از بستر بیماری بلند نشد. از ماجرای فدک به بعد دیگر فاطمه (علیها السلام) از خانه بیرون نیامد.

8 - روزهای آخر زندگی فاطمه (علیها السلام) بود که زنان مدینه به عیادت آن حضرت آمدند، بعد از آن، شوهران آن زنان نزد فاطمه (علیها السلام) رفتند و آن حضرت برای آنان سخنان مهمی را بازگو کرد، بعد از چند روز، ابوبکر و عُمَر به عیادت

فاطمه(علیها السلام)آمدند و او به آنان گفت که بعد از هر نماز آنان را نفرین می کند.

9 - چند روز از عیادت که گذشت، فاطمه(علیها السلام) وصیت های خود را نمود و بعد از دو سه روز از دنیا رفت و فرزندان او یتیم شدند.

10 - علی(علیه السلام) در نیمه شب پیکر فاطمه(علیها السلام) را مخفیانه به خاک سپرد و اجازه نداد دشمنان در تشییع پیکر فاطمه(علیها السلام) شرکت کنند.

از شما می خواهیم تا ترتیب این ده ماجرا را به خوبی به خاطر بسپارید، زیرا اگر نظم این حوادث را ندانیم نمی توانیم تحلیل تاریخی دقیقی از فاطمیّه داشته باشیم.

س: شما تأکید دارید که بعد از ماجرای قباله فدک، فاطمه(علیها السلام)دیگر از بستر بلند نشد، ولی ما شنیده ایم بعضی نقل می کنند که در روز آخر، فاطمه(علیها السلام)برای فرزندان خود، نان تازه پخت و خانه را آب و جارو کرد.

ج: این مطلب در منابع معتبر ذکر نشده است، ما فقط می توانیم به مطالبی که در کتب معتبر آمده است اعتماد کنیم.

س: چرا در روز شهادت حضرت فاطمه(علیها السلام) اختلاف وجود دارد، عدّه ای می گویند آن حضرت 75 روز بعد از رحلت پیامبر چشم از جهان بست و عدّه ای می گویند بعد از 95 روز از رحلت پیامبر، فاطمه(علیها السلام) شهید شد؟

ج: به واژه عربی "سبعین" دقت کنید، این واژه به معنای 70 است. "خمس و سبعین" یعنی 75 روز. حالا به واژه "تسعین" دقت کنید، این واژه به معنای 90 است. "خمس و تسعین" یعنی 95 روز.

از طرف دیگر ما می دانیم که کتاب های حدیثی ما در ابتدا به خط کوفی نوشته می شدند، خط کوفی، اصلاً نقطه نداشت و به همین دلیل، خواندن متن هایی که با آن خط نوشته شده بود نیاز به دقت فراوانی داشت، شما اگر نقطه های واژه "سبعین" و "تسعین" را بردارید، خواندن این واژه، سخت می شود و برای همین عدّه ای آن را "سبعین" خواندند و عدّه ای هم آن را "تسعین"، نتیجه آن شد که عدّه ای گفتند: "فاطمه(علیها السلام) 75 روز بعد از پیامبر از دنیا رفت"، و عدّه دیگری گفتند:

"فاطمه(علیها السلام) 95 روز بعد از پیامبر از دنیا رفت".

در ایران روز شهادت فاطمه(علیها السلام) طبق نقل 95 روز، تعطیل رسمی است و بیشتر عزاداری ها در آن روز است، ولی خیلی به جاست که عزاداری ها طبق نقل 75 روز هم باشکوه برگزار شود، زیرا شیخ کلینی در کتاب کافی همین

نقل 75 روز را نقل کرده است و همه می دانیم که کتاب کافی، معتبرترین کتاب شیعه است.

من از شما می خواهم فاطمیّه اول را با شکوه تر برگزار کنید که این نقلی است که شیخ کلینی آن را برای ما بازگو کرده است و حتماً او شواهدی برای این امر داشته است، برای همین است که ما می بینیم او فقط فاطمیّه اول را به عنوان روز شهادت فاطمه (علیها السلام) (همان 75 روز) نقل کرده است. (1)

س: دانستیم که فاطمیّه اول (75 روز) را شیخ کلینی که بزرگ ترین عالم شیعه است بازگو کرده است، فاطمیّه دوم (95 روز) را چه کسی نقل کرده است؟

ج: اولین کسی که فاطمیّه دوم را نقل کرده است شیخ فضل طبرسی در قرن ششم است، او در کتاب خودش که "اعلام الوری" نام دارد این مطلب را بازگو کرده است، شیخ کلینی در قرن چهارم زندگی می کرد و او به فاطمیّه اول باور دارد، این نشان می دهد که در قرن چهارم و پنجم، شیعیان فاطمیّه اول را به عنوان ایام شهادت حضرت فاطمه (علیها السلام) قبول داشتند و به آن اهتمام میورزیدند. (2)

چقدر خوب بود که هر دو فاطمیّه، تعطیل رسمی بود، ولی اگر قرار است یک فاطمیّه، تعطیل رسمی باشد، زیننده است که این تعطیلی در فاطمیّه اول باشد. در اینجا این نکته را بازگو می کنم: این بسیار پسندیده است که هم در فاطمیّه اول و هم در فاطمیّه دوم، عزاداری برپا شود، ولی سخن من این است: "فاطمیّه اول باید شکوه بیشتری داشته باشد".

ص: 91

1- عاشرت فاطمه بعد ایها خمسه وسبعین یوما: الکافی ج 1 ص 475

2- اعلام الوری، ج 1، ص 300

س: مکان تقریبی قبر حضرت فاطمه(علیها السلام) کجاست؟

ج: مشهور است که قبر آن حضرت یا در خانه خودش است یا در قبرستان بقیع یا در مسجد پیامبر. این مطلب را خیلی ها نقل می کنند، ولی مناسب است در اینجا اشاره کنم که شیخ کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی از بزرگ ترین علمای شیعه بودند، اگر حدیثی را این سه نفر برای ما نقل کنند، ما اعتماد زیادی به آن می کنیم. این یک قانون در علم حدیث است، این سه نفر حدیث معتبری را از امام رضا(علیه السلام) نقل کرده اند که آن حضرت چنین فرمود: "دُفِنْتُ فِي بَيْتِهَا..."، یعنی فاطمه(علیها السلام) در خانه خودش دفن شد، البته بنی امیه که روی کار آمدند مسجد پیامبر را توسعه دادند و خانه فاطمه(علیها السلام) در داخل مسجد قرار گرفت. (1)

این حدیث برای ما چنین بازگو می کند که فاطمه(علیها السلام) در خانه خودش دفن شد، در آن زمان، خانه فاطمه(علیها السلام) جزء مسجد پیامبر نبود، زیرا مسجد پیامبر کوچک بود و آن خانه در کنار مسجد قرار داشت، وقتی مسجد توسعه پیدا کرد، آن خانه را جزء مسجد کردند، سال های سال شیعیان وقتی وارد مسجد پیامبر می شدند می توانستند به خانه فاطمه(علیها السلام) هم وارد شوند و در آنجا نماز بخوانند، یعنی آن خانه جزئی از مسجد بود و در دسترس بود، بعداً حکومت های سنی تصمیم گرفتند تا آن خانه را داخل ضریح پیامبر جای دهند تا دیگر شیعیان نتوانند به خانه فاطمه(علیها السلام) بروند. در آغاز ضریح چوبی ساختند و بعداً ضریح فولادی درست شد. آنان از روی دشمنی این کار را

ص: 92

1- عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال سألت أبا الحسن عن قبر فاطمه، فقال فنت في بيتها فلما زاد و أمني في المسجد ضارث في المسجد: الكافي ج 1 ص 461، من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 229، تهذيب الاحكام ج 2 ص 225.

کردند و با قرار دادن خانه فاطمه(علیها السلام) در ضریح مانع دسترسی شیعیان شدند، البته ما امروز خوشحال هستیم زیرا اگر خانه فاطمه(علیها السلام) بیرون ضریح پیامبر بود، وهابی ها آن را خراب کرده بودند، ولی چون خانه فاطمه(علیها السلام) در داخل ضریح بود، نتوانستند این کار را انجام بدهند.

آری، اگر ما امروز به مدینه سفر کنیم می بینیم که خانه فاطمه(علیها السلام) داخل ضریح پیامبر واقع شده است، یعنی وقتی برای قبر پیامبر ضریح درست کردند، خانه فاطمه(علیها السلام) را هم داخل ضریح قرار دادند، البته ضریح پیامبر مثل ضریح کربلا یا مشهد نیست. کسانی که به مدینه سفر کرده اند می دانند که جلو خانه پیامبر (که قبر پیامبر آنجا است) و خانه فاطمه(علیها السلام) را با پنجره های فولادی پوشانده اند که به آن ضریح پیامبر گفته می شود. برای کسانی که به مدینه نرفته اند این مثال را می زنم: آیا پنجره فولاد در حرم امام رضا(علیه السلام) را دیده اید؟ یک مربع بزرگ را در نظر بگیرید که این مربع در هر طرف، چهار ستون دارد، بین این ستون ها را با پنجره هایی مثل پنجره فولاد بسته اند و رنگ آن را سبز کرده اند، پس وقتی می گوئیم ضریح پیامبر، منظورمان این محدوده مربع شکل بزرگ است که از هر طرف که نگاه کنی، چهار پنجره بزرگ دارد. خلاصه سخن آن که طبق حدیث امام رضا(علیه السلام)، قبر فاطمه(علیها السلام) در خانه خودش است و این خانه هم تقریباً 100 متر بوده است، هیچ کس نمی داند که مکان دقیق قبر فاطمه(علیها السلام) کجای این خانه است.

س: چرا امام رضا(علیه السلام) در این حدیث معتبر، محدوده قبر حضرت فاطمه(علیها السلام) را

ج: در بقیع قبر "فاطمه بنت اَسَد" قرار دارد، همان بانویی که مادر حضرت علی (علیه السلام) است، ما می بینیم که اهل سنت آمدند و قبر او را به عنوان قبر فاطمه دختر پیامبر معرفی کردند و در کتاب های خود به این نکته تصریح کردند، با این سیاستی که اهل سنت پیش گرفتند نام و یاد "فاطمه بنت اَسَد" کم کم فراموش می شد و چه بسا بعد از گذشت زمان، شیعیان هم این مطلب را باور می کردند، امام رضا (علیه السلام) با این کار خود هم یاد و نام "فاطمه بنت اَسَد" را زنده کردند و به همه فهماندند که آن قبری که در بقیع است قبر مادر علی (علیه السلام) است و قبر فاطمه (علیها السلام) (دختر پیامبر) در محدوده خانه خودش است ولی هیچ کس نمی داند قبر آن حضرت در کجای این محدوده است. (اشاره کردم که خانه فاطمه (علیها السلام) تقریباً 100 متر مربع بوده است).

تأکید می کنم: اگر حدیث امام رضا (علیه السلام) را قبول کنیم باز هم نمی دانیم مکان دقیق قبر فاطمه (علیها السلام) کجاست. این رازی است که کسی از آن خبر ندارد، ما فقط محدوده قبر آن حضرت را می دانیم، اگر به مدینه سفر کنیم نزدیک آن محدوده به فاطمه (علیها السلام) سلام می دهیم. این خواسته خود حضرت فاطمه (علیها السلام) است، او وصیت کرده است که قبرش مخفی باشد، برای همین علی (علیه السلام) وقتی خاک روی پیکر فاطمه (علیها السلام) ریخت، قبر را با زمین اطرافش یکسان نمود و هیچ علامتی برای قبر نگذاشت. مخفی بودن قبر فاطمه (علیها السلام)، فریاد بلند اعتراض است، اعتراض به آن خط فکری که از سقیفه ریشه گرفت و حجت خدا را خانه نشین کرد و هنوز که هنوز است این خط فکری، زنده است و

مددکار می طلبد، شیعیان فاطمه(علیها السلام) همواره در حال مبارزه با این خط فکری هستند. این مبارزه، ادامه دارد.

س: ما عکسی از درِ خانه حضرت فاطمه(علیها السلام) دیده ایم، اگر در اینترنت هم جستجو کنیم این عکس به عنوان "درِ خانه حضرت فاطمه(علیها السلام)" معرفی شده است. آیا این مطلب درست است؟

ج: اگر به این عکس خوب دقت کنید می بینید که آن در از جنس فولاد است، در فولادی که میخ ندارد در حالی که دشمنان کاری کردند که مسمار (میخ بزرگ) در به سینه فاطمه(علیها السلام) فرورفت. من بارها به مدینه رفته ام و آن در را دیده ام، در حالی که ما در تاریخ می خوانیم در خانه فاطمه(علیها السلام) از چوب بود و آن در را آتش زدند. این دری که شما در عکس دیده اید در ضریح است، ضریح پیامبر از جنس فولاد است و این در هم فولادی است، آری، این در یک نشانه و علامت است، اگر کسی این در را باز کند و تقریباً یک متر به داخل ضریح برود به جایی می رسد که در خانه حضرت فاطمه(علیها السلام) آنجا بوده است و در آنجا، یک در چوبی بوده است که مسمار (میخ بزرگ) هم داشته است.

آری، این در فولادی، علامتی است که به ما نشان می دهد محدوده خانه حضرت فاطمه(علیها السلام) کجاست. (دقت کنید همین جایی که الان در فولادی است در زمان قدیم، جزء کوچکی بوده است و بعداً جزء مسجد شده است).

س: در پایان این فصل اگر نکته ای باقی مانده است بازگو کنید.

ج: شخصی درباره خانه فاطمه (علیها السلام) یک احتمالی را مطرح کرده است، او چنین گفته است: "چند سالی، علی و فاطمه (علیهما السلام) در خانه ای که در کنار مسجد پیامبر بود زندگی می کردند، ولی روزهای آخر زندگی فاطمه (علیها السلام)، آنها به خانه ای که کنار بقیع بود نقل مکان کردند".

س: کسی که این سخن را بشنود چه بسا احتمال بدهد که قبر فاطمه (علیها السلام) در داخل آن خانه باشد که نزدیک بقیع بوده است.

ج: ولی این احتمال اصلاً صحیح نیست زیرا حدیث امام رضا (علیه السلام) به خوبی مطلب را برای ما روشن کرده است. آن حضرت چنین می فرماید: "فاطمه (علیها السلام) در خانه اش دفن شد، وقتی بنی امیه، مسجد پیامبر را توسعه دادند آن خانه در مسجد قرار گرفت".⁽¹⁾

آری، سخن امام رضا (علیه السلام) واضح است، منظور از خانه ای که قبر فاطمه (علیها السلام) در آنجاست همان خانه ای است که در کنار مسجد پیامبر بوده است و در طرح توسعه مسجد، داخل مسجد قرار گرفته است و در زمان ما در داخل ضریح پیامبر قرار دارد.

دقت کنید: این یک احتمال است که علی و فاطمه (علیهما السلام) (در روزهای آخر زندگی فاطمه (علیها السلام)) به خانه کنار بقیع رفته باشند ولی این احتمال تأثیری در محل قبر حضرت فاطمه (علیها السلام) ندارد، وقتی حدیث امام رضا (علیه السلام)، مطلب را روشن و واضح برای ما بازگو می کند، گم شده شیعه این است که بداند

ص: 96

1- عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال سألت أبا الحسن عن قبر فاطمه، فقال فتى في بيتها فلما زادت و أمنيه في المسجد ضارث في المسجد الكافي ج 1 ص 461، من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 229، تهذيب الاحكام ج 2 ص 225

محدوده قبر فاطمه (علیها السلام) کجاست، آن قبر مطهر یا در خانه خودش (که داخل ضریح است) می باشد یا در مسجد پیامبر یا بقیع. اصلاً احتمال نمی دهیم که قبر او در خانه ای باشد که نزدیک بقیع بود.

اکنون بحث دیگری را مطرح می کنم: ما شنیده ایم که علی (علیه السلام) پیکر فاطمه (علیها السلام) را تشییع کرد، در نیمه شب از حسن و حسین (علیهما السلام) خواست تا به دنبال سلمان، مقداد و ابوذر و حذیفه بروند تا بر پیکر فاطمه (علیها السلام) نماز بخوانند، فضه (خدمتکار فاطمه (علیها السلام)) و سلمی (پرستار آن حضرت) هم آنجا بودند، شیخ صدوق حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است، در آن حدیث آمده است که علی (علیه السلام) دستور داد تا شاخه خرمایی را آتش بزنند و جلوی تابوت فاطمه (علیها السلام) حرکت بدهند. (1)

این مطالب نشان می دهد که پیکر فاطمه (علیها السلام) تشییع شده است، اکنون این سؤال مطرح می شود: اگر پیکر فاطمه (علیها السلام) در خانه خودش دفن شده است، دیگر تشییع جنازه معنا ندارد! به حرکت دادن تابوت در آن خانه کوچک که تشییع جنازه نمی گویند، در آن حدیث امام صادق (علیه السلام) آمده است که علی (علیه السلام) دستور داد شاخه خرما را آتش زدند و همراه با جنازه حرکت کرد، این مطالب با دفن فاطمه (علیها السلام) در خانه خودش سازگاری ندارد.

در جواب چنین می گوئیم: بعضی احتمال داده اند که وقتی فاطمه (علیها السلام) در بستر بیماری قرار گرفت و بسیار ضعیف شده بود، علی (علیه السلام) صلاح بر آن دید تا خانواده خود را به خانه ای که کنار بقیع بود ببرد، زیرا فضای اطراف مسجد همیشه پر از هیاهوی مأموران حکومت بود و چه بسا این برای شرایط

ص: 97

1- دفنت فی بیتها قلما زاد و أمنیه فی المسجد ضارث فی المسجد: الکافی ج 1 ص 461، من لا یحضره الفقیه ج 1 ص 229، تهذیب الاحکام ج 2 ص 225.

فاطمه(علیها السلام)مناسب نبود، علی(علیه السلام) امیدوار بود که فاطمه(علیها السلام)در آرامش بتواند استراحت کند و بیماری او شفا پیدا کند. (خانه کنار بقیع در حاشیه شهر بود و از هیاهوها به دور بود).

اگر این احتمال را قبول کنیم نتیجه این می شود که فاطمه(علیها السلام) در روزهای آخر زندگی در آن خانه ای بود که نزدیک بقیع بوده است و در همان خانه هم از دنیا رفته است، در این صورت، علی(علیه السلام) در دل شب، پیکر فاطمه(علیها السلام) را از خانه کنار بقیع، تشییع کرد و به خانه ای برد که کنار مسجد پیامبر بود و در آنجا دفن کرد، فاصله این دو مکان تقریباً 300 متر بوده است، برای پیمودن این فاصله، علی(علیه السلام)دستور داد تا شاخه خرما آتش بزنند و جلوی تابوت فاطمه(علیها السلام) حرکت دهند. روشن و آشکار است که پیمودن این فاصله به معنای "تشییع جنازه" است، پیکر فاطمه(علیها السلام) در تابوت بود و بر دوش علی(علیه السلام) و یارانش به سوی خانه ای که در کنار مسجد پیامبر است تشییع شد و در آنجا دفن شد.

س: شما گفتید که علی(علیه السلام) دستور داد تا شاخه خرما آتش زدند و جلوی تابوت فاطمه(علیها السلام) حرکت دادند، آیا این کار با مخفی بودن تشییع جنازه سازگاری دارد؟

ج: احتمال دادیم که تشییع جنازه از خانه ای بوده است که در کنار بقیع بود، پس این خانه در حاشیه شهر بود و در اطرافش، خانه مسکونی نبود. (شاید بتوان گفت که آن خانه، خارج از شهر بود) از طرف دیگر، شاخه خرما، مدت

زیادی آتش ندارد و در چند دقیقه روشنایی آن خاموش می شود، چه بسا در همان آغاز تشییع جنازه، شاخه خرما روشن شد و سریع خاموش شد و ادامه تشییع جنازه در تاریکی انجام شد، علی (علیه السلام) می خواست برای چند لحظه هم که شده است تشییع جنازه فاطمه (علیها السلام) را از غربت بیرون آورد. (1)

س: شما از حضور دو زن (فضّه و سلمی) در تشییع جنازه فاطمه (علیها السلام) سخن گفتید، فضه را می شناسیم اما سلمی کیست؟ نام او را نشنیده ایم.

ج: سلمی، همسر ابی رافع بود، این خانم و شوهرش همواره به خاندان پیامبر عشق میورزیدند. سلمی در زمان پیامبر در خانه آن حضرت خدمت می کرد و بعد از پیامبر، این افتخار نصیب او شده که پرستار حضرت فاطمه (علیها السلام) باشد و هنگامی که علی (علیه السلام) بدن فاطمه (علیها السلام) را غسل می داد، علی (علیه السلام) را کمک می کرد. (2)

بعضی ها نقل می کنند که "اسماء" در آن لحظات، علی (علیه السلام) را یاری می کرد، ولی ما معتقدیم این مطلب صحیح نیست، "اسماء" در آن موقع، همسر ابوبکر بود و بسیار بعید است که زن خلیفه در آن شب از خانه بیرون آید و ابوبکر از ماجرای خبر بماند.

فاطمه (علیها السلام) وصیت کرده بود که مراسم تشییع جنازه او کاملاً مخفی باشد، آیا امکان دارد که همسر خلیفه در آن شب، چند ساعت از خانه خارج شود و علی (علیه السلام) را در غسل دادن و کفن کردن فاطمه (علیها السلام) کمک کند و در تشییع جنازه هم حاضر باشد اما ابوبکر از این ماجرا بویی نبرد؟

ص: 99

1- ثم أوصته بأن يتزوج بعدها أمامه بنت أختها زينب وأن يتخذ لها تعشه: مستدرک الوسائل ج 2 ص 134، بحار الأنوار ج 43 ص 217، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 134؛ وراجع وسائل الشيعة ج 3 ص 221، بحار الأنوار ج 43 ص 189، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 368، المستدرک للحاکم ج 3 ص 162، أعيان الشيعة ج 1 ص 321، كشف الغممة ج 2 ص 146، أخرج علي (ع) الجنائز وأشعل النار في جريد النخل، ومشي مع الجنائز بالنار..... الحدائق الناضرة ج 4 ص 83 علل الشرائع ج 1 ص 188 وسائل الشيعة ج 3 ص 159، بحار الأنوار ج 43 ص 204، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 388؛ وراجع كتاب من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 162، تذکره الفقهاء ج 2 ص 55، جامع أحاديث الشيعة ج 2 ص 832

2- سلمی بفتح السين، أم رافع وهي مولاة رسول الله وقيل مولاة صفية بنت عبد المطلب، والصحيح المشهور الأول، وكانت سلمی قابله بنی فاطمه....: المجموع ج 5 ص 111 وراجع الثقات لابن حبان ج 3 ص 184، الوافي بالوفيات ج 15 ص 190؛ تهذيب المقال ج 1 ص 168، قاموس الرجال ج 11 ص 325، الطبقات الكبرى ج 1 ص 135، تاريخ دمشق ج 4 ص 252، أسد الغابه ج 1 ص 38، تاريخ اليعقوبي ج 2 ص 87، تاريخ الطبری ج 2 ص 362، الوافي بالوفيات ج 6 ص 66 البداية والنهاية ج 4 ص 431، السيرة الحلبیه ج 3 ص 393، السيرة النبويه لابن كثير ج 3 ص 710؛ عن سلمی: إن فاطمه بنت رسول الله عند موتها استقبلت القبلة ثم توشدت بيمينها نيل الأوطار ج 4 ص 51، تلخيص الحبير ج 5 ص 108 وراجع: كشف الغممة ج 2 ص 124، بحار الأنوار ج 43 ص 187، عن أم سلمی امرأه أبي رافع، قالت: اشتكت فاطمه شكواها التي قبضت فيها، وكنت أمرضاها....: مسند أحمد ج 6 ص 461، مجمع الزوائد ج 9 ص 210، نصب الراية ج 2 ص 296، أسد الغابه ج 5 ص 590. تعجيل المنفعة ص 562، البداية والنهاية ج 5 ص 250، مستدرک الوسائل ج 2 ص 135، مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 138، بحار الأنوار ج 43 ص 183.

وقتی ما شواهد تاریخی را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که آن خانمی که علی (علیه السلام) را یاری کرد "سَلَمی" بوده است نه "اسماء بنت عمیس". سَلَمی پیرزنی بود که مثل شوهرش به خاندان پیامبر بسیار علاقه داشت، او یک قابله بود و خارج شدن او از خانه در دل شب، هیچ سؤالی را در ذهن مأموران حکومت ایجاد نمی‌کرد، زیرا زن قابله به مناسبت شغلش، چه بسا نیمه شب باید به کمک زنانی می‌رفت که زایمان داشتند!

او پرستار حضرت فاطمه (علیها السلام) بود و بارها به خانه آن حضرت رفت و آمد داشت (رفتن او به خانه فاطمه (علیها السلام) امری کاملاً طبیعی بود)، ولی حضور "اسماء" در آن شب در خانه علی (علیه السلام) امری خطرناک بود، اسماء در ایام جوانی همسر جعفر طیار بود، وقتی جعفر طیار به شهادت رسید، ابوبکر از او خواستگاری کرد و او با ابوبکر ازدواج کرد، اسماء در آن شب در خانه ابوبکر بود.

قبلاً اشاره کردم که احادیث ما به خط کوفی نوشته می‌شد، خط کوفی بسیار سخت است و اگر کسی دقت زیاد نکند به خطا می‌افتد. در خط کوفی کلمه "اسماء" خیلی شبیه به "سلمی" نوشته می‌شود، برای همین، یکی از کسانی که متن کتب تاریخی را نسخه برداری می‌کرد، خیال کرد آن زنی که در ماجرای تشییع جنازه فاطمه (علیها السلام) بوده است "اسماء" بوده است. همه ما می‌دانیم که "اسماء" زنی مشهور است (او زن ابوبکر بود و بعد از مرگ ابوبکر با علی (علیه السلام) ازدواج کرد)، خیلی از افراد نام او را شنیده‌اند، ولی "سلمی" زنی گمنام در تاریخ است و ذهن‌ها با نام او انس زیادی ندارد.

به هر حال، در گام اول، "سلمی" تبدیل به "اسماء" شد، کسانی که بعداً

آمدند "سلمی" را تبدیل به "اسماء بنت عُمیس" کردند تا به خیال خودشان، مطلب را واضح تر کنند. ما معتقد هستیم که در این ماجرا، نام "اسماء" اشتباه است و متن صحیح "سلمی" می باشد.

ص: 101

س: شما تأکید زیادی به "مقام نورانیت فاطمه(علیها السلام)" دارید، در این باره هم برای ما سخن بگویید.

ج: هر چقدر معرفت ما به فاطمه(علیها السلام) زیادتر باشد، محبت و علاقه قلبی ما به آن حضرت زیادتر می شود و سعی می کنیم که فاطمه را با شکوه تر برگزار کنیم و در طول سال هم بیشتر برای مصیبت آن حضرت، اشک بریزیم. من از شما سؤال می کنم: ما برای کدام فاطمه(علیها السلام) عزاداری می کنیم؟ ما کدام فاطمه(علیها السلام) را دوست داریم؟ دو جواب برای این سؤال وجود دارد:

* جواب اول: ما به فاطمه ای علاقه داریم که دختر پیامبر ما بود و هیجده سال در این دنیا زندگی کرد، او زنی مومن، پارسا، نیکوکار، فداکار و شجاع بود که به دست دشمنان به شهادت رسید و پیکر مطهرش مخفیانه به خاک سپرده شد.

* جواب دوم: ما به فاطمه ای علاقه داریم که راز خلقت است، خدا نور او را قبل از خلقت زمین و آسمان ها آفرید، نور او قبل از این که فرشتگان خلق شوند، خلق شده است، او مقام نورانیت دارد. زندگی او به هیجده سال خلاصه نمی شود. او یک حقیقت زنده است، این حقیقت با مرگ به خاموشی نرفته است.

س: منظور از مقام نورانیت چیست؟

ج: مقام نورانیت درباره جسم فاطمه(علیها السلام) و زندگی او در این دنیا نیست. جسم او در این دنیایِ خاکی آفریده شد، ولی خدا نور او را قبل از همه چیز آفرید، آن نور، شعبه ای از نور عظمت خدا بود. آن نور، در واقع، روح فاطمه(علیها السلام) بود و همه می دانیم که روح، از جنس خاک نیست، این جسم است که از خاک آفریده شده است. خدا روح او را هزاران سال قبل از خلقت آسمان ها و زمین آفرید.

نور فاطمه(علیها السلام) سالیان سال (همراه با نور محمد و علی(علیهما السلام)) خدا را عبادت می کرد، یک میلیون سال گذشت، آنگاه خدا اراده کرد و جهان هستی را آفرید و سپس آدم(علیه السلام) را خلق کرد. خدا بر بندگانش منت نهاد و آن سه نور را به این دنیای خاکی آورد.

آری! خدا دوست داشت تا بندگانش به وسیله آن نور فاطمه(علیها السلام) هدایت شوند و به کمال برسند، برای همین آن نور را به این دنیا آورد، خدا او را از ملکوت خود به این دنیا آورد تا انسان ها را هدایت کند. آری، او به این دنیا آمد تا راه خدا را به همه نشان دهد، او آمد تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کند، او یک حقیقت زنده است و مداوم روشنی بخش کسانی است که پیرو مکتب شیعه هستند.

س: یک حدیث که مقام نورانیت را برای فاطمه(علیها السلام) ثابت می کند بازگو کنید.

ج: در اینجا حدیثی از امام جواد(علیه السلام) را ذکر می کنم، این حدیث در کتاب "کافی" آمده است که معتبرترین کتاب شیعه است. این کتاب را شیخ کلینی

نوشته است. او یکی از بزرگ ترین دانشمندان شیعه است. متن حدیث این است: امام جواد (علیه السلام) فرمود: "خدا یکتا بود و هیچ مخلوقی با او نبود. سپس خدا محمد، علی و فاطمه را آفرید و آنان هزار دوران ماندند و پس از آن، خدا چیزهای دیگر را آفرید. خدا محمد و علی و فاطمه را بر آفرینش جهان هستی گواه گرفت و اطاعت آنان را بر همه مخلوقات واجب کرد و کارهای مخلوقات را به آنان واگذاشت (بدون آنکه خود، کنار بکشد)، پس آنان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آنچه خدا می خواهد نخواهند. این همان دین است و هر کس جلوتر رود، از حق جدا شده است و هر کس از آن عقب بماند گمراه می گردد و هر کس آن را بپذیرد به حق رسیده است." (1)

این حدیث از آغاز آفرینش سخن می گوید. قبل از این که خدا آسمان ها و زمین را خلق کند، نور محمد و علی و فاطمه را خلق کرد.

این سه نور، هزار دوران بودند. (می گویند: هر دوران، هزار سال است). آری، این سه نور، یک میلیون سال ماندند و بعد از آن، خدا عرش و آسمان ها و زمین را آفرید. هزاران سال بعد از آن، خدا آدم (علیه السلام) را آفرید. این حدیث به خوبی مقام نورانیت را برای پیامبر و علی و فاطمه (علیهم السلام) بازگو می کند. "در خانه اگر کس است یک حرف بس است".

س: شما گفتید که زندگی فاطمه (علیها السلام) به هیجده سال خلاصه نمی شود و او یک حقیقت زنده است، منظور شما از این سخن چه بود؟

ص: 104

1- عن محمد بن سنان قال: كنت عند أبي جعفر الثاني فأجريت اختلاف الشيعة فقال: يا محمد إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفردا بوحدانيته ثم خلق محمدا وعليا وفاطمة فمكثوا ألف دهر ثم خلق جميع الأشياء فأشهدهم خلقها وأجرى طاعتهم عليها وفوض أمورها إليهم فهم يحلون ما يشاءون ويحرمون ما يشاءون ولن يشاءوا إلا أن يشاء الله تبارك وتعالى ثم قال: يا محمد هذه الديانة التي من تقدمها مرق و من تخلف عنها محق و من لزها لحق خذها إليك يا محمد: الكافي ج 1 ص 1439 بحار الانوار ج 15 ص 19.

ج: متأسفانه بعضی ها اهل بیت (علیهم السلام) را با انسان های دیگر مقایسه می کنند و برای همین است که اشکالاتی به ذهن آنان می رسد، در احادیث آمده است که فاطمه (علیها السلام) برای فرزندش حسین (علیه السلام) گریه می کند، گریه او آن قدر سوزناک است که همه فرشتگان آسمان با شنیدن گریه او به گریه می افتند. (1)

کسی که فاطمه (علیها السلام) را یک انسان معمولی در نظر می گیرد ممکن است بگوید که آخر چه معنا دارد که فاطمه (علیها السلام) بعد از این همه سال که از حادثه کربلا گذشته است باز هم گریه کند؟ اکنون فاطمه (علیها السلام) در کنار حسین خودش در بهشت است و از دیدن او در شادی است، پس برای چه گریه کند؟ این سخنان کسانی است که از اسرار احادیث باخبر نیستند، فاطمه (علیها السلام) هنوز هم برای حسین خود گریه می کند، زیرا گریه برای حسین (علیه السلام) نشانه آن است که هنوز حجت خدا مظلوم است و راه سقیفه زنده است و یار و مددکار می طلبد، آن فکری که باعث شد حسین (علیه السلام) مظلومانه شهید شود، امتداد دارد، مبارزه هنوز باقی است، ریشه مظلومیت حسین (علیه السلام) همان سقیفه است، سقیفه یعنی فراموشی حجت خدا. امروز هم که مهدی (علیه السلام) حجت خداست مظلوم و غریب است و آواره بیابان ها است. گریه فاطمه (علیها السلام) نشان دهنده این است که هنوز مسیر ظلم و ستم بر حجت خدا ادامه دارد.

دشمنان زیادی تلاش می کنند جوانان شیعه را از عزاداری جدا کنند، اما چه چیزی باعث می شود که سال به سال بر رونق مجلس عزای حسین (علیه السلام) افزوده شود؟ گریه سوزناک فاطمه (علیها السلام) اثری عمیق بر قلب شیعیان می گذارد، تا زمانی که فاطمه (علیها السلام) گریه می کند، شیعه در تب و تاب است و برای

ص: 105

1- واینها لتشقق شهقه فلا یبقی فی السماوات ملک إلا بکی رحمه لصوتها: کامل الزیارات ص 178

حسین(علیه السلام) عزاداری می کند، گریه فاطمه(علیها السلام) در عالم تکوین، اثر خودش را دارد، هیچ کس نمی تواند از شور شیعه بکاهد زیرا این شور از قلب سوزناک فاطمه(علیها السلام) است، فاطمه(علیها السلام) یک حقیقت زنده است. فاطمه(علیها السلام) راز ضربان قلب شیعه است. فاطمه(علیها السلام) بانویی برای عمق تاریخ نیست، صدای او از گذشته نمی آید، او زنده است، صدای او هم زنده است و از جنس امروز است.

س: شما ریشه اشکالاتی (که درباره مقام اهل بیت(علیهم السلام)) به ذهن بعضی ها می رسد را چه می دانید؟

ج: ریشه بسیاری از اشکالات این است که عده ای همواره اهل بیت(علیهم السلام) را با دیگران مقایسه می کنند و برای همین نمی توانند احادیثی که در مقام و منزلت اهل بیت(علیهم السلام) است را قبول کنند، برای مثال ما در روایات داریم که حضرت فاطمه(علیها السلام) در لحظه جان دادن شیعیان حاضر می شوند، همراه با او، پیامبر و علی و دیگر ائمه(علیهم السلام) هم حاضر می شوند، حالا عده ای که اهل بیت(علیهم السلام) را با دیگران مقایسه می کنند می گویند: در یک لحظه ممکن است مثلاً صد نفر از شیعیان (در شرق و غرب جهان) از دنیا بروند، چگونه ممکن است که حضرت فاطمه(علیها السلام) در یک لحظه در صد جا، حاضر شود؟ ریشه این اشکال به این برمی گردد که آنها فاطمه(علیها السلام) را مانند یک انسان معمولی در نظر می گیرند در حالی که او راز خلقت است، خدا به او چنان قدرتی داده است که می تواند در یک لحظه در مکان های مختلف، حضور پیدا کند. ما بر این باوریم که مقام فاطمه(علیها السلام) از فرشتگان (حتی عزرائیل)

بالا تر است، خوب، در هر لحظه عده زیادی در جهان از دنیا می روند، چگونه ما قبول می کنیم که عزرائیل در مکان های مختلف حضور پیدا می کند و جان انسان ها را می گیرد، اگر این مطلب را قبول داری پس باید قبول کنی که فاطمه (علیها السلام) (به اذن خدا) نزد شیعیان (در لحظه جان دادن آنها) حاضر می شود.

س: این سخن شما باعث شد تا به جواب سؤالی که مدت ها در ذهن ما بود برسیم.

ج: کدام سؤال؟

س: ما شنیده بودیم که فاطمه (علیها السلام) در هر مجلس روضه ای که برای امام حسین (علیه السلام) برگزار می شود، حاضر می شود، مدت ها با خود فکر می کردیم که چگونه ممکن است آن حضرت در مکان های مختلف حاضر شود، اکنون با سخن شما، جواب را یافتیم. چقدر خوب بود در اینجا حدیثی از فضائل فاطمه (علیها السلام) را که اهل سنت نقل کرده اند بازگو می کردید!

ج: این حدیث را "حاکم نیشابوری" که از علمای بزرگ اهل سنت است ذکر کرده است و گفته است: "این حدیث، صحیح است". او نقل می کند که یک روز پیامبر به فاطمه (علیها السلام) چنین فرمود: "ای فاطمه! همانا خدا به خشم تو، خشمگین می شود و به خشنودی تو، خشنود می شود". این جمله بسیار عجیب است و بر عصمت فاطمه (علیها السلام) دلالت می کند، آن حضرت به آنجا رسیده است که حَبَّ و بغضش در حَبَّ و بغض خدا محو شده است و فقط

ص: 107

چیزی را دوست دارد که خدا آن را دوست دارد و فقط از چیزی خشمگین می شود که خدا از آن خشمگین می شود. (1)

س: معلوم می شود که مقام فاطمه (علیها السلام) بالاتر از درک ما است.

ج: مقامی که خدا به فاطمه (علیها السلام) داده است بالاتر از آن است که ما انسان های معمولی بتوانیم درک کنیم، هیچ کس نمی تواند حقیقت فاطمه (علیها السلام) را درک کند زیرا او حقیقت شب قدر است، همانگونه که شب قدر نامعلوم است، مقام فاطمه (علیها السلام) نیز نامعلوم است، این دنیای خاکی، ظرفیت آن را ندارد که آن حقیقت، در اینجا هویدا شود، امام صادق (علیه السلام) فرمود: "همانا او فاطمه نامیده شد زیرا مردم از شناخت او عاجز هستند". آری، ما عاجز هستیم که درک کنیم او چه جایگاهی نزد خدا دارد، این حضرت علی (علیه السلام) بود که فاطمه (علیها السلام) را می شناخت پس در داغ او چنین گفت: "اندوه من در مصیبت تو، همیشگی است و شب هایم همراه بیداری!". (2)

آری، فاطمه (علیها السلام) علت بقای وحی است، او حلقه وصل رسالت و امامت است، عظمت او در روز قیامت آشکار خواهد شد، در آن روز، خدا اعتبار نامحدود به فاطمه (علیها السلام) خواهد داد، وقتی که او سر از خاک برمی دارد پس خدا هفتاد هزار فرشته را با "پرچم تکبیر" برای استقبال او می فرستد، همه آن فرشتگان به استقبال فاطمه (علیها السلام) می روند، وقتی او در جایگاه خود قرار می گیرد خدا جبرئیل را می فرستد تا این پیام را به فاطمه (علیها السلام) بدهد: "ای فاطمه! خواسته خودت را بازگو کن!

"خواسته فاطمه (علیها السلام) هر چه باشد عطا خواهد شد، این

ص: 108

-
- 1- قال رسول الله لفاطمه: ان الله يغضب لغضبك و يری لرضاك: المستدرک للحاکم ج 3 ص 154 و قال: «هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه» مجمع الزوائد ج 9 ص 203، المعجم الكبير للطبرانی ج 1 ص 108، كنز العمال ج 13 ص 674
 - 2- عن أبي عبد الله (ع): انما سميت فاطمه لان الخلق فطموا عن معرفتها: تفسير فرات ص 581، بحار الانوار ج 43 ص 65 اها حزني فسرمد و اما لیلی فمسه: مناقب آلای طالب ج 3 ص 139، بحار الانوار ج 43 ص 211

همان "اعتبار نامحدود" است که خدا برای فاطمه (علیها السلام) صادر می کند، این اعتبار را برای موسی و عیسی و ابراهیم: صادر نکرده است، پس آن وقت است که فاطمه (علیها السلام) چنین می گوید: "یا ربّ شیعتی!". آن وقت است که دریای مهربانی او به خروش می آید و تنها خواسته اش را "شفاعت شیعیان" قرار می دهد و چه شکوهی خواهد داشت آن روز. (1)

س: درباره اهمیت "شعائر" برای ما مقداری سخن بگویید.

ج: "شعائر" در لغت به معنای "علامت ها و نشانه ها" می باشد، هر چیزی که نشانه و علامتی از دین خدا باشد، "شعائرُ الله" است، شرکت در مجالس عزاداری و سینه زنی، حضور در هیأت ها و باشکوه برپا کردن آن، همان "شعائر اهل بیت" است، اگر به آنها اهمیت بدهید ایمان خود را تقویت کرده اید.

شیعه واقعی کسی است که در شادی اهل بیت (علیهم السلام) شاد است و در غم و اندوه آنان، اندوهناک است، پس وقتی ایام فاطمیّه را با شکوه برگزار می کنیم در واقع نشان می دهیم که ما شیعه اهل بیت هستیم. (2)

در مجالس اهل بیت است که شیعیان با معارف دین آشنا می شوند و از خواب غفلت بیدار می شوند و از "روزمرگی" نجات پیدا می کنند، آنان پی می برند که زندگی واقعی در سایه دین خداست، همان دینی که فاطمه (علیها السلام) برای آن فدا شد.

آری، این مجالس باعث می شود تا میان شیعیان، همبستگی ایجاد شود و

ص: 109

1- ثم یبعث الله إلیک جبرئیل فی سبعین ألف ملک فیضرب علی قبرک سبع قباب من نور ثم یأتیک إسرائیل بثلاث حلل من نور فیقف عند رأسک فینادیک یا فاطمه ابنه محمد قومی إلی محشرک.... تفسیر قرات الکوفی ص 445، بحار الانوار ج 3 ص 225

2- یفرحون لفرحنا و یحزنون لحزننا: کامل الزیارات ص 1010

"فردگرایی" کمرنگ شود و حضور در جامعه پررنگ تر شود و همین موضوع، برکات زیادی برای فرد و جامعه دارد. هیئت ها و دسته جات سینه زنی و عزاداری، جلوه ای باشکوه از حضور در متن جامعه است و در طول تاریخ باعث یکپارچگی شیعه شده است.

همین مجالس است که روحیه ظلم ستیزی، مظلوم نوازی، فداکاری، جوانمردی و حق طلبی را در کالبد شیعه می دمد و کاخ های ظلم و ستم را به لرزه در می آورد، یک جوان برای ظلمی که بر فاطمه (علیها السلام) شد اشک می ریزد یاد می گیرد که ظلم نکند و از ستمگر بیزار باشد و از جهل و نادانی دوری کند.

ما باید همواره به "معرفت" و "شعائر" اهمیت بدهیم، این دو مانند دو بال برای رشد و کمال هستند، سعی کنید با تحقیق و استفاده از سخن علمای راستین، معرفت بیشتری کسب کنید و حقایق مکتب تشیع را بیشتر درک کنید، همچنین به "شعائر" هم اهمیت بدهید.

مناسب می بینم در اینجا حدیث "ابن حمّاد" را نقل کنم: او در مدینه خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید، آن حضرت به او فرمود: "ابن حمّاد! به من خبر رسیده است که در نیمه شعبان، گروهی از مردم اطراف کوفه به سوی کربلا می روند، همراه آنان زنان هم هستند و بر امام حسین (علیه السلام) نذبه می کنند، در میان آنان، عده ای قرآن می خوانند، عده ای ماجرای روز عاشورا را بازگو می کنند، عده ای هم گریه می کنند و عده ای هم مرثیه می خوانند".

ابن حمّاد پاسخ داد: "آقای من! آری. این چنین است. من خودم در یکی از سفرها همراه آنان بوده ام و این صحنه ها را با چشم دیده ام".

اینجا بود که

ص: 110

امام صادق(علیه السلام) فرمود: "خدا را حمد و ستایش می کنم که در میان مردم، گروهی را قرار داد که به سوی ما می آیند و مدح ما را می نمایند و برای ما مرثیه می خوانند، ستایش خدایی را که دشمنان ما را طوری آفرید که بر شیعیان طعنه می زنند". (1)

امام صادق(علیه السلام) به خاطر این کار شیعیان، خدا را ستایش می کند و این نشان می دهد که این نعمت بزرگی است و هر کس توفیق بر آن پیدا کند باید شکرگزار خدا باشد، امام در سخن خود از کلمه "جَعَلَ" استفاده می کند، یعنی خدا چنین اراده کرده است و گروهی از شیعیان را این گونه آفریده است که یاد اهل بیت(علیهم السلام) را زنده نگاه می دارند. آری، اگر این کار خداست، پس هرگز دشمنان نخواهند توانست این "شعائر شیعه" را از بین ببرند.

س: منظور امام صادق(علیه السلام) از این جمله چیست: "ستایش خدایی را که دشمنان ما را طوری آفرید که بر شیعیان طعنه می زنند".

ج: مخالفت بدخواهان، ریشه در پلیدی ذات و طینت آنها دارد، خدا راه حق و باطل را برای انسان ها روشن نمود و به آن ها اختیار داد، هر کسی باید راه خودش را خودش برگزیند، دشمنان به دنبال هوس های خود می روند و راه باطل را انتخاب می کنند، کسی که پیرو شیطان و تاریکی است نمی تواند در جستجوی نور باشد.

تاریکی با روشنایی، دشمنی دارد، باطل با حق ستیز دارد، این قانون است، وقتی شیعیان برای زنده کردن نور اهل بیت(علیهم السلام) مجلس روضه خوانی و

ص: 111

1- بلغنی أن قوماً يأتونه من نواحي الكوفة أناساً من غيرهم ونساء يندبهنه وذلك في النصف من شعبان فممن بين قارئ يقرأ وقاص يقص و نادب يندب وقائل يقول المرائي، فقلت: نعم جعلت فداك قد شهدت بعض ما تصف، فقال: «الحمد لله الذي جعل في الناس من يندب إلينا ويمدحنا ويرثي لنا و جعل عدونا من يطعن عليهم من قرابتنا و غيرهم يهدونهم و يقبحون ما يصنعون»: كامل الزيارات ص 326، وسائل الشيعة ج 1 ص 599، بحار الانوار ج 98 ص 74.

سینه زنی راه می اندازند یا هیأت و دسته بیرون می آورند، نور معنوی این مراسم، آسمان ها را در بر می گیرد، پیروان شیطان از این نور بیزار هستند، نمی توانند طاقت بیاورند، پس شروع به کارشکنی می کنند، این دشمنی، همیشه ادامه خواهد داشت. هیچ چیز مانند شعائر شیعه، دل شیطان را به درد نمی آورد، او از هر راهی استفاده می کند تا مانع این کار بشود. نکته مهم این است: این ستیز، نشان می دهد که شیعه راه درست را پیموده است، وقتی کارشکنی حزب شیطان شروع می شود و آنان به شیعیان طعنه می زنند، معنای این کار این است که شیعیان، راه حقیقت را یافته اند. اگر حزب شیطان در آرامش باشد و غوغا نکند، معلوم می شود که در این طرف، خبری از نور خدا نیست، وقتی که فریاد حزب شیطان بلند شد و طعنه زد، پس باید خدا را شکر کرد که شیعیان راه خود را یافته اند و به منزل رستگاری نزدیک شده اند.

آری، این حدیث، چقدر می تواند پاسخ شبهات را برطرف کند و به ما پیاموزد که هر جا دشمن بر ما طعنه زد، باید بدانیم که راه را درست رفته ایم و دشمن احساس خطر کرده است، پس دیگر نباید از غوغای دشمن، هراسان شویم، بلکه باید از امام خود یاد بگیریم که باید در برابر غوغای دشمن، شکر خدا را به جا آوریم. هر وقت طوری حرکت کردیم که دشمن آرام بود، آن وقت باید هراسان شویم که چه کرده ایم که دشمن از ما راضی است.

س: از این که این فرصت را در اختیار ما گذاشتید از شما تشکر می کنیم.

ج: خدا را شاکر هستم که توانستم وظیفه خود را انجام دهم، امیدوارم که سخنان این حقیر، توانسته باشد به شما کمک کرده باشد. گفتگوی خود را با دعا برای ظهور مولای غریبمان به پایان می بریم و دست به دعا برمی داریم و چنین می گوئیم: "اللهم عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ".

ص: 113

در اینجا فهرست کتاب هایی که درباره حضرت فاطمه عالی نوشته ام بازگو میکنم:

- 1- کتاب "نور مهتاب" درباره مقام نورانیت آن حضرت است.
- 2- کتاب "دعای مادرم" شرح دعاهای آن حضرت است.
- 3- کتاب "راه مهتاب" سبک زندگی آن حضرت را بازگو می کند.
- 4- کتاب "اشک مهتاب" شرح سخنرانی آنحضرت در مسجد پیامبر است. (شرح خطبه فدکیه)
- 5- کتاب "فریاد مهتاب" مظلومیت آن حضرت را بیان میکند.
- 6- کتاب "حوادث فاطمیه" به بررسی 110 حادثه تاریخی می پردازد (از رحلت پیامبر تا شهادت فاطمه لیلا).
- 7- کتاب "مهر مهتاب" به جلوه هایی از توسل به آن حضرت پرداخته است.
- 8- کتاب "زیارت مهتاب" درباره شرح زیارت آن حضرت است.
- 9- کتاب "روز هجوم": در این کتاب، تاریخ روزی را که دشمنان به خانه فاطمه ای هجوم آوردند بررسی کرده ام.
- 10- کتاب "سرزمین پاس": داستان بخشش فدک به فاطمه ای را بازگو

کرده است.

11 - کتاب "روشنی مهتاب": در این کتاب به شبهات فاطمیه پاسخ داده ام.

12 - کتاب "ندای فاطمیه": در این کتاب به بررسی پیامهای فاطمیه پرداخته ام.

شما می توانید این کتاب ها را در اینترنت (رایگان) دانلود کنید.

ص: 115

منايع

1. الاحتجاج
2. الإرشاد
3. اعلام الوري
4. الأمالى للصدوق
5. الأمالى للمفيد
6. الإمامه والسياسه
7. إمتاع الأسماع
8. أسد الغابه
9. أعيان الشيعة
10. أنساب الأشراف
11. بحار الانوار
12. البدايه والنهايه
13. تاريخ الإسلام للذهبي
14. تاريخ الطبرى
15. تاريخ اليعقوبى
16. تاريخ بغداد
17. تاريخ دمشق
18. تفسير العياشى
19. تفسير القمى
20. تفسير فرات

21. تلخيص الحبير
22. تهذيب الاحكام
23. تهذيب المقال
24. الثقات لابن حبان
25. جامع أحاديث الشيعة
26. خصائص الأئمة
27. دلائل الإمامه
28. سبل الهدى والرشاد
29. السقيفه وفدك
30. سنن ابن ماجه
31. سنن ابى داوود
32. سنن الدارمى

ص: 127

33. السنن الكبرى
34. السيره الحلييه
35. السيره النبويّه لابن كثير
36. شرح نهج البلاغه
37. صحيح ابن حبان
38. صحيح البخارى
39. صحيح مسلم
40. الطبقات الكبرى
41. علل الشرائع
42. عمدته القارى
43. عيون اخبار الرضا(ع)
44. عيون المعجزات
45. الغدير
46. الغيبه للنعمانى
47. فتح البارى
48. الفتوح
49. قاموس الرجال
50. الكافى
51. كامل الزيارات
52. كتاب سليم بن قيس
53. كشف الغمّه

54. كشف اليقين
55. كمال الدين
56. كنز العمال
57. مجمع البيان
58. مجمع الزوائد
59. المجموع
60. المحلّي
61. المراجعات
62. المستدرک
63. مستدرک الوسائل
64. مسند الحميدى
65. مسند أحمد
66. المعجم الكبير
67. مقتل الحسين للخوارزمي
68. الملل و النحل
69. مناقب آل أبي طالب
70. من لا يحضره الفقيه
71. مؤتمر علماء بغداد
72. نصب الرايه
73. نهج البلاغه
74. نيل الأوطار

75. الوافى بالوفيات

76. وسائل الشيعة

ص: 128

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

